

بررسیهای تاریخی

آذر - دی ۱۳۵۰
شماره مسلسل (۳۶)

شماره ۵
سال ششم



بفرمان

مطاع شهاب‌شاه آریا مهر بزرگ ارشاداران

بررسیهای تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران - اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

شماره مسلسل (۳۶)
دسامبر - ژانویه ۱۹۷۲

سال ششم
آذر - دی ۱۳۵۰



گراورهای سفید و سیاه و گراورهای رنگی این شماره در چاپخانه ارتش شاهنشاهی
تهیه و به چاپ رسیده است .



« ذکر تاریخ گذشته از واجباتست بخصوص در
مورد ملتانی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند
جو آنان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها
کرده و چه وظیفه حساس فوق العاده بعهده آنها

است . »

از سخنان شاهنشاه آریامهر

بفرمان مطاع

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران
هیأت های رهبری مجله بررسیهای تاریخی بشرح زیر میباشد

الف - هیأت رئیسه افتخاری :

ارتشبد رضا عظیمی	ارتشبد غلامرضا ازهراری	جناب آقای هوشنگ نهاوندی
« وزیر جنگ »	« رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران »	« رئیس دانشگاه تهران »

ب - هیأت مدیره :

سپهبد علی کریملو	جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
سپهبد اصغر بهسرشت	معاون هم آهنگ کننده ستاد بزرگ ارتشتاران
سپهبد حسین رستگار نامدار	رئیس اداره کنترلر ستاد بزرگ ارتشتاران
سرلشکر ابوالحسن سعادت مند	رئیس اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران

پ - هیأت تحریریه :

آقای شجاع الدین شفا	معاون فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی
آقای خانابا بیانی	استاد تاریخ دانشگاه تهران
آقای عباس زریاب خوئی	رئیس گروه تاریخ دانشکده ادبیات تهران
آقای سید محمد تقی مصطفوی	استاد باستانشناسی
سرهنک جهانگیر قائم مقامی	دکتر در تاریخ
سرهنک یحیی شپیدی	مدیر مسئول و سردبیر مجله بررسی های تاریخی

در این شماره

<u>صفحه</u>	<u>عنوان مقاله</u>	<u>نویسنده - مترجم</u>
۱ - ۳۶	نظری به تاریخ عیلام با همسایگان	حسینعلی ممتحن
۳۷ - ۷۰	موزه ملی کپنهاگ و آثار هنر ایران	پرویز ورجاوند
۷۱ - ۸۶	سهم شاهان پیش از اسلام در تمدن اسلامی	ناصرالدین شاه حسینی
۸۷ - ۹۸	علل سیاسی و نظامی انتخاب سه پایتخت در ایران هخامنشی	سرهنک ستاد نصرت‌الله بختورتاش
۹۹ - ۱۰۶	دو فرمان تاریخی	محمدعلی کریم‌زاده تبریزی
۱۰۷ - ۱۲۸	قاپویه در ایران	سرتیپ محمود - کی
۱۲۹ - ۱۴۲	سرزمین قفقاز و مردم آن	مجید یکتائی
۱۴۳ - ۱۷۸	گنوماتای مغ	محمد جواد مشکور
۱۷۹ - ۱۹۶	رودخانه ارس و رویدادهای تاریخی اطراف آن (بقیه)	رحیم هویدا
<u>بخش دوم</u>		
۱۹۷ - ۲۰۸	خوانندگان و ما	مهدی روشن ضمیر

CONTENTS

<u>Authors</u>	<u>Titles</u>	<u>Pages</u>
<i>MOMTAHEN (b.)</i>	A Glance at history of relations between Ilam and Neighbours	1-36
<i>VARJAVAND (p.)</i>	Copenhagen national museum and Iranian artistic relics	37-70
<i>SHAH-HOSEINI (n.)</i>	The Share of Pre-Islamic Kings in the Islamic Civilization	71-86
<i>Staff Col. BAKHTORTASH (n.)</i>	The Political and Military reasons for selecting the three metropolises in Iran (Achaemenian period)	87-98
<i>KARIMZADEH TABRIZI (m.a.)</i>	Two historical firmans	99-106
<i>Brig Gen. KEY (m.)</i>	Fabvier in Iran	107-128
<i>YEKTAEI (m.)</i>	The Caucasus territory and it's people	129-142
<i>MASHKOOR (m.j.)</i>	Geomathai, the Magician	143-178
<i>HOVEIDA (r.)</i>	Aras river and historical events on it's banks	179-196
	Second part	197-208
	Readers and Us	

برای ثبت در تاریخ معاصر

فرمان مطاع و خجسته
اعلیحضرت همایون شاهنشاه
آریامهر بزرگ ارتشتاران،
بمناسبت سال کوروش کبیر
و بزرگداشت شاهنشاهی
دو هزار و پانصد ساله ایران
و بمنظور تجلیل از خاطره
بزرگانی که در طول تاریخ
این سرزمین به نحوی از
انحاء در راه سر بلندی و اعتلای
ایران کوشیده اند شرف صدور
یافته است .

مجله بررسیهای تاریخی
افتخار دارد که عکس فرمان
خجسته شاهانه را برای ثبت در
تاریخ معاصر زیب سر لوحه
این شماره خود مینماید .

بررسی های تاریخی



بایامیدات خداوند تعالی

ما

محمد رضا پهلوی آریامهر شاه ایران

محمد رضا پهلوی

بنسبت سال کورش کبیر بزرگداشت شاهنشاهی دو هزار و پانصد ساله ایران، مقرر میداریم که بمطور تحلیل از خاطره بزرگانی که در طول تاریخ

این سرزمین نجوی را سخا، در راه سربلندی و اعتلای ایران کوشیده و خدمات شایسته ای درین زمینه انجام داده اند، در هر یک از استانها و شهرستانها و شهرها و روستاها

مختلف کشور که بازندگان و آثار این بزرگان ارتباط داشته باشد از راه نصب سینه یا یادمانی میدانها و پارکهای عمومی، خیابانها و کارخانه ها و مدارس و بیمارستانها و غیره

بزرگداشت نام و خاطره این بزرگان اقدام گردد. شورای فرهنگی سلطنتی ایران با موافقت درود که با همکاری سایر مراجع علمی و فرهنگی صلاحیت دارد که شور بمطالعه کافی فهرستی از اسامی

این افراد تهیه و نمایندگان براساس آن مقامات مربوطه دولتی و غیردولتی شهرها و شهرهای و علاقمندان محلی درین باره اقدام نمود.

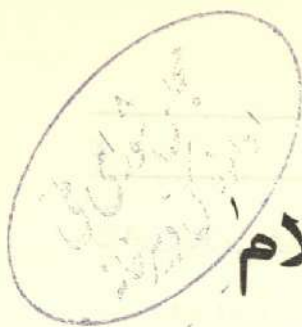
نظری به تاریخ

روابط عیلام با همسایگان

بقلم

حسینعلی مهتجن

دکتر تاریخ



نظری به تاریخ روابط عیلام

باهمسایگان

در قسمت جنوب غربی نجد
ایران آنجا که رودهای کرخه
و کارون مسیر طولانی خود را
پیموده و به خلیج فارس راه
می یابند، جلگه وسیع و
حاصلخیزی واقع شده که از
نظر جغرافیائی دنباله جلگه
بین النهرین است.

تقدم

حسینعلی ممتحن

در این ناحیه از هزاره چهارم
پیش از میلاد دولتی شکوهمند
باتمدنی عالی بوجود آمد که
بنام دولت عیلام خوانده
شد.

(دکتر تاریخ)

بی مناسبت نیست که قبلا
مختصری راجع به نژاد و وجه
تسمیه و کیفیت استقرار این
دولت بیان شود آنگاه به اصل
موضوع پرداخته شود.

۱ - درتداول امروز زبان فارسی عیلام را معمولا باهمزه می نویسند . لغت نامه دهخدا

۲ - تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱ ص ۱۷۶ ترجمه آقای احمد آرام سال ۱۳۴۳ خورشیدی.

و تاریخ ملل شرق و یونان ، آلبرماله ترجمه هژیورج ص ۱۲۹ قطع جیبی چاپ ۱۳۴۲.

نژاد عیلامی ها :

در باره نژاد مردم عیلام میان دانشمندان و محققان اختلاف است .
ژاک دومورگان دانشمند فرانسوی که مدت ۱۷ سال در شوش (پایتخت دولت
عیلام) به تحقیق پرداخته و نخستین بار ریاست هیأت علمی فرانسه ۳ را در
ایران بر عهده داشته ، معتقد است که : ساکنان اولیه عیلام را سیاهان حبشی
تشکیل میدادند که تمام سواحل خلیج فارس تا مکران و بلوچستان را اشغال
کرده بودند ، بعدها این نژاد سرزمین خود را در اختیار فاتحان گذاشته و
با آنها در آمیخته و نژاد دورگه‌یی بوجود آوردند که شامل ساکنان شوش
علیا و شاید بخشی هم از کردستان باشد ، اومی نویسد :

«هرچه باشد ، حتی برای مسافری که مستقیماً به مسائل نژادی ذی‌علاقه
نیست ، وجود اخلاف دورگه سیاهان قدیمی در شوش ، موضوعی است
غیرقابل انکار که در هر قدم علامات آنرا باز می‌یابد .»^۴

سرپرسی سایکس^۵ هم با عقیده دومورگان همراه است و با استناد بگفته
هال^۶ معتقد است که این نژاد در کنار سواحل شمالی خلیج فارس تا هندوستان ،
انتشار داشته و سومریها هم از همین نژاد منشعبند .^۷

بعضی از مورخان جدید ، بومیان اولیه عیلام را مردمی شبه سیاه دانسته
که ظاهراً بانژاد در اویدی نسبت داشته‌اند ، و این سیه‌چردگان در از جمجمه
(دولیکوسفال)^۸ را از خمیره نژاد مدیترانه‌یی میدانند،^۹ و موریس مولو^{۱۰}

3- Délégation Scientifique en Perse

۴ - مطالعات جغرافیایی هیأت علمی فرانسه در ایران ، تألیف دومورگان ترجمه
آقای دکتر ودیعی ج ۲ ص ۲۷۰ چاپ تبریز ۱۳۳۹ خورشیدی .

5- S. Percy Sykes

6- Hall

۷ - تاریخ ایران ، سایکس ترجمه مرحوم فخر داعی ج ۱ ص ۶۴-۶۵ چاپ علمی ۱۳۴۳

8- Dolichocéphale

۹ - تاریخ ماد ، تألیف دیا کونوف ترجمه آقای کریم کشاورز ص ۱۳۰-۱۳۱

10- Maurice meuleau

در کتاب «جهان و تاریخ آن» سومر دیهارا به احتمال از نژاد دراویدی میدانند.^{۱۱} پروفسور گیرشمن^{۱۲} رئیس سابق هیأت علمی فرانسه در شوش، در حالی که اظهار نظر قطعی درباره نژاد مردم عیلام نمی کند، این مردم را ظاهرآ از نژاد آسیانی (آزیانی)^{۱۳} می خواند که نه به دسته سامی متعلق است، و نه بدسته هند و اروپایی و می نویسد: «این منشأ آسیایی که مابین همه اقوام آسیای غربی مشترک است بعدها موجب فرهنگ این ناحیه خواهد گردید و مخصوصاً هنری را بوجود خواهد آورد که آنرا متعلق به آسیای غربی میدانند، و ایران، با تمدن ظروف سفالین منقوش خویش به منزله یکی از عناصر متشکله توسعه آن بشمار میرود.»^{۱۴}

ژان کونتنو^{۱۵} مورخ فرانسوی، ساکنان قدیم عیلام را قاطعاً از مردم «آزیانی» میداند و می نویسد: «ساکنین عیلام از مردم «آزیانی»^{۱۶} بودند و این کلمه برای معرفی مردمی بکار برده میشود که در قسمت مهم آسیای غربی، قبل از تاریخ مسکن داشتند.»^{۱۷}

بهر حال، از مجموع این گفته ها استنباط میشود که ساکنان عیلام را مردمی ظاهرآ از جنس نژاد مدیترانه یی تشکیل میدادند که به عقیده نژاد-شناسان دارای قامت کوتاه و چشمان فرو رفته و موهای سیاه و صورت و سر کشیده (دولیکوسفال) بوده و در عصر مزولیتیک^{۱۸} (هیاذه سنگی) پدید آمدند

11- Le Monde et son histoire, Le monde Antique J. p. 149 Paris 1965

12- Pro. Ghirshman

13- Asianique

۱۴ - ایران از آغاز تا اسلام تألیف دکتر گیرشمن ترجمه مرحوم دکتر معین ص ۲۶ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۳۶ خورشیدی.

15- G. Contenau

16- Asianique

۱۷ - کتاب تمدن ایرانی، اثر چند تن از خاورشناسان، ترجمه آقای دکتر عیسی بهنام ص ۵۳ (مقاله ایران قدیم) چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷.

18- Mésolithique

و جانشین نژاد شانسلادو گریمالدی در اروپا شدند . ۱۹

وجه تسمیه عیلام

عیلام که حدود آن از مغرب به رود دجله و از مشرق به قسمتی از پارس و از شمال به راه بابل به همدان و از جنوب به خلیج فارس تا بوشهر ، و شامل خوزستان و لرستان (پشتکوه) و کوههای بختیاری کنونی بود ، همزمان با تشکیل دولتهای سومر ، هالتامتی^{۲۰} خوانده می شد . ۲۱ و این لفظ در متون عیلامی کتیبه های هخامنشی دیده میشود .

دیا کونوف^{۲۲} معتقد است که یکی از نواحی و دولتهای کوچک عیلامی ، همزمان با دول جدید سومر در هزاره سوم پیش از میلاد ، آدامشول^{۲۳} یا آدامدون^{۲۴} بوده که احتمالاً شاید همان عیلام باشد که به زبان عیلامی هالتامتی^{۲۵} یا هالامتی^{۲۶} می گفته اند . ۲۷

ژول اپر^{۲۸} دانشمند فرانسوی واژه هالتامتی را حیپرتی به معنی سرزمین اپیرتی ها خوانده است . او می نویسد : « حال اپیرتی که آنرا به اشتباه حال توپیرتی هم ، خوانده اند نام ویژه خوزستان است و (حال) علامت قراردادی برای شهر و کشور میباشد که الف و لام آن در حیپرتی افتاده است . »^{۲۹}

۱۹ - تاریخ جهانی تألیف ش . دولاندن ، ترجمه آقای دکتر بهمنش ج ۱ ص ۷ چاپ دانشگاه تهران .

20- Haltamti

21- C, Huart et Delaporte; L' Iran Antique Elam et Perse et la civilisation Iranienne p. 60 Paris 1943

22- I. M. Diakonov

23- Adamsul

24- Adamdun

25- Haltameti

26- Halamti

۲۷ - تاریخ ماد ، تألیف دیا کونوف (ترجمه فارسی) ص ۱۳۴ .

28- J. Oppert

29- J. Oppert, Le Peuple et la Langue des Médes p. 236 Paris 1879

ا کدیها همسایه نزدیک عیلامی‌ها که از نژاد سامی بوده‌اند کلمه هالتامتی را بنا بر قواعد زبان خود علامتو (به کسر عین) تلفظ میکردند که بهمان معنی سرزمین هالتامها میباشد و همین واژه است که در تورات بصورت علام ضبط شده و محرف آن عیلام است که امروز بما رسیده است. ۳۰

در لاروس بزرگ قرن بیستم چنین آمده است: عیلام ۳۱ نامی است که کلدانیها به ناحیه‌یی واقع در مشرق رود دجله داده‌اند، و یونانیها این نام را «الیمائیس» یا (الیمائید) ۳۲ نوشته‌اند. ۳۳

از سده سیزدهم پیش از میلاد به بعد، در کتیبه‌های عیلامی بجای نام کشور عیلام نام انشان سوسونکای یعنی مملکت انشان و شوش دیده میشود، و پادشاهان آن پادشاه انشان و شوش نامیده میشدند، علت پیدایش این نام ظاهراً این است که حکومت ایالت انشان، واقع در شمال شرقی شوش قدرتی بدست آورده، در مناطق دیگر اطراف استیلا یافته است.

این نام تا آغاز روی کار آمدن هخامنشیان باقی بود، ولی از این زمان به بعد، یعنی از وقتی که پیش پش ۳۴ دوم جد کمبوجیه پدر کوروش بزرگ هخامنشی انشان را تصرف کرد (در حدود ۶۴۰ ق. م) نام انشان در سنگنبشته‌های پارسی و انشانی بصورت «انزان» تحریف گردید و در همین زمان بابلیها و آشوریها آنجا را همچنان عیلام میگفتند. ۳۵

در تورات چنانکه گفتیم نام عیلام ذکر شده که بعقیده محققان، این نام

۳۰ - مجله بررسیهای تاریخی سال سوم شماره ۶ ص ۱۷۲ مقاله تطورات نام خوزستان بقلم آقای دکتر جهانگیر قائم مقامی نقل از کتاب (ایران قدیم دلاپورت و هوار).

31- Elam

32- (Elymaïde)

33- Larousse du xxe siècle I p. 87. 1930

34- Téispes

۳۵ - مقاله آقای دکتر قائم مقامی در مجله بررسیهای تاریخی سال سوم شماره ۶ ص ۱۷۳

سامی و به مکان بلند (کوهستان) اطلاق میشده است^{۳۶} و شاید این اسم در آغاز بر ناحیه کوهستانی عیلام، یعنی لرستان اطلاق میشده، و رفته رفته تعمیم یافته تا شامل کلیه خاک آن کشور شده است. قرائن هم مؤید این معنی است، چه عیلامیان، نخست در کوهستانی که دشت سوزیانا (شوش) را از شمال و مشرق احاطه کرده بود، میزیستند و در هزاره سوم پیش از میلاد از کوهستان مزبور فرود آمده و در دشت ساکن شدند.^{۳۷}

تشکیل دولت عیلام:

عیلامیها از هزاره چهارم پیش از میلاد در جنوب غربی نجد ایران ساکن شدند و در هزاره سوم پیش از میلاد چنانکه بیان شد، بر ناحیه وسیعی از دشتهای و کوهها که شامل بخشی مهم از سواحل خلیج فارس و بوشهر میشد، استیلا یافتند، چنانکه در بوشهر، بر کرانه خلیج فارس (ایران باستانی) نوشته‌یی بزبان عیلامی که تاریخ آن حدود اواسط هزاره سوم پیش از میلاد است، پیدا شده است.^{۳۸}

ادوار تاریخی عیلام:

قرون تاریخی عیلام به سه قسمت تقسیم میشود:

- الف - عهدی که تاریخ عیلام ارتباط کامل با تاریخ سومریها و کدیها دارد (از زمانهای قدیم تا ۲۲۲۵ ق. م).
- ب - عهدی که گذشته‌های عیلام، با تاریخ دولت بابل مربوط میشود (۲۲۲۵ - ۷۴۵ ق. م).
- ج - دوره‌یی که طرف دولت عیلام، دولت جدید آشور است (۷۴۵ - ۶۴۵ -

۳۶ - تورات سفر پیدایش باب ۱۴

۳۷ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۳۴

38- Le Normat, choix de Textes cunéiformes p. 127 Paris 1873

ق. م) ۳۹ اینک تاریخ روابط عیلام را با همسایگان در ادوار تاریخی مذکور مطالعه میکنیم :

الف - دوره اول روابط عیلام با سومریها و اکدیهها

با اینکه تاریخ روابط این عهد چندان روشن نیست ، ولی باید گفت که عیلام از زمان قدیم روابط نزدیکی با سومر داشته ، روابطی که گاهی دوستانه و زمانی خصمانه بود . ۴۰ سبب این روابط را پروفیسور ج . ه . ایللیف چنین مینویسد :

«تشابهی که میان فرهنگ و تمدن نواحی مرتفع فلات ایران و دشتهای رسوبی و مردابی سومر وجود دارد نباید باعث تعجب شود، چون سکنه نواحی رسوبی و دشتهای با وجود ترقیات اجتماعی و مدنی خود الزام داشته اند که از معادن و فلزات کوهستانها بهره برداری کنند ، بناچار بر اثر رفت و آمد ، تجارت و داد و ستد با رونقی بین این دو ناحیه بوجود آمده که مبادله تمدن و فرهنگ را ایجاب میکرده است .» ۴۱

سومریها که در حدود ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد بر قسمت سفلی بین النهرین استیلا یافتند ۴۲ شهرهای متعددی ایجاد کردند ، درهریک از این شهرها امیری با عنوان پاتسی (پاتزی) ۴۳ یا کاهن شاه حکومت میکرد و همین عنوان (کاهن شاه) نشان میدهد که حکومت پاتسیها تا اندازه زیادی با مذهب بستگی داشته است .

۳۹ - ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا ج ۱ ص ۱۳۳ قطع جیبی چاپ

ابن سینا ۱۳۴۴ .

۴۰ - تاریخ ماد ص ۱۳۴

۴۱ - کتاب میراث ایران تألیف سیزده تن از خاورشناسان ، (مقاله پرونسور ایللیف درباره ایران و دنیای قدیم) ص ۱۰ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۶

۴۲ - تاریخ ویلدورانت ج ۱ ص ۱۸۹

گوردون چاپلید^{۴۴} در کتاب سیرتاریخ مینویسد: «هرپاتزی برای تثبیت قدرت، هویت خود را بوسیله اعمال ساحران با خدای عمده شهر یکسان میکرد، ظاهراً وی نقش خداوند را در امر حاصلخیزی و باروری بعهده داشت»^{۴۵}

قدیمترین روابط عیلام با سومر از دوره «ئآن ناتوم اول»^{۴۶} پاتسی شهر لاگاش در سه هزار سال پیش از میلاد است. شهر لاگاش^{۴۷} در جنوب سومر پایتخت سلسله مقتدری بود که «اورنانشه»^{۴۸} آنرا تأسیس کرد.^{۴۹} ئآن-ناتوم نوه اورنانشه است که بواسطه غلبه بر دولت مجاور خود «اوما»^{۵۰} قدرت و اعتباری یافته و استیلای خود را بر کلیه پاتسیهای سومری برقرار داشت. او در ستون سنگی که بیاد گارفتوحات وی برپا شده و موسوم به (ستون کرکسان) است شرح استیلای خود را مضبوط ساخته است.^{۵۱}

در زمان سلطنت ئآن ناتوم سومریها از حملات کوه نشینان عیلامی در امان نبودند و در وحشت و اضطراب بسر میبردند چنانکه ئآن ناتوم درباره سرزمین عیلام میگوید:

«کوهستانی است که وحشت میآورد» سرانجام پس از جنگهای فراوان ئآن ناتوم توانست حمله عیلامیها را دفع کند و آنها را عقب براند.

44- G. Childe

۴۵- سیرتاریخ تألیف گوردون چاپلید ترجمه آقای دکتر بهمنش ص ۹۲-۹۳ چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۲.

46- Eannatum

47- Lagash

48- Ur-Nanshe

۴۹- کتاب الواح سومری تألیف ساموئل نوح کریمر S. Noah Kramer ترجمه داود رسائی ص ۵۱ چاپ ۱۳۴۰.

50- Umma

۵۱- تاریخ ایران (سایکس) ترجمه ج ۱ ص ۸۴

قدیمترین نامه‌یی که در دست است و در بابل یافت شده ظاهراً متعلق به سلطنت نآن ناتوم دوم است که از پادشاهان اخیر شهر لاگاش بوده است. نویسنده نامه کاهن بزرگ ربه النوع نانار^{۵۲} می‌باشد که به مخاطب خود اطلاع می‌دهد، دسته‌یی از عیلامیها برخاک لاگاش تاختند و من ایشان را مغلوب ساخته تلفات سنگینی بر آنها وارد کردم. ^{۵۳} همینکه لاگاش از حطاط یافت سلسله‌یی سامی زبان در ا کد بنیان گرفت که به سلسله «ا کد»^{۵۴} مشهور است.

روابط عیلام با ا کد (حدود ۲۶۰۰ ق.م)

دو قرن بعد از مرگ نآن ناتوم اول، اقوام تازه‌بی که از نژاد مدیترانه‌یی بوده و به زبان سامی صحبت می‌کردند، از عربستان یا شام به بین‌النهرین آمده و بتدریج وارد حوزه فرات شده به تاسیس حکومتی پرداختند که «ا کد» نامیده شد. مؤسس این سلسله «سارگون اول»^{۵۵} است که شهر «آ گاده»^{۵۶} را پایتخت خود قرارداد. سارگون از نسل پادشاهان نبوده و تاریخ برای او اصل و نسب درستی نمی‌شناسد^{۵۷} درستون یکپارچه سنگی که در شوش بدست آمده، سارگون را بارش ازبوه بصورت مهیبی نشان می‌دهد و لباسی که پوشیده نماینده بزرگی و قدرت کامل اوست.^{۵۸}

مورخان وی را «کبیر» لقب داده‌اند از این جهت که بر سراسر شمال بین‌النهرین سفلی دست یافت و عیلام و ظاهر ا قسمتی از سوریه را مسخر خود ساخت^{۵۹} و بعلافت پیروزیهای درخشان شمشیر خود را در آبهای خلیج فارس شست.

52— Nannar

۵۳— تاریخ ایران، سایکس ج ۱ ص ۸۶.

54— Accad

55— Sargon

56— Agadé

57— Woolley: The Sumerians p. 73 Oxford 1928

۵۸— ویل دورانت ج ۱ ص ۱۸۲

59— Histoire Universelle Quillet Tome I p. 18 Paris 1961

آنگاه بسوی باختر آسیا متوجه شد. یکی از پسران او بنام مانیشتوسو^{۶۰} در سفرهای جنگی خود علیه عیلام موفقتر بوده است. سپاهیان او از خلیج فارس گذشتند تا جاده‌هایی را که از آنها مواد ساختمانی و فلزات از کوهستانهای ایران آورده می‌شد تحت مراقبت بگیرند.^{۶۱} بعد از مانیشتوسو، «نارامسین»^{۶۲} (۲۵۰۷-۲۴۵۲ ق م) به تخت نشست و وی فرزند یا بقولی نوۀ سارگون اول بود، در زمان او اغتشاش و عصیان از عیلام تازاب ایجاد شد و اتحادیه‌ای از «کیش» «هامورو» و عیلام (شوش) بر ضد او بوجود آمد که نارامسین اتحادیه مزبور را متلاشی ساخت.

در این موقع شوش توسط عاملی که از طرف نارامسین تعیین میشد اداره میگردد و یکی از عاملان نارامسین در شوش بنام «پوزوراینشوشیناک»^{۶۳} که عمران کننده بزرگی بود حکومت می‌کرد. او شوش را با غنیمتهایی که از نواحی مغلوب آورده بودند غنی کرد و معابد و ساختمانها بنا نمود. پادشاهان کوچک از سرزمینهای مجاور برای ادای احترام نزد او می‌آمدند.

پس از مرگ نارامسین، پوزوراینشوشیناک (احتمالاً عیلامی آن کوتیک- این شوشیناک است)^{۶۴} استقلال عیلام را اعلام کرد و کوشید تا سلطنت را بخود اختصاص دهد. سپاهیان عیلام یک سلسله عملیات جنگی علیه موتوران^{۶۵} (نزدیک بغداد) و شیلوان^{۶۶} و گوتو^{۶۷} (کشور گوتیها) و کاشن^{۶۸} (کشور کاسیها)

60- Manishtusu

۶۱ - ایران از آغاز تا اسلام، کیرشمن (ترجمه) ص ۳۴-۳۵

62- Naram-Sin

63- Puzur-Inshushinak

۶۴ - تاریخ عیلام تألیف پیر آمیه P. Amiet ترجمه بانو دکتر شیرین بیانی ص ۳۹ چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۹

65- Muturran

66- Silvan

67- Gutu

68- Kassan

و کیماش^{۶۹} (نزدیک کر کوک کنونی) بعمل آوردند.^{۷۰}

استقلال عیلام از نظر ملل کوهستانی مجاور پنهان نماند و لولوبی^{۷۱} و گوتی^{۷۲} بر اثر پیشرفت پوزور اینشوشیناک تشویق شده بنای تاخت و تاز گذاشتند بطوریکه کشور اُکد پس از چهل سال هرج و مرج مغلوب اقوام گوتی گردید.

عیلام و امپراطوری سومر

استیلای پادشاهان سامی گوتی را شجاعت «اتوخگال» پادشاه اریخ^{۷۳} خاتمه داد. او تیریکان پادشاه گوتی را مغلوب و اسیر کرد. پیشرفت این پادشاه موجب تجدید حیات سیاسی سومر شد بطوریکه امپراطوری سومر در زمان سلسلهٔ سوم اور بجداء عالی قدرت خود رسید.^{۷۴}

در حدود سال ۲۵۰۰ پیش از میلاد شهر لاگاش پایتخت پادشاه بزرگی بنام «گودآ»^{۷۵} شد این پادشاه شهرانزان عیلام را مطیع خود کرد و معابد و بناهای بسیار ساخت و مصالح آنهارا از سوریه و عربستان و عیلام آورد و مخصوصاً از عیلام به لاگاش الوار حمل میکرده است.^{۷۶}

سلسلهٔ سوم اور^{۷۷}

تقریباً در سال ۲۴۵۰ پیش از میلاد حکومت و اقتدار بشهر اور منتقل شد و بجای زبان سامی که معمول زمان سارگون و جانشینانش بود، زبان سومری

69- Kimas

۷۰- تاریخ ماد ص ۱۳۷ و

G. G. Cameron, History of Early Iran p. 36 Chicago 1936

71- Lullubi

72- Gutu

73- Erech

۷۴- تاریخ ایران ، سایکس ج ۱ ص ۸۹

75- Gudéa

۷۶- ایران باستان ج ۱ ص ۱۱۶-۱۱۷ و سایکس ج ۱ ص ۱۸

77 - Ur

رواج یافت بزرگترین پادشاه این سلسله اورانگور^{۷۸} است که همه نواحی آسیای غربی را زیر فرمان خود آورد و در سراسر سومر با قوانین خود عدل و داد برقرار کرد.^{۷۹} پسروی دونگی^{۸۰} در مدت ۵۸ سال پادشاهی کارهای پدر را دنبال کرد ولی آسایش این دولت دیری نپایید.

انقراض سلسله سوم اور بوسیله دولت عیلام

انقراض سلسله اور از طرف عیلامیها صورت گرفت و آنها آخرین پادشاه این سلسله را اسیر کرده به عیلام بردند. تفصیل این واقعه بدرستی معلوم نیست، لیکن می توان گفت که چون بر احوال سلسله اور ضعف مستولی شد، عیلام از قید اطاعت رهایی یافته و پنجه بر روی تعدی کاران زد. با سقوط اور، شهر ارخ نیز بوسیله یکی از پادشاهان عیلام به تاراج رفت.

وقتی که آشور بانپال در حدود ۶۴۵ پیش از میلاد شوش را گرفت، مجسمه ربه النوع نانار را که کودوران خوندی ۱۶۳۵ ق م بغنیمت برده بود دوباره به ارخ برگردانیده بجای خود گذاشت و شرح این واقعه را ثبت کرد. از اینرو این داستان تاریخی (غلبه عیلام بر اور) می تواند محل اعتماد باشد.^{۸۱}

ب - روابط عیلام با بابل (هزاره دوم پیش از میلاد)

بابل از لحاظ تاریخ و نژاد مردم آن، نتیجه آمیختن اکدیان و سومریان می باشد و از این اتحاد است که نژاد بابلی برخاسته است. در نژاد جدید غلبه باعنصر سامی بوده و جنگهایی میان آن دو قوم در گرفته که به پیروزی اکد انجامید، و بابل بصورت پایتخت بین النهرین سفلی درآمد.^{۸۲}

78- Ur - Engur

۷۹ - تاریخ ویل دورانت ج ۱ ص ۱۸۴ - ۱۸۵

80- Dungi

۸۱ - تاریخ ایران ، سایکس ج ۱ ص ۹۱

۸۲ - تاریخ ویل دورانت ج ۱ ص ۲۲۹

در هزارهٔ دوم پیش از میلاد سلسلهٔ جدید ملی در عیلام ظهور کرد که پادشاهان خود را (پيامبر خدا - پدر و شاه برای افزان و شوش) میخواندند. اسناد اقتصادی این عهد بزبان اکدی نوشته شده اما وجود کلمات بسیار بومی شاهد توسعهٔ تمدن محلی است.

در آغاز هزارهٔ دوم عیلامیان به بابل هجوم بردند و کوتورماپوک (کوتورماپوک^{۸۳}) حکمران یکی از نواحی مرزی عیلام، پسران خویش، و ارادسین^{۸۴} و سپس ریمسین^{۸۵} را بر تخت سلطنت پادشاهی لارسا^{۸۶} که بعدها بدست حمورابی فتح شد، بنشانند. پسران کوتورماپوک از سال ۲۰۴۷ تا سال ۱۹۷۹ پیش از میلاد در لارسا سلطنت داشتند و با ساختن معابد و حفر ترعه‌ها به آبادی این ناحیه کوشیدند و خدمات شایانی کردند. ^{۸۷} کمی بعد عیلامیان سلسلهٔ ایسین^{۸۸} را منقرض ساختند و بر شهر اوروک^{۸۹} و بابل تسلط شدند. ^{۹۰} تسلط عیلام بر بابل ظاهراً با خشونت و سختی همراه بوده و مطابق نظریهٔ دومورگان که صحت آن مورد تردید است، پرستندگان خدای آشور بدره دجله فرار کرده قوم آشور را، تشکیل دادند، و نیز ساکنان جنوب کشور که در کنار خلیج فارس و جزایر آن مسکن داشتند به سواحل سوریه مهاجرت کردند و قوم فنیقی را تشکیل دادند که در دریانوردی و بازرگانی و استعمار نواحی شهرت داشتند، و نیز در نتیجهٔ همین تسلط جابرانه بود که موجب مهاجرت هیکسوسها از عربستان به مصر شد و بالاخره منجر به مهاجرت کلدانیان به رهبری ابراهیم از اورش که بعدها آن طایفه در دنبال هیکسوسها به مصر

83- Kutur Mapuk

84- Varad-Sin

85- Rim-Sin

86- Larsa

۸۷ - تاریخ ملل قدیم آسیای غربی تألیف آقای احمد بهمنش ص ۸۱ چاپ سوم ۱۳۴۷

88- Isin

89- Uruk

۹۰ - تاریخ ماد ص ۱۷۶ . و تاریخ ایران از آغاز تا اسلام ص ۴۶-۴۷ و تاریخ ایران

سایکس ج ۱ ص ۹۲

رفتند^{۹۱}، و تورات این مهاجرت را در زمان امرافل^{۹۲} ملك شنعار (سومر و بابل) میدانند.^{۹۳}

از مطالعه کتاب تورات (سفر پیدایش - فصل چهاردهم - بند نهم) که ظاهراً یکی از قدیمترین قسمتهای تورات است، چنین برمیآید که کدرلا عمر پادشاه عیلام و تدعال ملك امتهای و امرافل ملك شنعار و اریوک ملك لارسا با یکدیگر متحد شدند، که مقصود از امتهای طایفه گویمیم یا بربرهای شمالی بوده که قومی غیر سامی و ساکن آسیای صغیر بوده اند و محتمل است که تدعال پادشاه هیتی و امرافل همان حمورابی باشد (بعضی منابع امرافل را پدر حمورابی میدانند خود او)^{۹۴} که متحداً بر ضد ملوک سدوم و گومره و دول دیگر مجاور تاختند و آنها را مغلوب ساختند.^{۹۵}

سایکس^{۹۶} مینویسد: «باید دانست که غیر از این، اسمی از کدرلا عمر در تاریخ نیست اما نامش بقرار معلوم کوتیر لگامار میباشد و در این تردیدی نیست که یک پادشاه عیلامی بدین نام با حمورابی متحد شده و به مغرب حمله برده است، گوا اینکه منبع و سند ما منحصرأ تورات است».^{۹۷}

در سال ۱۹۷۵ قبل از میلاد اتحادیه ای از عیلام و سوبارتو و گوئیوم بجانبداری از ریمسین پادشاه لارسا علیه حمورابی پادشاه مقتدر بابل تشکیل شد حمورابی

۹۱ - تاریخ سایکس ج ۱ ص ۹۷

92- Amraphael

۹۳ - سفر پیدایش فصل چهاردهم و تاریخ اسرائیل ریچیوتی ج ۱ ص ۱۳۳ و تاریخ مشرق الکساندر موره ج ۲ ص ۶۳۳

Ricciothi G. Histoire d'Israel (trad française) I, 133 Paris 1947
et Moret, Histoire de l'Orient H. p 633 Paris 1936

94- Flinders-Petrie, Egypt and Israel p. 120 London 1925

۹۵ - تاریخ سایکس ج ۱ ص ۹۸

96- Sykes

۹۷ - تاریخ سایکس ج ۱ ص ۹۸

متحدین را شکست داد و در سال سی ام سلطنت خود حکومت لارسا را منقرض ساخت و دشمنان خود را تا سوبارتو (آشور) تعقیب کرد.^{۹۸}

پس از حمله رابی پسرش سمسوایلو نانا^{۹۹} زمام امور بابل را بدست گرفت. در اواخر پادشاهی او بود که کشور بابل مواجهه با تهاجم کوه نشینان هیتی گردیده منقرض شد.^{۱۰۰}

تسلط هیتی ها بر بابل دوامی نداشت، زیرا مردمی دیگر موسوم به کاسی (کاسیت) که در کوه های لرستان (زاگرس) می زیستند به بابل هجوم آورده و هیتی ها را اخراج و خود زمام امور را بدست گرفتند. کاسیان (به ا کدی کاشی)^{۱۰۱} از زمانهای قدیم تا فتح ایران بدست اسکندر مقدونی در محلی که اکنون لرستان نامیده میشود ساکن بودند. کاسیها قبیله یی بودند کوهستانی و پیشه دامداری داشتند و بزبانی که با عیلامی قرابت داشت سخن می گفتند. بنابه عقیده دیا کونوف به احتمال قوی قبایل کنونی که با دامداری در کوهستان اعاشه می کنند از اخلاف ایشان می باشند.^{۱۰۲}

قدیمترین مراجعی که در آنها ذکر کاسیان بعمل آمده متون مربوط به قرن بیست و چهارم پیش از میلاد بعهد پوزوراینشوشیناک است. آشوریان آنرا بنام کاسی^{۱۰۳} میشناختند. استرابون کاسیان را کوسایوئی^{۱۰۴} یاد می کند و محل آنرا در ربندهای خزر^{۱۰۵} یاد میکند و بعضی تصور میکنند که نام قزوین و نیز دریای خزر ممکن است حاکی از خاطره این قوم باشد. کلمه یونانی کاسی

۹۸ - تاریخ ملل قدیم آسیای غربی ص ۸۷

99- Sam Sou Ilouna

100- H. Universelle Quillet, I, 20

101- Kassi

۱۰۲ - تاریخ ماد ص ۱۶۲

103- Kassi

104- Kassaioi

105- Portes-Caspiennes

تیروس ۱۰۶ به معنی قلع، فلز مخصوص ناحیه کاسیها میباشد و نام همدان پیش از عهد مادها کسایا ۱۰۷ بود که در آشوری کار-کاسی ۱۰۸ بمعنی شهر کاسیان میگفتند و بهر حال ممکن است که اصطلاح کاس سی ۱۰۹ یا کاس پی ۱۱۰

مفهوم نژادی وسیعتری از تسمیه قوم واحد در میان اقوام بسیار زاگرس داشته باشد و بلکه شامل همه اقوام آسیانی ۱۱۱ میشده است. ۱۱۲ تسلط کاسیها بر بابل در حدود ۶۰۰ سال بطول انجامید. ۱۱۳ سر انجام عیلامیان پس از مدتها انتظار از ضعف کاسیها استفاده کرده و آخرین ضربت خود را وارد کردند. از پادشاهان بزرگ عیلام در این دوره (قرن ۱۳ پیش از میلاد) «اوتاش گال» ۱۱۴ است که بزرگترین بانی شاهنشاهی عیلام که مجدداً نیرو گرفته بود، میباشد. او کشور را باشهرهای جدید بسیار است و شهرهای کهن را تعمیر کرد، کتیبههای زیادی به زبان عیلامی از وی باقی مانده و همین مسأله انحطاط نفوذ بابل و توجه عیلامیها را به توسعه نهضت ملی خویش تأیید میکند.

اوتاش گال معابد متعددی به افتخار خدایان عیلامی (گال و اینشوشیناک) برپا کرد. ۱۱۵ از همسر او ناپیراسو ۱۱۶ مجسمه برنزی زیبایی در موزه اوور پاریس موجود است که شاهکار صنعت فلزکاری آن زمان میباشد. اگر از روی

106— Kassitiros

107— Akessaia

108— Kar-Kassi

109— Kas-Si

110— Kas-Pi

111— Asianique

۱۱۲ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۴۸

۱۱۳ - تاریخ سایکس ج ۱ ص ۱۰۲

114— Untash-Gal

۱۱۵ - تاریخ ملل قدیم آسیای غربی ص ۱۸۸ و تاریخ عیلام پیر آمیه ص ۵۳

116— Napir Asu

این مجسمه داوری کنیم باید بگوئیم که هنرها و در رأس آنها فلزکاری بدرجه بسیار عالی از کمال رسیده بود. بابل با سلسله منحنی کاسی، دیگر برای عیلام رقیبی خطرناک بشمار نمی رفت، تهدید بیشتر از جانب آشور بود که دست دوستی بسوی بابل دراز کرده بود. ۱۱۷

از کارهای مهم اونتاش گال بنای شهر دورانتاشی^{۱۱۸} یا قلعه اونتاش است که امروز در سی کیلومتری جنوب شرقی شوش بنام چغازنبیل^{۱۱۹}،^{۱۲۰} معروف است و هیئت حفاری فرانسه در ایران سالهاست که در این محل به کاوش و حفاری پرداخته و به زیگورات^{۱۲۱} بزرگی از عیلامی ها دست یافته اند. ۱۲۲

زیگورات مزبور که توسط اونتاش گال ساخته شده بزرگترین زیگوراتی است که تا کنون شناخته اند. باید گفت که بنای زیگورات که برج معروف بابل را از آن نمونه میدانند از آغاز مدنیت مردم قدیم بین النهرین، ابتدا میان بناهای مذهبی سومریان و بعد در میان اقوام بابل و آشور متداول گردیده و عیلامیان هم که مذهبشان از نفوذ همسایگان برکنار نبود به ساختن این نوع بناها پرداختند. و اینکه آیا زیگورات برجی بوده که بر فراز آن معبدی قرار داشته و معبد مزبور جایگاه خدایان بوده است، و یا اینکه بتصور بعضی از دانشمندان بر فراز برج مقبره ای وجود داشته است، میان دانشمندان اختلاف

۱۱۷ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۴۹

118- Dur-Untashi

119- Tchoga-Zanbil

۱۲۰ - چوخه ، چوقاجقا (چغا) چیا در لرستان و بزبان لری به معنای تپه و تل است چنانکه کردها (گرده) گویند. جغرافیای تاریخی غرب ایران تألیف آقای دکتر بهمن کریمی ص ۳۲۳ چاپ تهران ۱۳۱۷ خورشیدی

121- Ziggourat

۱۲۲ - این حفاری هنوز هم ادامه دارد.

است، پارو ۱۲۳ دانشمند فرانسوی نظریه اول را مرجح میدانند. ۱۲۴ و از نظر لغوی زیگورات از «زاگ» ۱۲۵ و «گار» ۱۲۶ ترکیب شده که بمعنی مکان خداست ۱۲۷ و ویل دوران این کلمه را مکان بلند نامیده است. ۱۲۸

عیلام در زمان شوتروک ناخونته اول ۱۲۹ (۱۲۰۷-۱۱۷۱ ق.م) به اوج قدرت خود رسید، وی معابدی در همه شهرهای مهم قلمرو خویش بنا کرد. شوتروک-ناخونته به بابل حمله برده و آخرین پادشاه سلسله کاسی را برانداخت و پسر خود «کوتیر ناخونته» ۱۳۰ را جانشین او کرد.

شوتروک ناخونته بر نفایس زیادی در بابل دست یافت. او مجسمه مردوک ۱۳۱ خدای ملی بابل و همچنین ستون سنگی ۱۳۲ نارامسین و سنگ نبشته حاوی قوانین حمورابی را از بابل به شوش آورد. ۱۳۳ گذشته از این بر شهر آشوناک (ایشتونو کن) واقع در مصب دیاله که در این زمان پادشاه جداگانه‌یی داشت استیلا یافت و با لشگریان خویش در ناحیه کوهستانی (پادان) که پیشتر در دست کاسیان بود مدتی اقامت گزید و پیشرفت آشوردانای اول ۱۳۴ پادشاه آشور را در آن ناحیه فلج کرد. ۱۳۵

123— A. Parrot

۱۲۴ — گزارشهای باستانشناسی مجلد سوم ص III X مقاله آقای دکتر گیرشمن زیر عنوان Une Ziggourate Elamite et A. Parrot. Ziggurats et "tour de Babel" Paris 1949 et Mémoire de la délégation Archéologique en Iran tome XXXIV p. 11 Tchogazanbil par Ghirshman.

125— Zag

126— Gar

127— Une Ziggourate Elamite p XIII

۱۲۸ - ویل دوران ج ۱ ص ۳۸۲

129— Shutruk-Nakhunte

130— Kutir Nahhunte

131— Marduk

132— Stele

133— Mémoire de la délégation V. IV

134— Assurdana

۱۳۵ - تاریخ ماد ص ۱۷۷

کتیبه های شوتروک ناخونته اول از کوههای خاشمار^{۱۳۶} (میان دیاله و قزل اوزون یا دیاله و کرخه) که خارج از حدود اراضی کاسیان بود و کرینتاس^{۱۳۷} که محتملاً شهر کنونی کردند میباشد یاد میکنند.^{۱۳۸}

در زمان شیلهاک (شیلخساک) اینشوشیناک (۱۱۶۵ - ۱۱۵۱) پسر دوم شوتروک ناخونته اول عیلام فتوحات خود را به نقاط دور کشانید. سپاهیان او در شمال فاتح بودند و تا ناحیه دیاله نفوذ کردند و به کرکوک رسیدند و آشور را هرچه دورتر راندند و بابل را محاصره کردند و همه دره دجله و قسمت بیشتر خلیج فارس و سلسله جبال زاگرس تحت تسلط عیلامیان درآمد.^{۱۳۹}

تمام ایران غربی که بالحق سرزمینهایی در مغرب و جنوب جبال وسعت یافته بود ، در این زمان متحد شده تشکیل نخستین شاهنشاهی را در تحت تسلط عیلام داد ، هنگام فتوحات مذکور تجدید نیروی ملی در عیلام صورت گرفت و کتیبه ها غالباً بزبان عیلامی و به خط عیلامی مقدم^{۱۴۰} نوشته میشود . اینشوشیناک ، خدای ملی گردید و پادشاه و خاندان سلطنتی در طول حیات خود خدا محسوب شدند. تجدیدی در هنرها و معماری پیدا شد و یکی از مراکز عمده هنر شهر شوش بود^{۱۴۱}

شیلهاک اینشوشیناک در ساختن ابنیه اهتمام زیادی داشت ، هر معبدی را که مرمت کرده اسم بانوی اولیه آنرا نیز ذکر نموده است و کتیبه اولی را که بانوی برای ابقای نام و عمل خود در آن بنا قرار داده به زبان سامی عیناً نقل کرده و ترجمه انزانی آنرا هم بر آن افزوده و نتیجه آنکه از کتیبه های اولی

136— Hasmar

137— Karintas

138— G. Cameron: History of Early Iran. p. 109

139— Mémoire de la délégation Archéologique en Iran VI, p 34-40

۱۴۰ - درباره خط عیلامی مقدم Proto - Elamite بعداً توضیح داده میشود .

۱۴۱ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۵۰

دو نسخه در دست است که بفاصله دو هزار سال نوشته شده و قدمت قوم عیلام را بر مظاهر میسازد. ۱۴۲

همچنانکه در تاریخ ملل قدیم غالباً اتفاق میافتد که متعاقب عهدی که ایشان را باوج قدرت میرسانید، انحطاط سریع پیش میآید، سرنوشت عیلام هم در پایان هزاره دوم یعنی (عهدطلایی عیلام) چنین بود و تجزیه آن مصادف با ظهور سلسله جدیدی در بابل بود که پادشاه آن بخت نصر (نبوکد نصر) ۱۴۳ پس از مساعی زیادی عاقبت عیلام را در کنار رود کرخه شکست داد و شوش را متصرف شد و مجسمه مردوک را فاتحانه به معبد خویش در بابل باز گردانید (حدود ۱۱۴۰ ق. م) و یکبار دیگر عیلام از صفحه تاریخ محو گردید و این بار سه قرن طول کشید. ۱۴۴

ج - روابط عیلام با آشور

روابط عیلام با دولت آشور غالباً خصمانه بود و علت آن را باید از نظر اقتصادی مورد تجزیه و تحلیل قرارداد و منشاء این جنگها را چون جنگهای دیگری که اشاره کرده ایم عامل اقتصادی دانست.

برای توضیح مطلب میگوییم که در آغاز هزاره اول پیش از میلاد استعمال عمومی آهن بمنزله فلز هم در جنگ و هم در کشاورزی وضع تجارت را تغییر داد. این تجارت در سابق مبتنی بر خرید و فروش مس و فلزاتی که با مس ترکیب میشدند بود. مرکز ثقل نواحی صادر کننده تغییر کرد. آشور که مصرف کننده بزرگی بوده معدن آهن نداشت، و از وصول به مراکز معدنی ساحل جنوبی دریای سیاه و ماورای قفقاز توسط قوم مجاور « دولت اورارتو » ۱۴۵ ممنوع بود، بنابراین توجه آن دولت بسوی ایران معطوف شد. نه تنها به این

۱۴۲ - تاریخ سایکس ج ۱ ص ۱۰۴

143- Nebuchodonosor

۱۴۴ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۵۰

145- Urartu

علت که ایران دارای معادن آهن بود ، بلکه بدین سبب نیز که مملکت مذکور این فلز را از نواحی بی بدست میآورد که آشور بدانها دسترسی نداشته، بعلاوه مس و لاجورد بسیار مورد احتیاج آشور بوده است . گذشته از این، دشتهای و دره‌های ایران مرکز بهترین نژاد اسب بود که آنهم برای سپاهیان با اهمیت سپاهیان آشور مورد لزوم بود. البته عوامل دیگری هم موجب سیاست تجاوز-کارانه آشور نسبت به ایران گردید: لازم بود بهر قیمتی که باشد منطقه زاکرس را که سرحد شرقی با عیلام بود آرام کنند و مردم کوهستانی دلیر و شجاع آنرا مطیع سازند ، این سرزمین مخصوصاً در معرض توطئه‌های پادشاهان اورارتو بود و تهدیدی حقیقی و دایم برای وجود دولت آشور بشمار میرفت .

پادشاهان آشور غالباً در مساعی خود برای کوچک کردن این نواحی و تبدیل آنها به صورت ایالات موفق نمیشدند ، واگر هم میشدند، تشکیلات آنها ناپایدار بود ، معمولاً سفرهای جنگی آشوریان، مهاجماتی به شهرها بود برای اسیر گرفتن افراد، غارت کردن، سوختن، اخذ ذخایر فلزی یا احجار قیمتی و حمل اسبان و چهارپایان.

ساکنان این نواحی برای نجات خود به کوهها، پناه میبردند و پس از بازگشت سپاهیان آشوری به مساکن خود برمیگشتند ، و آشوریان فاتح به ندرت، به نتایجی که منشیان آنها ادعا کرده‌اند، رسیده‌اند.^{۱۴۶}

دولت آشور تا زمان تیگلات پیلسر چهارم با عیلام همسایه نبود ، زیرا میان این دو دولت ، مردم کوهستانی واقع شده بودند، در زمان تیگلات پیلسر چهارم آشوریها مردمان مزبور را مطیع خود کرده و از آن پس با عیلام همجوار شدند.^{۱۴۷}

۱۴۶ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۷۴-۷۵

۱۴۷ - ایران باستان ج ۱ ص ۱۳۵

دولت عیلام از راه مآل بینی و احتیاط، با بابل که نیز از تسلط آشوریها در عذاب بود ائتلاف کرد، در این ائتلاف بزرگ که میان «خومپانی منا»^{۱۴۸} پادشاه عیلام و موزیب مردوک^{۱۴۹} پادشاه بابل صورت گرفت قبایل مختلف آرامی و کلدانی و کشورهای پارسواش و انزان و پاشری^{۱۵۰} نیز شرکت کردند^{۱۵۱}

در این موقع پادشاه آشور سارگون دوم بود (۷۲۲-۷۰۵) (ق. م.) که چون از موضوع ائتلاف اطلاع پیدا کرد، مصمم شد که پیشقدم شود و دولت‌های عیلام و بابل را نابود کند، از اینرو به عیلام حمله برد و با اینکه سپاهیان آشور از نظر تجهیزات جنگی و تعلیمات نظامی بر سپاهیان عیلام که بیشتر از طوایف مستقل و نیمه مستقل کوهستان اطراف شوش تشکیل شده بودند، برتری داشتند. سارگون دوم نتوانست بر عیلام تسلط یابد و این جنگ بدون نتیجه نهائی بود^{۱۵۲} (این جنگ بمناسبت نام محل موسوم به دوری لو است).^{۱۵۳}

در سال ۷۰۵ پیش از میلاد سارگون در پایتخت جدید خود دورشارو کین (خرسباد کنونی) بمرگ ناگهانی در گذشت و پسرش سناخریب^{۱۵۴} (۶۸۱-۷۰۵ ق. م.) جانشین او شد. عیلامیها تحت فرمان کالی دوش^{۱۵۵} شمال بابل را عرصه تاخت و تاز خود قرار دادند و حتی پسر سناخریب را که پادشاه بابل بود اسیر کرده به عیلام بردند.^{۱۵۶}

در این موقع انقلابی در عیلام رویداد و کالی دوش را در قصر خود محاصره کرده بقتل رسانیدند. سناخریب از موقعیت استفاده کرده و سپاهیان آشور

148— Xumpanimenna

149— Musib Marduk

150— Paseri

۱۵۱- تاریخ ماد ص ۲۷۹

۱۵۲- تاریخ سایکس ج ۱ ص ۱۱۲ و ایران از آغاز تا اسلام ص ۸۲

۱۵۳- ایران باستان ج ۱ ص ۱۳۶

154— Sennacherib

155— Kalludush

۱۵۶- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی ص ۲۶۶

توانستند برای نخستین بار جلگه پر ثروت شوش را تصرف کنند، پادشاه آشور شرح فتوحات خود را چنین می‌دهد:

«سی و چهار دژ و شهرهای بی‌حسابی که تابع آنها بود محاصره کرده به‌یورش گرفتم و سکنه آنها را به اسیری بردم و آنها را خراب و مبدل به تل خاکستر ساختم و دود حریق آنها را مانند دود قربانی بزرگ به آسمان پهن و وسیع بلند کردم»^{۱۵۷}

مردم عیلام کودیرناخوندی^{۱۵۸} نامی را بجای کالی دوش بر تخت عیلام نشاندند، کودیرناخوندی که در دفع سپاهیان آشور، بی‌قیدی و سهل‌انگاری نشان داده بود، مورد نفرت مردم عیلام قرار گرفته در سال ۶۲۹ ق م بقتل رسید و برادر کوچکش اومان مینانو^{۱۵۹} جانشین او شد، این پادشاه سر و صورتی بعیلام داده و باندازه‌ی آنها نیرومند کرد که بابل برای اتحاد با عیلام برضد آشور پیشقدم گردید و از خزاین خدایان بابلی و جوهری برای تجهیزات به عیلام داد، جنگی سهمگین میان آشوریها و عیلامیها روی داد که با کشته شدن سردار عیلامی جنگ بی‌نتیجه ماند. این جنگ که سپاهیان پارسواش و انزان نیز بکمک عیلامیها شرکت داشتند معروف به جنگ هلولینه (هلوله)^{۱۶۰} می‌باشد.^{۱۶۱}

بعد از سناخریب، پسرش آسارهادون^{۱۶۲} (۶۶۹-۶۸۰ ق م) به پادشاهی آشور رسید، پادشاه عیلام بنام خومبان خالداش دوم، چون آشور را در جاهای دیگر مشغول و گرفتار دید به بابل تاخت و تا شهر سیپ پار پیش رفت و باغنائمی به شوش باز گشت.

۱۵۷ - تاریخ سایکس ج ۱ ص ۱۱۳ و ایران باستان ج ۱ ص ۱۳۶

158 - Kudur-Nakhundi

159 - Umman Minanu

160 - Hellulé

۱۶۱ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، اوستد A. T. Olmstead ترجمه دکتر محمدمقدم

ص ۳۲-۳۳ چاپ ۱۳۴۰ خورشیدی

162 - Assar-Haddon

روابط دوستانه عیلام با آشور:

بعد از مرگ خوم بان خالداش دوم برادرش موسوم به اورتا کو به جای او بر تخت پادشاهی عیلام نشست، وی با آشور از در مساعدت برآمد و مجسمه خدایان سیپار را به آشور برگردانید و چون در این هنگام مردم عیلام دچار قحطی و گرسنگی بودند، آسارهادون از راه خیرخواهی بعیلام آذوقه فرستاد و خرسندی مردم عیلام را فراهم کرد و این کاری است که در تاریخ قدیم تقریباً نظیر نداشته است. ۱۶۳ آسارهادون نیز سفارتی نزد دیا کو پادشاه ماد فرستاد و بدینوسیله محبت او را نسبت بخود جلب کرد. ۱۶۴

انقراض دولت عیلام

پس از آسارهادون آشور بانپیال جانشین او شد. وی برادرش شمش-شومو کین ۱۶۵ را به پادشاهی بابل انتخاب کرد. شمش شومو کین برضد برادر طغیان کرد و کوروش اول پادشاه پارسوماش باعیلام متحد شده و نیرو بکمک شمش شومو کین فرستادند. ۱۶۶

توضیح آنکه چپیش پش ۱۶۷ پدر کوروش اول در زمان حیات خود عاقلانه درخواستهای دولت عیلام را برای شرکت در جنگ با آشور بحمايت از شمش شومو کین رد کرده بود ۱۶۸ سرانجام آشور بانپیال پادشاه نیرومند آشور، تمام قوای نظامی و سیاسی خود را علیه عیلام بکار برد و با ایجاد اختلاف میان شاهزادگان عیلامی زمینه را برای تسلط خود بر عیلام آماده کرد. در اینجا باید بگوییم که تنها حریف زورمندی که با وجود شکستهای مکرر

۱۶۳- ویلدورانت ج ۱ ص ۴۰۰

۱۶۴- ایران از آغاز تا اسلام ص ۸۴

165- Shamash-Shum-Ukin

۱۶۶- تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ص ۴۲-۴۳

167- Tésispes

۱۶۸- ایران از آغاز تا اسلام ص ۱۰۹

اطاعت آشور را نپذیرفت عیلام بود. بنابراین آنچه از کتیبه‌ها مستفاد می‌شود، آشوربانیپال چندان رغبتی بحمله به عیلام نداشت لیکن چون از خدایان استشاره کرد و پاسخ اطمینان بخشی رسید، سپاهیان آشوری بسوی مرزهای عیلام روانه شدند^{۱۶۹} و پس از جنگهای خونین، آشوربانیپال برخوم بان-خالداش آخرین پادشاه عیلام دست یافته‌وی را اسیر و مجبور کرد که اربابه سلطنتی را تا معبد آشور و ایشتار خدایان آشور بکشد، بدین طریق مادا کتو^{۱۷۰} تصرف شد، کرخه معبر فاتحان گردید، شوش غارت شد و آشوریان عده بسیاری از شهرهای عیلام را مسخر کردند از جمله دورانتاشی^{۱۷۱} (چغازنبیل امروز) شهر سلطنتی عیلامی بدست سپاهیان آشور افتاد.

آشوریها در دنباله فتوحات خویش از رود ایدیده^{۱۷۲} (آبدیز کنونی) گذشتند و به هیدالو^{۱۷۳} که می‌بایست در ناحیه شوشتر باشد رسیدند. سردار آشوری از آنجا دورتر راند و به نخستین کوههای فرعی سلسله جبال بختیاری که مشخص سرحد غربی دولت پارسوهاش^{۱۷۴} بود، رسید. پادشاه این مملکت که منشی آشوری نام او را کوروش ضبط میکند، کوروش اول پسر چیش‌پش بود که بعنوان وثیقه وفاداری نسبت به دولت فاتح قبول کرد فرزند ارشد خود «ارو کو»^{۱۷۵} را بمنزله گروگان با آشور بسپارد.^{۱۷۶}

یکی از منشیان آشوری که سالنامه کارهای آشور بانیپال را نوشته در مورد ویران کردن عیلام از زبان خود او چنین نقل میکند: «من از شهرهای

۱۶۹ - تاریخ سایکس ج ۱ ص ۱۱۶

170- Madaktu

171- Dur-Untashi

172- Ididé

173- Hidalu

۱۷۴ - منطقه‌یی بود که مسجد سلیمان کنونی در آن قرار داشت.

175- Arukku

۱۷۶ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۱۱۱ و تاریخ ویل دورانت ج ۱ ص ۴۰۱

عیلام آن اندازه ویران کردم که برای گذشتن از آنها یکماه و بیست و پنج روز وقت لازم است. (برای بایر کردن زمین) نمک و خار افشاندم و شاهزادگان و خواهران شاهان و اعضای خاندان سلطنتی را از پیر و جوان بار و سا و حکام و اشراف و صنعتگران همه را با خود به اسیری با شور آوردم، مردم آن سرزمین از زن و مرد را با سب و قاطر و الاغ و گلههای چهار پایان کوچک و بزرگ که شمار آنها از دستههای ملخ فزونتر بود به غنیمت گرفتم و خاک شوش و مادا کتوو - هالتماش و شهرهای دیگر را به آشور کشیدم و در ظرف یکماه تمام عیلام را بتصرف در آوردم. بانگ آدمیزاد و اثر پای گلهها و چهار پایان و نغمه شادی را از مزارع بر انداختم و همه جا را چراگاه خران و آهوان و جانوران و وحشی گوناگون ساختم.»^{۱۷۷}

و بدین ترتیب دولت عیلام پس از چهار هزار سال سلطنت شکوهمند با تمدن و فرهنگ باستانی از صحنه روزگار محو و نابود شد (۶۴۵ ق.م).

نتیجه :

نفوذ تمدن و فرهنگ عیلام در بین النهرین و نجد ایران :

چنانکه گفتیم ، در هزاره چهارم پیش از میلاد مردمی که در نجد ایران مسکن داشتند از خشک شدن تدریجی جلگه شوش استفاده کرده ، از دره های مرتفع خود سر ازیر شده و در دشت شوش مستقر شدند . از آن تاریخ تا مدت شهر شوش همواره عامل مهمی در پیشرفت حیات اقتصادی و اجتماعی این ناحیه از ایران بوده است .

باتجسسات علمی در جنوب شرقی دریای خزر ، در محل تپه حصار نزدیک دامغان و همچنین تپه سیالک نزدیک کاشان و تل باکون در تخت جمشید و

و تاریخ عیلام ص ۷۱ 1925 Delaporte: Mesopotamia 4-343 London 177-

تپه گیان (جیان) نزدیک نهاوند و تپه شوش در خوزستان و اشیاء و ظروف سفالین منقوشی که بر اثر کاوشها در این نقاط از زیر خاک بیرون آمده وجود تمدن یکنواختی را در نجد ایران حکایت میکند، تنها فرقی که میان اشیاء بدست آمده در نقاط مختلف وجود دارد ناشی از اختلاف کارگاههایی است که این اشیاء را در آنها می ساخته اند. ۱۷۸

در اینجا باید گفت که نجد ایران زادگاه اصلی ظروف منقوش است، هیچیک از ظروف سفالین نواحی دیگر در آن روزگاران قابل مقایسه با ظروف سفالین نجد ایران در هزاره چهارم پیش از میلاد نیست. ۱۷۹

پیدایش این ظروف نشانه اختراع چرخ در صنعت سفالگری است و معلوم میشود که کوزه گر شوش و کوزه گر نجد ایران از وسیله بهتری برای دقت نظر و اصلاح صنعت خود استفاده میکردند و آن عبارت از تخته ساده باریکی بود که روی زمین قرار میگرفت و شخصی آنرا میچرخانید، این افزار ظاهراً ساده و کم اهمیت که در حقیقت برای انسان بسیار حیاتی و سودمند است. بعدها در بابل و بسیار دیرتر از آن در مصر روی کار آمده است. ۱۸۰ گیرندگی و تازگی این ظروف مربوط به تزیین آنست که بارنگ مشکی بر زمینه قرمز که به سیاهی میزند، حیواناتی از قبیل پرنده گان، گرازها، مرال که در حال جست و خیز است نقش کرده اند و این امر حاکی از جنبش و واقع پردازی (رئالیسم) ۱۸۱ کامل است که کوزه گر با کشیدن خطوطی ساده، مخلوقاتی را تصویر کرده است، و حتی بگمان بعضی از دانشمندان، این نقاشی

۱۷۸ - کتاب تمدن ایرانی، اثر چندتن از خاورشناسان، ترجمه آقای دکتر عیسی بهنام ص ۵۶ مقاله ایران قدیم از (G. Contenau) چاپ ۱۳۳۷ خورشیدی

179- De Morgan: Prehistoric Man p. 208 New York 1925

۱۸۰ - ویلدورانت ج ۱ ص ۱۷۷

181- Réalisme

در حکم نویسنده گی بوده و مخترع خط از فن نقاشی پیشه‌وران نجد ایران الهام گرفته است . ۱۸۲

نفرز تمدن و فرهنگ ایران در بین‌النهرین و بالعکس جای تردید نیست، زیرا ایران شاهراهی بود برای نهضت ملل و انتقال افکار از عهد ماقبل تاریخ به بعد، در عوض آنچه دریافت می‌داشت هرگز از تأدیه بساز نایستاد، عمل آن عبارت بود از: دریافت داشتن، توسعه بخشیدن، سپس انتقال دادن. و برای مثال گویم تمدنی که در نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد در بین‌النهرین شمالی (آشور آینده) ظهور کرد، سبک کوزه سازی فاخر را پذیرفت و توسعه داد. شکل کاسه‌یی و تزئینات منقوش آن می‌رساند که ظاهراً از مراکز ایران که بهترین آنها در سیالک کاشان و تپه حصار دامغان شناخته شده مأخوذ است. ۱۸۳.

در هزاره سوم پیش از میلاد شوش، خط مخصوص خود را که بنام (عیلامی مقدم) ۱۸۴ خوانده میشود ایجاد کرد و این امر معاصر عهد «جمدت نصر» ۱۸۵ در بین‌النهرین بود، هم در شوش و هم در فلات ایران، مهرهای زیادی با خطوط هندسی و شکل حیوانات کشف گردید، و طرز ساخت مهرهای شوش و نجد ایران حکایت از وحدت سبک آندو میکند. ۱۸۶ و نیز در تپه سیالک هفت سند به خط عیلامی مقدم روی الواح گلی بدست آمده ۱۸۷ که در شوش تعداد الواحی که از گل پخته می‌ساختند بسیار زیاد است، الواح مذکور بخط عیلامی مقدم نوشته شده و تا کنون نتوانسته‌اند آنرا بخوانند و این امر نشان میدهد که تمدن شوش تا چه حد در تمدن مردم نجد ایران نفوذ کرده است.

۱۸۲ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۱۵ و ۲۲

۱۸۳ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۳۳

184— Proto-Elamite

185— Jemdet Nasr

۱۸۶ - کتاب تمدن ایرانی ص ۵۵ مقاله (G.Contenau)

187— Herzfeld. Iran in the Ancient East p. 180 London 1941

پروفسور گیرشمن مینویسد: « وجود مختصات آثارشوش و وحدت تمام فرهنگ سیالک با تمدنی که درشوش شناخته شد نشان میدهد که تمدن مذکور جبراً به سیالک تحمیل شده است. ^{۱۸۸}

اهمیت تمدنی که درشوش (در هزاره سوم ق.م) شناخته شده و تقابل نجد ایران نفوذ یافته بجهت خط عیلامی مقدم است، خط مزبور نیمه تصویری بوده و با آنکه دانشمندان نتوانسته اند الواح مکشوفه را بخوانند اما اعداد و جمع آنها را توانسته اند تشخیص دهند و این خود موجب شده که آنها را اسناد شغلی از قبیل: صورت حساب یا قبض رسید محسوب دارند.

این امر از اینجاست که در بعضی از این الواح که در سیالک بدست آمده طنابی عبور داده اند که بوسیله آن میتوانستند آنها را به کالا متصل کنند. بانوشتن، استعمال مهرهای استوانه‌یی معمول گردید و طبع آن روی خاک رس نرم لوحه، معرف امضای مالک بود. علائم این نوع حکاکی بنظر میرسد که با فن ساختن ظروف منقوشی که در عهد پیشین در نجد ایران رواج داشته مرتبط باشد، سیالک تنها نقطه‌یی است در مرکز نجد ایران که با الهام از تمدن عیلام و پیش از عهد هخامنشی مدارک کتبی بدست داده است.

در اینجا اضافه میشود که خط بر اثر توسعه تمدن و فرهنگ عیلامی متعاقب فتوحات سیاسی وارد نجد ایران گردید و محققاً هدف اقتصادی نیز از آن منظور بوده است.

تا زمانی که تمدن عیلامی در مرکز ایران باقی بود، خط دوام یافت، اما ترك این دارالتجاره بنظر میرسد که موجب از بین رفتن خط در مدت چندین قرن در ایران شده باشد. ^{۱۸۹}

در بوشهر بر کناره خلیج فارس (لی یان باستانی) چنانکه گفتیم نوشته‌یی

۱۸۸ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۳۰

۱۸۹ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۳۱-۳۲

بزبان عیلامی که تاریخ آن در حدود اواسط هزاره سوم پیش از میلاد است بدست آمده . ۱۹۰

کتیبه‌های عیلامی عبارتست از نوشته‌های پادشاهان عیلام که به زبان عیلامی و همچنین به زبانهای اکدی و سومری تنظیم شده است . متأسفانه از نوشته‌های پادشاه شیلاک اینشوشیناک که بگذریم دیگر نوشته‌ها تقریباً مربوط به ساختمان معابد و کاخها و تشریفات و نامه‌های شاه و کسان وی میباشد و مدارک تاریخی در آن بسیار اندک است . مقداری اسناد دولتی ، گزارشها و صورت حسابهای مالی و اقتصادی به زبان عیلامی از دوران نخستین پادشاهان هخامنشی (قرن ششم ق.م) در شوش و تخت جمشید موجود است ، اسامی خاصی که در این گزارشها و صورتحسابها دیده می‌شود تا اندازه‌ی بی به تعیین منشاء و ترکیب نژادی مردمی که در نواحی مجاور همدان زندگی می‌کردند کمک میکند . ۱۹۱

درباره نفوذ زبان عیلامی در دربار هخامنشی باید گفت که کتیبه‌های هخامنشی بسه زبان میباشد: بخش اول را زبان باستانی ایران دانستند بخش سوم بلهجه‌های بابلی میباشد ولی بخش دوم مدتها نامعلوم بود . «اوپر» ۱۹۲ خاور-شناس فرانسوی بر آن بود که بخش دوم متون هخامنشی زبان مادی میباشد ۱۹۳ (زیرا ماد مهمترین عضو امپراطوری از لحاظ سیاسی بود) . بر اثر حفاریات شوش به فرضیه «اوپر» خلل وارد آمد و نوشته‌ها و اسنادی که در آنجا کشف شد ثابت کرد که تکامل زبان و خط عیلامی را از صورتی که در هزاره سوم پیش از میلاد داشته تاشکلی که در بخش دوم کتیبه‌های هخامنشی پیدا کرده است میتوان بوجهی مشهود و مسلم بررسی کرد .

190— Le normat, Choix de Textes Cunéiformes p. 127 Paris 1873

۱۹۱ - تاریخ ماد ص ۱۴

192— J. Oppert

193— J. Oppert, le Peuple et la langue de Médes 1879

تحقیقات بعدی نشان داد که زبان عیلامی در پارس بیش از پارسی باستان رواج داشته و در عهد هخامنشیان نیز در پارس زبان اداری و دولتی بوده است^{۱۹۴} از قرائن پیدا است که زبان عیلامی در قبایل کوهستانی غرب ایران چون: کاسیها، لولوبیان، گوتیان نفوذ داشته و مخصوصاً کاسیان به زبانی سخن می‌گفتند که بازبان عیلامی قرابت داشته است.^{۱۹۵}

۱۹۴ - تاریخ ماد ص ۸۳-۸۴

۱۹۵ - تاریخ ماد ص ۱۶۱

فهرست منابعی که در تهیه مقاله از آنها
استفاده شده است

الف - منابع فارسی

- ۱- الواح سومری ، تألیف ساموئل نوح کریمر ، ترجمه داود رسائی چاپ
تهران ۱۳۴۰ خورشیدی
- ۲- ایران از آغاز تا اسلام تألیف دکتر گیرشمن ترجمه مرحوم دکتر معین
چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۳۶ خورشیدی
- ۳- تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا جلد اول قطع
جیبی چاپ ابن سینا ۱۳۴۴ خورشیدی
- ۴- تاریخ ایران تألیف سرپرستی سایکس ترجمه مرحوم فخر داعی جلد
اول چاپ علمی ۱۳۴۳
- ۵- تاریخ تمدن ویل دورانت ، ترجمه آقای احمد آرام ، چاپ اقبال ۱۳۴۳
خورشیدی
- ۶- تاریخ جهانی تألیف ش . دولاندان ترجمه آقای دکتر بهمنش چاپ
دانشگاه تهران
- ۷- تاریخ شاهنشاهی هخامنشی ، تألیف اومستد Olmostead ترجمه آقای
دکتر مقدم چاپ ۱۳۴۰
- ۸- تاریخ عیلام تألیف پیر آمیه P. Amiet ترجمه دکتر شیرین بیانی
چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۹

- ۹- تاریخ ماد تألیف دیاکونوف ترجمه آقای کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۴۵
- ۱۰- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی تألیف آقای دکتر بهمنش چاپ سوم دانشگاه تهران ۱۳۴۷
- ۱۱- تاریخ ملل شرق و یونان آلبرماله و ژول ایزاک ترجمه مرحوم هژیر قطع جیبی ۱۳۴۲
- ۱۲- تمدن ایرانی، اثر چند تن از خاور شناسان، ترجمه آقای دکتر عیسی بهنام، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۷
- ۱۳- جغرافیای تاریخی غرب ایران تألیف آقای دکتر بهمن کریمی چاپ تهران ۱۳۱۷
- ۱۴- سیر تاریخ تألیف گوردون چایلد ترجمه آقای دکتر بهمنش چاپ دانشگاه تهران
- ۱۵- تطور نام خوزستان تألیف دکتر جهانگیر قائم مقامی در مجله بررسیهای تاریخی، شماره ششم سال سوم
- ۱۶- مجله گزارشهای باستان شناسی مجلد سوم سال ۱۳۳۴
- ۱۷- مطالعات جغرافیایی هیئت علمی فرانسه در ایران تألیف دومورگان ترجمه آقای دکتر ودیعی چاپ تبریز ۱۳۳۹
- ۱۸- میراث ایران تألیف سیزده تن از خاور شناسان چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۶

ب - منابع خارجی به ترتیبی که ذیل صفحات آمده است :

- 1- Le monde et son histoire, le monde Antique Paris 1965
- 2- C. Huart et Delaporte, l'iran Antique, Elam et Perse et la Civilisation Iranienne Paris 1943
- 3- Larousse du XXe Siécle Paris 1930
- 4- Le normat, choix de Textes cunéiformes Paris 1873
- 5- Woolley, the Sumerians, Oxford 1928

- 6- Histoire Universelle Quillet, Paris 1961
- 7- G. Cameron, History of Early, Iran Chicago 1935
- 8- G. Ricciothi, Histoire d'Israel (Trad française) Paris 1947
- 9- A. Moret, Histoire de l'Orient Paris 1936
- 10- Flinders Petrie, Egypt and Israel London 1925
- 11- A. Parrot, Ziggurats et "Tour de Babel" Paris 1949
- 12- Mémoire de la délégation Archéologique en Iran XXXIV, V, XV, VI
- 13- Ghirshman, une Ziggourate Elamite
- 14- Delaporte, Mesopotamia London 1925
- 15- De Morgan, Prehistorie Man New York 1925
- 16- Herzfeld, Iran in the Ancient East London 1941

موزه ملی کپنهاگ

و

آثار هنر ایران

بقلم

پرویز ورجاوند

(دکتر در باستانشناسی)

موزه ملی کپنهاگ

و

آثار هنر ایران

نوشته

پرویز ورجاوند

«دکتر وراثت‌شناسی»

استاد باستان‌شناسی دانشگاه تهران

در تابستان ۱۳۵۰ نگارنده ضمن سفر به دانمارك امکان این را بدست آورد تا از موزه ملی کپنهاگ دیدار نماید. تا قبل از بازدید از موزه مزبور تصور بر خورد با چنان مجموعه جالب و ارزنده‌ای را نداشتم. آنچه بیش از هر چیز جلب توجه من را نمود وجود مجموعه‌های غنی و باشکوه سرزمین‌های آسیائی این موزه در قسمت مردم‌شناسی آن بود. قسمتی که سه تالار آن نیز به آثار ایران اختصاص دارد.

من دریغ دیدم که آثار ایران در موزه کپنهاگ را برای اطلاع علاقه‌مندان معرفی نکنم از اینرو به تهیه این نوشته اقدام

گردید. ولی از آنجا که آگاهی کلی بر چگونگی موزه بزرگ وارزندهای چون موزه ملی کپنهاگ برای اکثر محققان و دانش پژوهان و علاقه‌مندان به موزه‌ها مفید بنظر میرسد، سعی گردید تا بمناسبت معرفی آثار ایران در این موزه باختصار نیز موزه مزبور را معرفی سازد.

موزه ملی دانمارک را باید یکی از کهن‌ترین موزه‌های تاریخ فرهنگ جهان بشمار آورد. در این موزه آثار مکشوف در نواحی مختلف دانمارک قسمت اساسی آنرا تشکیل میدهد. چنانکه در بخش پیش از تاریخ آن میتوان تحولات و دگرگونیهای تمدن را در دانمارک از دوران شکارچیان ابتدائی تا زمانیکه مسیحیت در آن سرزمین مستقر میشود دنبال کرد.

در بخش تاریخی نیز میتوان تحولات خاص قرون وسطی تا دوران معاصر را شاهد بود. در بخش مردم‌شناسی موزه درباره خود دانمارک بخشی را به تمدن شهری و بخش دیگر را به تمدن و فرهنگ جامعه روستائی دانمارک اختصاص داده‌اند تا به گونه‌ای جامع بیننده را در جریان دورانهای مختلف زندگی و تمدن و فرهنگ سرزمین دانمارک از دیرترین روزگاران تا زمان حاضر قرار داده باشند.

- هسته اصلی موزه باستانشناسی دانمارک را اشیاء هنری مجموعه شخصی فردریک سوم پادشاه دانمارک تشکیل داده است. ولی اولین فعالیت موزه به سال ۱۸۰۷ میلادی مربوط میگردد. در آنسال «فردریک مونستر»^۱ و «راسموس-نیروپ»^۲ اقدام به پایه گذاری کمیسیون پادشاهی مأمور حفاظت آثار کهن میکنند. سرانجام بهمت شخصیت ممتازی چون «ث-ژ-تومسن»^۳ است که موزه وارد مراحل پیشرفت و ترقی خود میشود. تومسن در طی سالهای ۲۰ - ۱۸۱۸ برای اولین بار در دنیا مجموعه پیش از تاریخ مربوط به سه دوره: سنگ و مفرغ و آهن را ترتیب میدهد. در سال ۱۸۵۱، مجموعه مربوط به تمدنهای

1- Fredrik Munster

2- Rasmus Nyerup

3- C. J. Thomsen

کهن کلاسیک را بوجود میآورد. او همچنین رهبری بخش مربوط به سکه و نشان‌ها را نیز برعهده میگیرد.

- قسمت باستانشناسی موزه ملی دانمارک به ۴ بخش عمده تقسیم میگردد که عبارتند از:

۱- بخش تمدن دوران کهن سرزمین دانمارک از پیش از تاریخ تا آغاز قرون وسطی.

۲- بخش قرون وسطی - نوزایش (رنسانس) - عهد سبک باروک^۴ و روکو کو.^۵

۳- مجموعه سکه و نشان

۴- بخش تمدنهای شرقی و یونان و روم شامل سرزمینهای: مصر- آسیای- غربی- یونان و روم.

بخش تمدن دوران کهن سرزمین دانمارک از . . .

بخش تمدن دوران کهن سرزمین دانمارک از پیش از تاریخ تا آغاز قرون- وسطی هر کب از ۲۲ تالار و فضای باز حیاط موزه است.

در وسط فضای وسیع حیاط که از چهار سو بناهای موزه آنرا فرا گرفته است چهار نمونه از گورهای خاص دوران سنگ بصورت اصل (از قبیل اطاق غولها^۶ و صندوق سنگی^۷) و برخی به گونه بدل (از قبیل دلمنها) به گونه ای جالب عرضه شده است. به نحوی که بازدید کننده بخوبی میتواند چگونگی اینگونه آثار را از نزدیک مشاهده و بررسی کند. (تصویر ۱)

4- Style Baroque

5- Style Rococo

6- Chambre de géant

7- Coffre de pierre

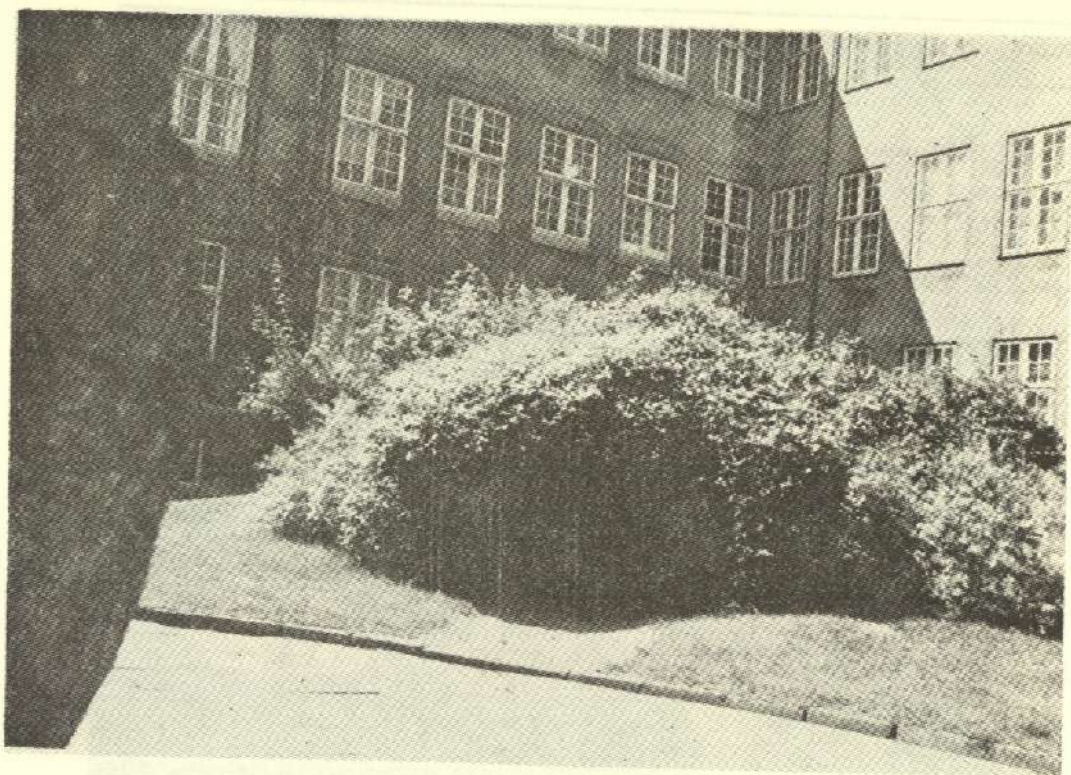
- تالارهای اول تا ۹ ویژه عرضه ساختن اشیاء و آثار سنگی ازدوره پارینه سنگی از حدود ۱۰۰۰۰ سال پ.م تا دوران نوسنگی دانمارک حدود ۱۵۰۰ پ.م است .

- تالار شماره ۹ ویژه دوران مفرغ کهن دانمارک (۱۵۰۰ تا ۹۵۰ پ.م) است . آثار مفرغی که در این تالار عرضه شده است از نظر اندازه قابل توجه است. بخصوص تبرهای بزرگ آن که برای بریدن چوب و ایجاد آثار چوبی از جمله قایق بکار میرفته است .

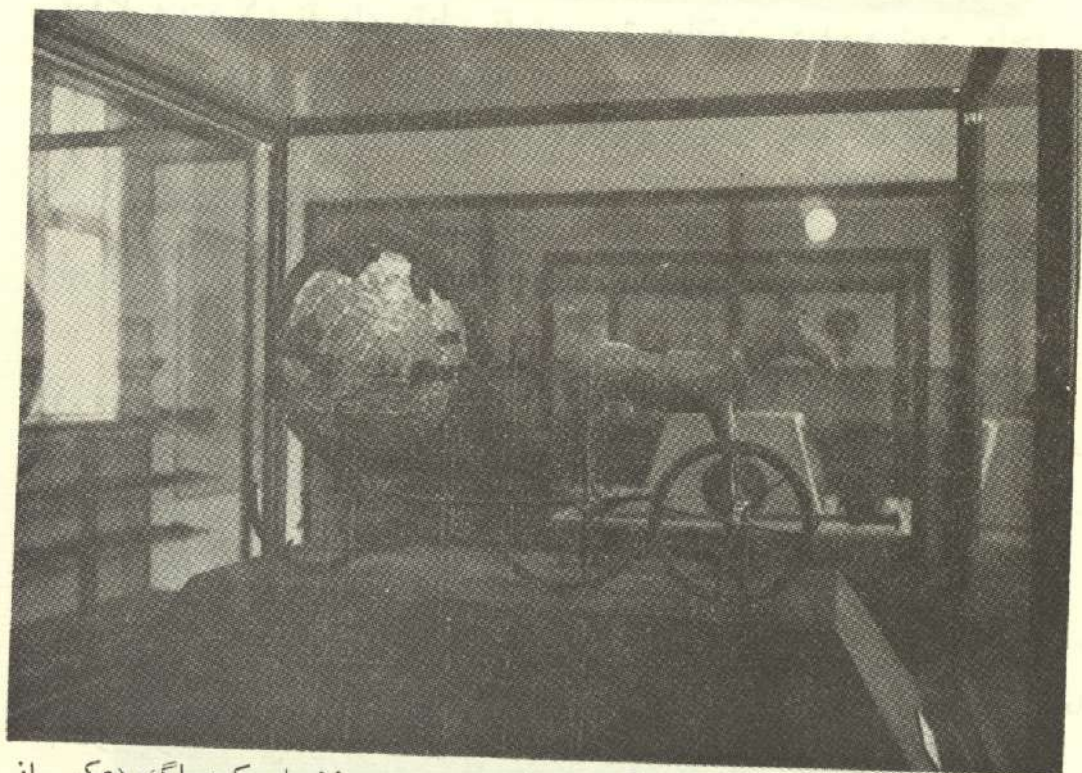
از آثار جالب این تالار «گردونه خورشید» است . گردونه نامبرده که دارای چرخهای بزرگ است بوسیله اسبی کشیده میشود و در قسمت پشت بر روی يك پلاك مدور پوششی از طلا دیده میشود که نسبتاً سالم مانده است . این اثر که از مفرغ ساخته شده از جمله اشیاء پرارزش و جالب موزه باستانشناسی کپنهاگ بشمار میرود . (تصویر ۲)

- تالار شماره ۱۰ ویژه عرضه کردن اشیائی است که از گورهای دوران مفرغ بدست آورده اند . از جمله آثار این تالار تابوتهایی را باید شمرد که از بدنه درخت سدر ساخته شده است . در داخل این تابوتها اشیائی چون لباس - صندلی تاشو و ابزار دیگر بطور سالم بدست آمده و بهمان حال عرضه شده است . در این تالار قطعه سنگهایی بصورت لوله‌های کوچک با کنده کاری و نقوش مختلف نیز قرار داده شده است .

- تالار شماره یازده ویژه قسمتی از اشیاء نذری مربوط به دوره مفرغ (۹۵۰ تا ۵۰۰ پ . م) است . در بین اشیائی چون کلاه خود مفرغی - گوشواره و غیره مجموعه جالبی از کاسه‌های طلا در این تالار جلب نظر میکند . اشیاء طلائی مزبور از نظر شکل و نقش قابل توجه میباشد . برخی از کاسه‌های مورد بحث دارای يك دسته بلند است که در انتهای آن سر حیوانی قرار دارد . شکل برخی از این کاسه‌ها با کاسه‌های فلزی حدود هزاره اول پ . م ایران قابل مقایسه میباشد . (تصویر ۳)

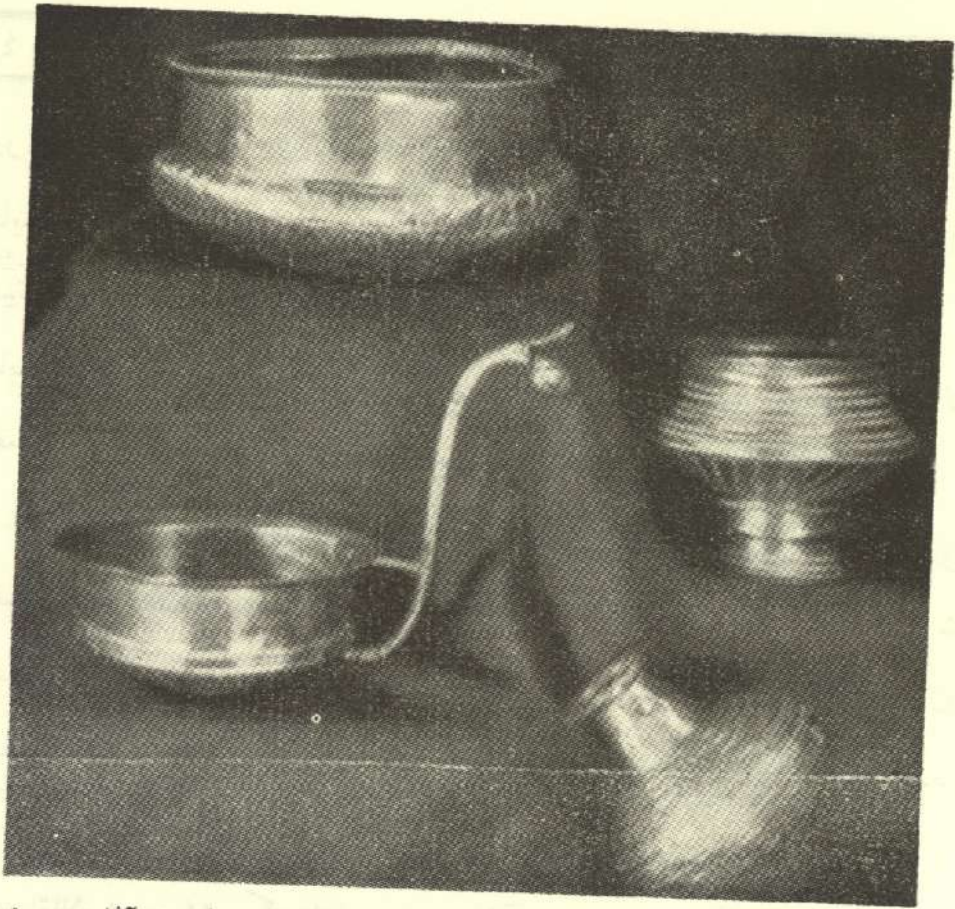


تصویر شماره ۱ - منظره یکی از دلمن ها که در حیاط موزه باستانشناسی
کپنهاگ بازسازی شده است (عکس از نگارنده)



تصویر شماره ۲ - تصویر گردونه خورشید در موزه ملی کپنهاگ (عکس از
نگارنده)

- تالارهای شماره ۱۲ و ۱۳ ویژه آثار دوران مفرغ جدید است .
- تالار ۱۳ (آ) ویژه عرضه کردن تمدن دوران آهن است . در این تالار نمونه کوچک یکی از مساکن دوران آهن و همچنین يك قایق ساخت این عهد به نمایش گذارده شده است .
- تالار شماره چهارده مربوط است به آثار دوران آهن قدیم ، یادوران « سلتيك »^۸ (۵۰۰ پ . م)
- تالارهای شماره ۱۴ (آ) و ۱۵ ، ویژه معرفی آثار دوران آهن قدیم یا عهد سلتيك است .
- تالار شماره ۱۶ ، مربوط است به معرفی اشیاء دوران آهن کهن و عهد قدیم رم (قرنهای اول و دوم پ . م)
- تالارهای شماره ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ مربوط به دوران آهن کهن و عهد جدید رم (۲۰۰ تا ۴۰۰ پ . م و ۴۰۰ تا ۸۰۰ پ . م) است . در بین اشیاء تالار شماره - ۱۷ کاسه بزرگ نقره‌ای بقطر تقریبی ۶۰ سانتیمتر دیده میشود . داخل و خارج این ظرف دارای نقش‌های برجسته زیبایی است ، که برخی از آنها جنبه داستانهای باستانی را دارد . وجود نقش برجسته سرهای بزرگ در قسمت خارج ظرف به نقش صورتهای برجسته بر روی سنجاق های نذری لرستان ایران شباهت دارد . (تصویر شماره ۴) .
- تالارهای شماره ۲۰ و ۲۱ خاص معرفی آثار دوره وایکینگها است (۸۰۰ تا ۱۰۰۰ پ . م) . در تالار شماره ۲۱ از نظر موزه آرایی کار جالبی عرضه شده است . چنانکه در قفسه وسط در دو طبقه نمونه کوچک زیبایی از شکل قلعه و مساکن وایکینگها نموده شده است . (تصویر شماره ۵) .
- رویه مرفته باید گفت که بكمك ۲۱ تالار مورد بحث به گونه‌ای ارزنده توانسته‌اند سیمای تمدن مستقر در دانمارك را از دوران پارینه سنگی تا آغاز قرون وسطی از نظر گاههای مختلف نمودار سازند و اطلاعات قابل توجهی



تصویر شماره ۳ - در تالار شماره یازده که مربوط به آثار دورهٔ برنز (۹۵۰ تا ۵۰۰ پ.م.) دانمارک است تعداد فراوانی کاسه‌های طلا عرضه شده که برخی از آنها از نظر شکل و طرح با آثار برنز لرستان ایران شباهت دارد.



تصویر شماره ۴ - کاسه بزرگ نقره‌ای مربوط به هنر رم از آثار تالار ۱۷ موزه ملی کپنهاگ

در اختیار بازدید کنندگان قرار دهند و برای محققان مجموعه مناسب و قابل مطالعه‌ای را بوجود آورند، چنانکه بخوبی ازورای آثار این تالارها میتوان سیرود گرگونی تمدن سرزمین دانمارک را احساس کرد. در اینجا باید یادآور شویم که در این موزه کهنگی ساختمان و کمی نور تالارها فضائی سنگین بوجود آورده است.

مجموعه سکه و نشان: آثار مربوط به بخش سکه و نشان در هفت اطاق و در قفسه های مختلف نهاده شده است. آثار تالار اول ویژه سکه های شرقی است که عبارت از سکه های: بخط عربی مربوط به قرنهای هشتم تا دهم میلادی - سکه های طلای ایرانی - سکه های ترکیه - سکه های هندی - سکه های چینی و سکه های ژاپنی میباشد.

تالار دوم ویژه سکه های یونانی است، در تالار سوم سکه های رمی و از تالار چهارم ببعده سکه های خاص کشورهای اروپائی بخصوص شمال اروپا را بمعرض نمایش گذارده اند.

بخش تمدنهای شرقی یونان و روم: تالارهای شماره ۱ و ۲ این بخش ویژه آثار مصر است.

از جمله آثار جالب آن وجود مدل يك قایق با پاروزنان و همچنین تعدادی مجسمه و مومیائی است.

- تالار سوم ویژه اشیاء مکشوف در کاوشهای آسیای غربی از جمله قبرس و آثار مکشوف در فلسطین بخصوص آثار بدست آمده در «شیلو» توسط هیأت باستانشناسی دانمارک و نقش برجسته های قصر شاهان آشوری در نمرود و بالاخره تعدادی اشیاء از ایران است.

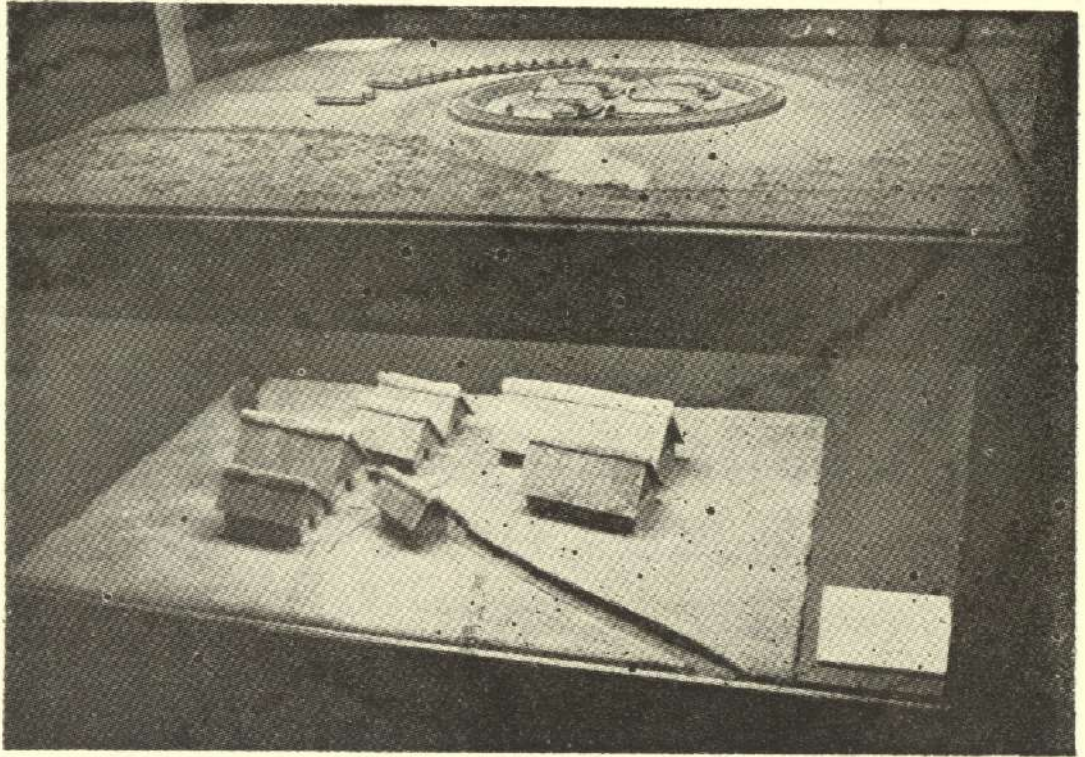
آثار باستانی ایران

از جمله آثار ایران که در این تالار عرضه شده است میتوان آثار زیر را یاد کرد :

- الف - آجر کتیبه‌دار با نام اونتاشگال ازدوره عیلام
 ب - قفسه ویژه مفرغهای لرستان
 پ - چند ظرف سفالی از تپه گیان نهاوند - اسماعیل آباد و خوروین
 ت - يك ظرف سفالی زیبا از آثار شوش ۲.
 ث - خمره سفالی از آثار لرستان
 ج - آثار سفالی از سیلک و تپه حصار
 چ - در يك قفسه نیز چند اثر سفالی و مفرغی از املش و نواحی شمالی و جنوبی ایران گذارده شده است .

اینک در زیر درباره برخی از آثار مزبور باختصار مطالبی را بیان میدارد:
آثار سفالی سگزرآباد : در بین آثار سفالی مربوط بایران در موزه ملی کپنهاگ ، جادارد از پنج ظرف سالم و کامل مربوط به «سگزرآباد» نیز یاد شود . تپه سگزرآباد قبل از آغاز کاوشهای علمی دانشگاه تهران که از سال ۱۳۴۸ آغاز گردید ، از سالها پیش مورد تجاوز حفاران قاچاق قرار گرفته است . چنانکه بیشتر مجموعه‌داران ایرانی و اغلب موزه‌های خارج آثار سفالی این تپه را در اختیار دارند .

ظرفهای سفالی سگزرآباد که در موزه ملی کپنهاگ قرار دارد عبارتست از دو کاسه - يك تنگ - يك جام دسته‌دار و يك گلدان . نقش روی این ظرفها بیشتر بگونه طرح هندسی است . در داخل یکی از کاسه‌ها نقش جالبی که شاید تصویر تغییر شکل یافته (استیلیزه) يك حیوان باشد با سه ستاره دیده میشود . در لبه کاسه دیگر مجسمه چهارپایه تغییر شکل یافته (استیلیزه) قرار دارد که در نوع خود اثر ارزنده‌ای بشمار میرود . (تصویر ۶ ، ۷ ، ۸ و ۹)



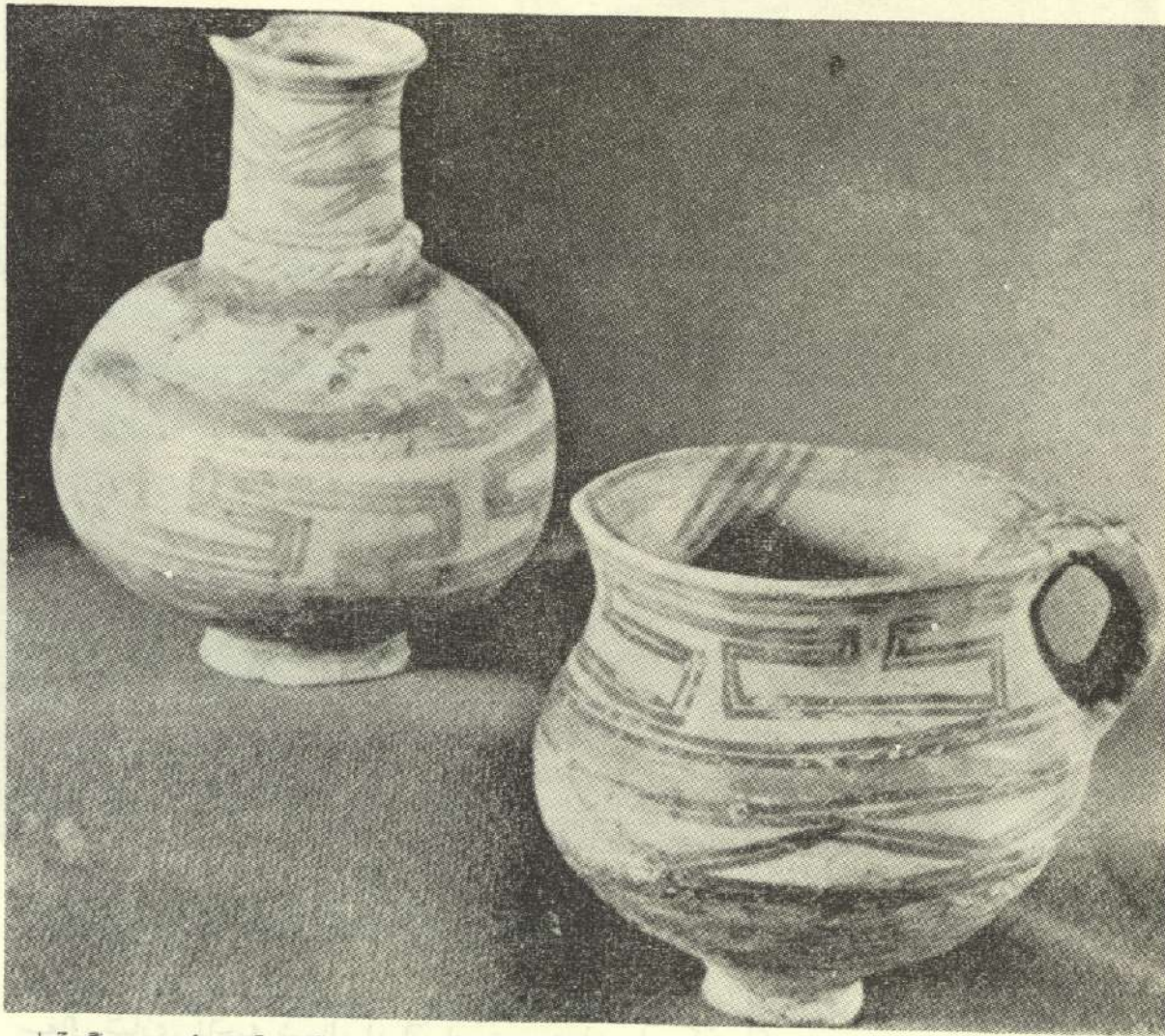
تصویر شماره ۵ - در این تصویر در قسمت بالا ماکت محوطه و یک قلعه و ایکنگها و در پایین ماکت واحد های مسکونی آنها نموده شده است .
 موزه ملی کینهاگ (عکس از نگارنده)



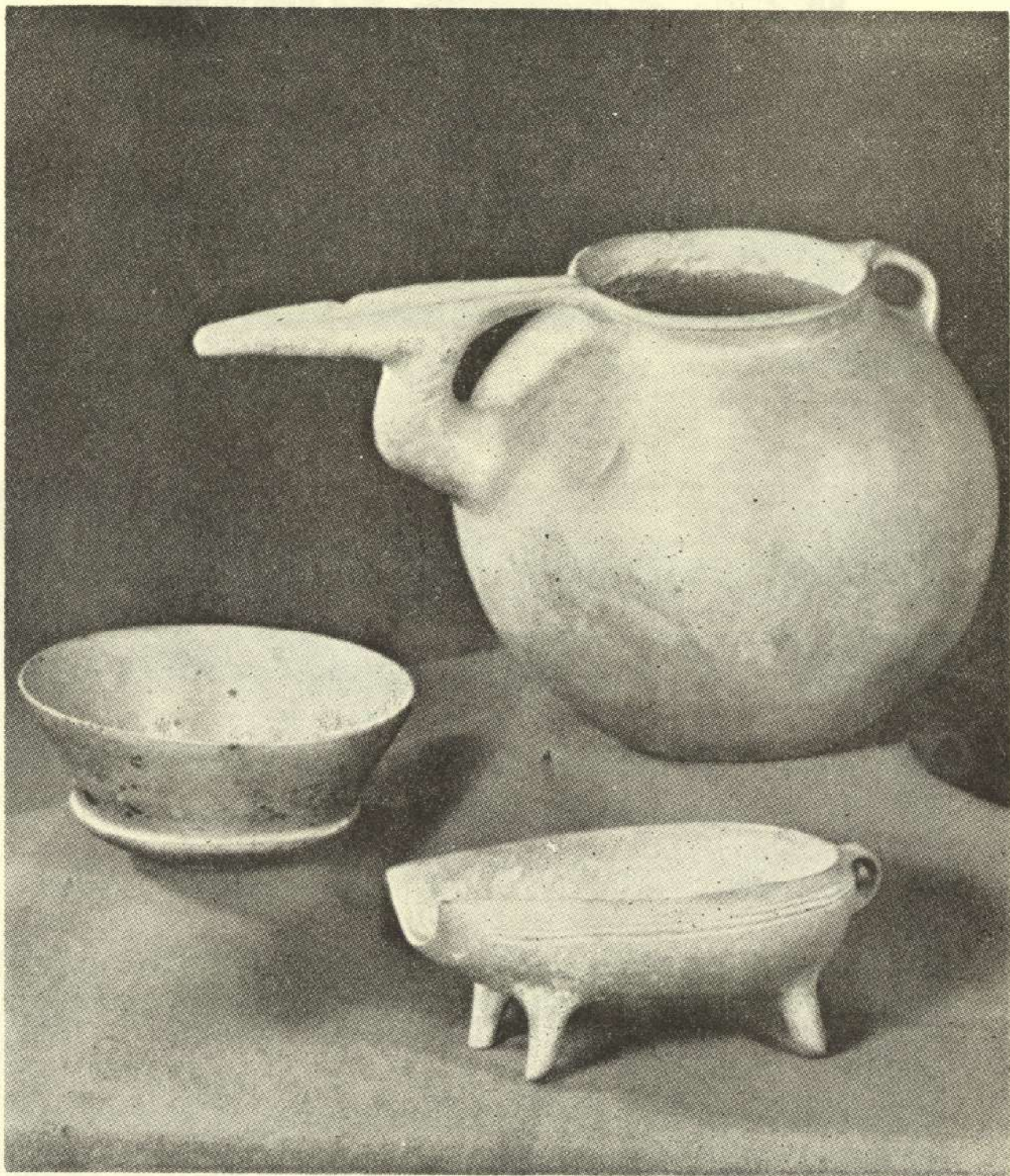
تصویر شماره ۶ - تصویری از یک ظرف سفالی مکشوف درسگزآباد - موزه
 ملی کینهاگ



تصویر شماره ۷ - تصویر دیگری از یک ظرف سفالی سگزآباد . چنانکه مشاهده میگردد درلبه این ظرف مجسمه چهار پرنده برای تزئین بکار برده شده است .



تصویر شماره ۸ - در این عکس تصویر دو ظرف دیگر مکشوف درسگزآباد دیده میشود که شکل و طرح هندسی روی بدنه آنها قابل توجه است .
موزه ملی کپنهاگ



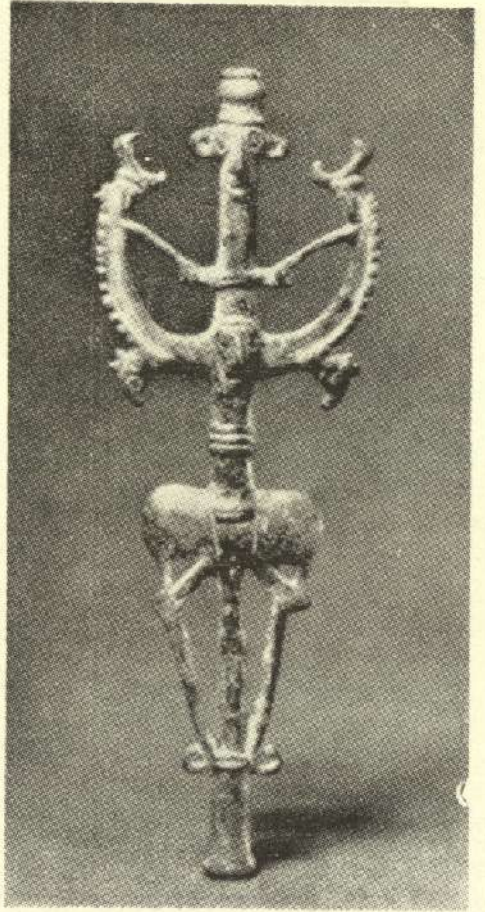
تصویر شماره ۹ - در این عکس سه ظرف سفالی مربوط به ناحیه املش
مشاهده میگردد . شکل و تناسب خاص این سه ظرف نموداری از صنعت موفق
سفال سازی ناحیه شمال ایران است . موزه ملی کپنهاگ

آثار مفرغی لرستان : مجموعه آثار مفرغی لرستان در موزه ملی کپنهاگ در مقایسه با سایر اشیاء مربوط به دورانهای مختلف ایران از نظر تعداد قابل ملاحظه است. اشیاء مزبور عبارتست از : خنجر - تبر - شمشیر - کلاه خود - دهانه اسب - قلاب کمر - مجسمه های نذری - سیتول یا جام - ظرف لوله دار - سنجاق و سنجاق های نذری .

در بین مجسمه های نذری یا «بت» ها دو اثر جالب قرار دارد که به گونه ای چشم گیر معرف هنر موفق مفرغ کاران لرستان و داستانهای باستانی و ویژه این دوران است. (تصاویر شماره ۱۰) .

در بین آثار مفرغی موزه کپنهاگ يك جام (سیتول) نیز وجود دارد که قسمت - هائی از آن صدمه دیده است. بر روی این سیتول دو نقش جالب قرار دارد که یکی عبارتست از تصویر يك بز کوهی بالدار (تصویر ۱۱). این اثر بی شباهت به تصاویر جامهای طلائی مکشوف در مارلیک نیست . در قسمت دیگر جام تصویر مردی با جامه فاخر وجود دارد . نکته جالب در این تصویر تکیه ایست که هنرمند بر روی چشم اثر کرده است . باین عبارت که چشم در مقایسه با سایر اعضاء صورت بزرگتر طرح شده و دارای حالتی است که بیننده را بخود جلب میسازد. نکته دیگر در این تصویر شیوه آرایش موی فرد است که با توجه بهروبانی که بر روی پیشانی بسته است، آنرا به شیوه آرایش دوران پارتیان شبیه ساخته است . بر رویه نقوش های روی این جام چه از نظر هنری و چه از نظر موضوع و نفوذی که از آثار قبل از خود گرفته و بر آثار بعد از خود گذارده دارای ارزش بسیار است . (تصویر ۱۲)

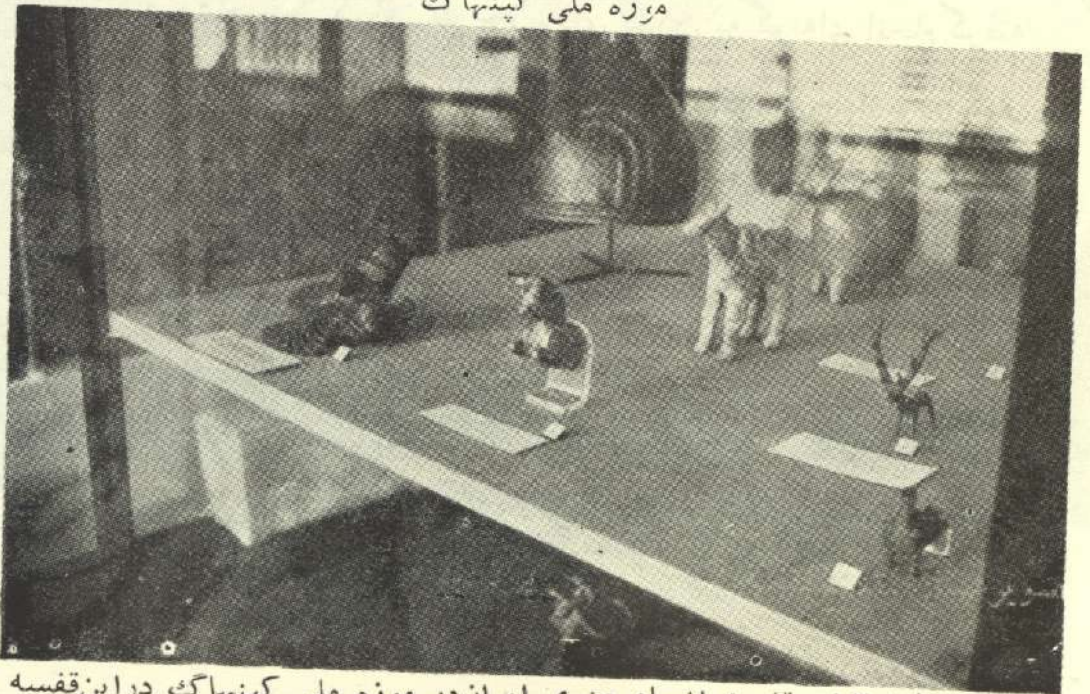
مجسمه سر گاو دوره هخامنشی : در قفسه کوچکی که چند اثر از املش و نواحی شمالی ایران مانند گاو کوهان دار سفالی و مجسمه مفرغی گوزن قرار دارد ، اثر جالبی نیز از دوره هخامنشی مشاهده میگردد . این اثر مجسمه کوچکی است بشکل نیم تنه گاو . نکته جالب اینکه مجسمه مزبور



تصویر شماره ۱۰ - تصویر دو قطعه از «ایدول» های جالب مفرغی لرستان.
موزه ملی کپنهاگ



تصویر شماره ۱۱ - در این عکس دو تصویر از یک جام یا (سیتول) مربوط
به هنر مفرغ لرستان نموده شده است . این جام هم از نظر هنرکنده کاری وهم
از نظر موضوع و صحنه پردازی از جمله آثار جالب مفرغی لرستان بشمار میرود .
موزه ملی کپنهاگ



تصویر شماره ۱۲ - قفسه اشیاء هنری ایران در موزه ملی کپنهاگ در این قفسه
آثاری از املش - دوران هخامنشی و اشکانی دیده میشود .
(عکس از نگارنده)

در ناحیه آناطولی بدست آمده و با احتمال زیاد باید قسمتی از يك اثر تزیینی باشد که بصورت هدیه از ایران به آسیای صغیر برده شده است. تا آنجا که نگارنده بررسی نموده است نمونه دیگری از این مجسمه نیز در موزه باستان-شناسی بلژیک قرار دارد. قطعه نامبرده را میتوان معرف نمونه کوچک سر-ستونهای تخت جمشید دانست که به تقلید از روی آنها ساخته شده است. در وضع حاضر نیمی از آن شکسته است. این اثر از نقره ساخته شده و بر روی آن تزیینات جالبی از طلا وجود دارد. وضع این تزیینات بر روی این اثر حائز اهمیت خاص است و میتواند راهنمای خوبی برای درک چگونگی تزیینات سرستونهای سنگی باشد. زیرا با احتمال بسیار این اثر کوچک از روی سرستونهای تخت جمشید یا شوش ساخته شده و همانطور که حالت و هیأت کلی آن بطور دقیق از روی سرستونها تقلید شده است، تزیینات طلاکاری و فلزی روی سرستونها نیز در روی آن انجام گرفته است. از اینرو برای این قطعه میتوان ارزشی خاص قائل گشت. (تصویر ۱۳)

بشقاب ساسانی: از آثار دوره ساسانی گذشته از تعدادی سکه که در این موزه قرار دارد ظرفی سیمین را باید نام برد که در وسط آن طرح يك گوزن باشاخی بلند مشاهده میگردد. طرح زیر پای گوزن به گونه ای انجام گرفته است که به بیننده فضای تپه ماهور را القاء مینماید. قرار دادن گل چهارپر در کنار صحنه نیز شاید نشانه و مظهر محیط پر گل و گیاه کوهستان باشد. (تصویر ۱۴ و ۱۵)

در اینجا باید اضافه کرد که در مقایسه با آثار مصر، یونان و روم و حتی سوریه و قبرس، آثار ایران در موزه باستانشناسی دانمارک بسیار ناچیز و اندک است و بهیچوجه نمیتواند معرف عظمت و شکوه فرهنگی کهن این سرزمین باشد و جا دارد که در جهت تکمیل آن بکمک عکس و نمونه های نوساز و یا نمونه های اضافی بر اساس ضوابطی خاص اقدام لازم بعمل آورند.

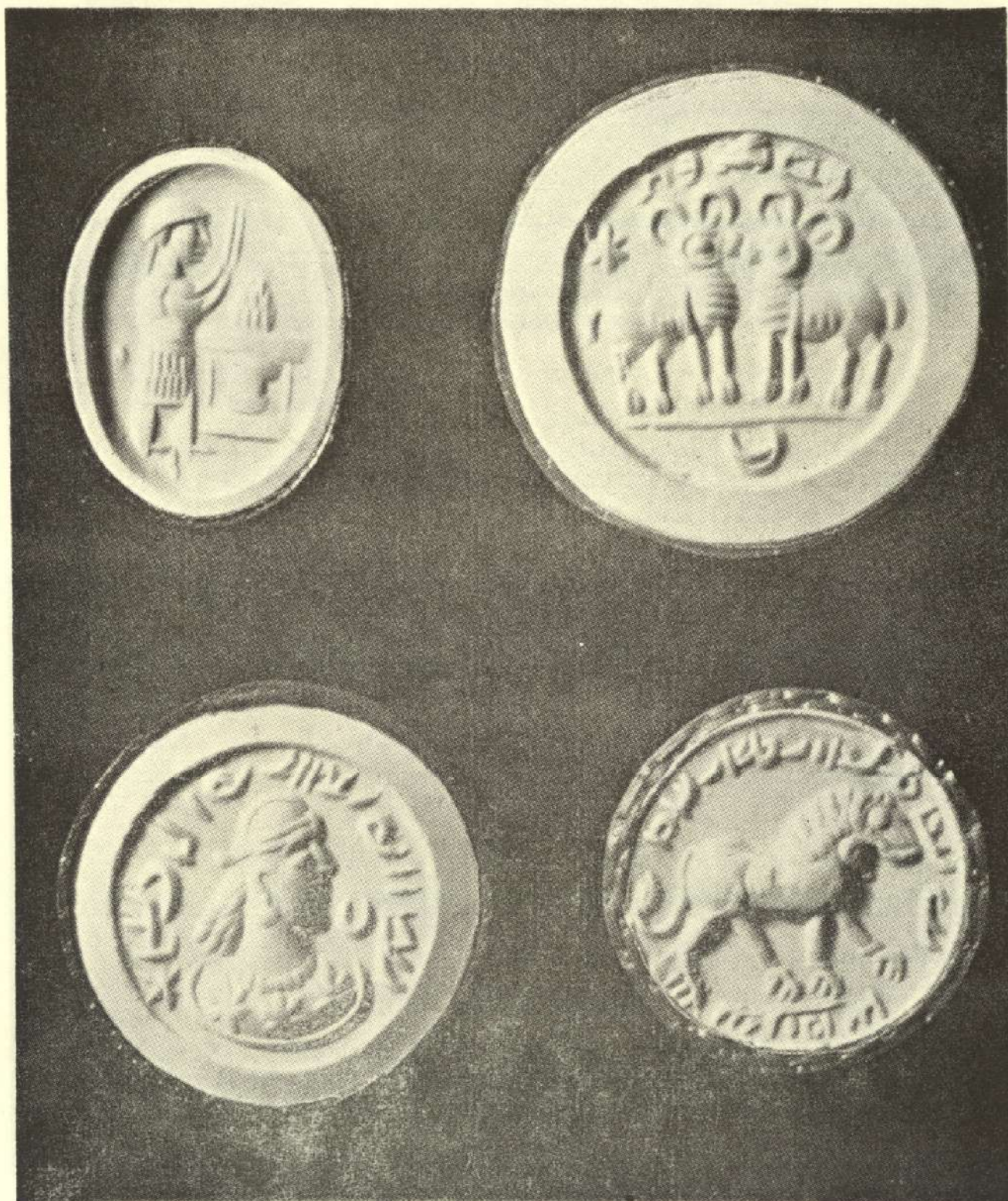
☆☆☆



تصویر شماره ۱۳ - در این عکس تصویر تمام رخ و نیم رخ قسمتی از مجسمه نقره‌ای دوره هخامنشی که از روی سرستونهای شوش یا تخت جمشید تهیه شده و در نوع خود اثر منحصر بفردی بشمار میرود، عرضه شده است. موزه ملی کپنهاگ



تصویر شماره ۱۴ - بشقاب نقره‌ای دوره ساسانی با نقش گوزن از مجموعه موزه ملی کپنهاگ



تصویر شماره ۱۵ - تصاویری از قالب سکه و مهر انگشتی دوره اشکانی و
 ساسانی در موزه ملی کپنهاگ
 (۱۸)

- تالارهای شماره ۴ و ۵ و ۶ خاص معرفی آثار و اشیاء یونان است .
- در تالارهای ۷ و ۷ (آ) آثار مکشوف در حفاری «حما»^۱ واقع در سوریه
نموده شده است . حفاری قصرشاهی حما مربوط بسال ۸۲۵ پ.م در طی سال-
های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۸ توسط باستانشناسان دانمارکی صورت گرفته است .
- آثار تالار شماره ۸ مربوط است به دوران یونان باستان (حدود ۴۷۰
تا ۴۳۰ پ.م) و جنوب ایتالیا قبل از دوران امپراطوری رم .
- تالارهای شماره ۹ تا ۱۲ خاص معرفی آثار سرزمین ایتالیا از دوران
پیش از تاریخ تا دوران امپراطوری است .

موزه مردم شناسی کپنهاگ

چنانکه گفته شد موزه ملی کپنهاگ بدو قسمت اساسی ، باستانشناسی
و مردم شناسی تقسیم میگردد . موزه مردم شناسی از دو قسمت کلی مربوط به
سرزمین دانمارک و سرزمین های بیگانه تشکیل میگردد . پایه گذاری موزه
مردم شناسی کپنهاگ مربوط بسال ۱۸۴۱ میلادی است . در آنسال «تومسن»
نخستین موزه مردم شناسی عمومی جهان را بوجود میآورد . قسمت مربوط
بسرزمین دانمارک در این موزه از دو بخش : تمدن شهری و جامعه روستائی
در داخل بنای موزه ملی و یک واحد وابسته بنام «موزه مردم شناسی در هوای
آزاد» در ۲۰ کیلومتری کپنهاگ تشکیل میگردد ، که در پایان این بحث
درباره آن سخن خواهیم گفت .

قسمت مربوط بمردم شناسی سرزمین های بیگانه از چند بخش بشرح
زیر تشکیل یافته است :

- ۱ - بخش مربوط بمردمان ساکن نواحی قطبی و ساکنان بومی قاره امریکا:
در این بخش بكمك نمونه صحنه سازی (ماکت) نسبتاً بزرگی يك گوشه از سرزمین قطب

قطب و زندگی اسکیموها را با تمام خصوصیات زندگی مادی آنها نمودار ساخته اند. وجود مجسمه های جالب از مردمان قطبی با بالاپوش خاص ایشان، سورتمه، خانه های ساخته شده بایخ و دیگر لوازم زندگی آنان، همراه بانور جالبی که در این قسمت تنظیم شده است، فضای جالبی را بوجود آورده که بنحو چشم گیری شخص را در جریان زندگی ساکنان نواحی قطبی قرار میدهد.

۲ - بخش مربوط به اقوام ابتدائی نواحی استوائی : در این قسمت آثار

مربوط به ساکنان نواحی چون : آمازون - استرالیا و تاسمانی - کینه نو - جزایر سلیمان - سانتا کروز - کالدونی جدید - فیجی - پولینزی - زلاندنو - هاوایی - میکرونزی - جزایر ژیلبرت - آندونزی شرقی - فیلیپین - برنئو - بالی - جاوه - سوماترا - مالاکا - جزایر نیکوبار و آندامان - ماداگاسکار - بوشیمن و بانتو - روآندا - اوروندی - تانگانیکا - کنگو - جنوب شرقی نیجریه - کینه - سودان - سومالی و غیره به نمایش گذارده شده است.

در مورد عنوان این بخش جا دارد تا مطلبی را یاد کنیم. زیرا که عنوان «اقوام ابتدائی» درباره اغلب ساکنان این نواحی با توجه به فرهنگ ویژه و غنی آنها، عنوانی صحیح بنظر نمیرسد. خاصه آنکه آثار سرزمین هائی چون نواحی شمال افریقا و مصر نیز در همین بخش نموده شده است.

۳ - بخش مربوط به تمدن ساکنان نواحی آسیائی : این بخش موزه

از جمله بخش های جالب و پرارزش و چشم گیر آن بشمار میرود. حجم و تعداد اشیاء و زیبائی و شکوه آنها چنانست که توجه هر بیننده ایرا بخود جلب میسازد. در همین بخش است که آثار مربوط ب مردم شناسی ایران نیز نموده شده است. آثار این بخش در ۳۵ تالار بزرگ به نمایش گذارده شده است. اغلب تالارها از نظر تنظیم و موزه آرائی به گونه ای زیبا ترتیب یافته است.

آثار این بخش مربوط است به سرزمین هائی چون : عربستان - سوریه - فلسطین - عراق - قفقاز - ترکیه عثمانی، - تونس - ایران - تبت - مغولستان -

لامائی‌ها ۱۰ و شمن‌ها ۱۱ - چین - کره - ژاپن - سیام - برمه - قبایل ابتدائی هندو-هندوسیلان .

آثار مربوط به سرزمین‌هایی چون: چین - ژاپن - تبت - سیام - تایلند و بالاخره هند از نظر زیبایی و گوناگونی و فراوانی، چشمگیرترین واحدهای موزه را تشکیل میدهد.

باجرات باید گفت که کمتر کسی خواهد توانست در این موزه، در برابر زیباییها و آثار هنری چین، ژاپن و هند، قرار بگیرد و لب به تحسین نکشاید. ثروتیکه صرف جمع‌آوری مجموعه‌های مزبور شده است بیشک ثروتی بس فراوان بوده و همراه آن بیش از یک قرن کوشش و تلاش صورت پذیرفته تا توفیق جمع‌آوری این مجموعه‌های ارزشمند فراهم آمده است.

آثار مربوط به سرزمینهای چین - ژاپن و هند در این موزه بیشتر از نظر جنبه‌های تزئینی هنر سرزمینهای مورد بحث حائز اهمیت است که از آن جمله میتوان مجموعه جالب و زیبای لباسهای رنگارنگ و پرشکوه مردم این سرزمینها را یاد کرد. مجموعه مزبور از نظر موزه آرائی بگونه‌ای موفق در تالارهای مختلف به نمایش گذارده شده است.

آثار ایران در موزه مردم شناسی کپنهاک

همانقدر که آثار باستانی ایران در قسمت باستانشناسی موزه ملی کپنهاک ناچیز و فقیرانه است، در عوض آثار ایران در موزه مردم شناسی کپنهاگ قابل توجه بوده و از نظر مقایسه، تعداد اشیاء آن فراوان است. در اینجا باید گفت که حجم آثار ایران در این موزه بهیچوجه با حجم ارزش آثار مربوط به چین - ژاپن و هند قابل مقایسه نیست .

10- Lamaisme

11- Chamanisme

آثار ایران در سه تالار شماره ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ موزه به نمایش گذارده شده است. این آثار باختصار عبارتست از:

- سفالهای دوران بعد از اسلام که بیشتر مربوط به دوره سلجوقی و ایلخانان است.

- چند قطعه کاشی هفت رنگ دوره صفوی بانقش انسان و گل و گیاه

- قطعاتی از سفالهای جالب نقش دار دوره ایلخانان

- قفسه و ویژه و سایل موسیقی سنتی ایران مانند: تار - ضرب - کمانچه

سنتور - سه تار که اغلب آنها دارای تزیینات خاتم کاری است

- جعبه بسیار بزرگی از خاتم و آثاری از لاک کاری روی چوب

- قفسه مخصوص خنجرها و شمشیرها با غلافها و دستههای مزین و

مرصع. دسته یکی از خنجرها از مرمر ساخته شده و نقوش زیبایی از اوائل

دوره قاجار بر روی آن کنده شده است.

- تفنگهایی باقناداقهای خاتم کاری شده

- آثار جالبی از مینیاتورهای دوره تیموری از قبیل صحنه چوگان بازی

منوچهر - صحنه شکار - صحنه بیماری فریدون - جنگ تیمورباشاه مازندران

- مجموعه ای از قلمدان و کشکول

- قفسه لباس روحانیون - پوستین - انواع لباس زنها مربوط به قرن

نوزدهم میلادی - لباس زنان یزد - مجموعه جالبی از قلمکار و قالبهای چوبی

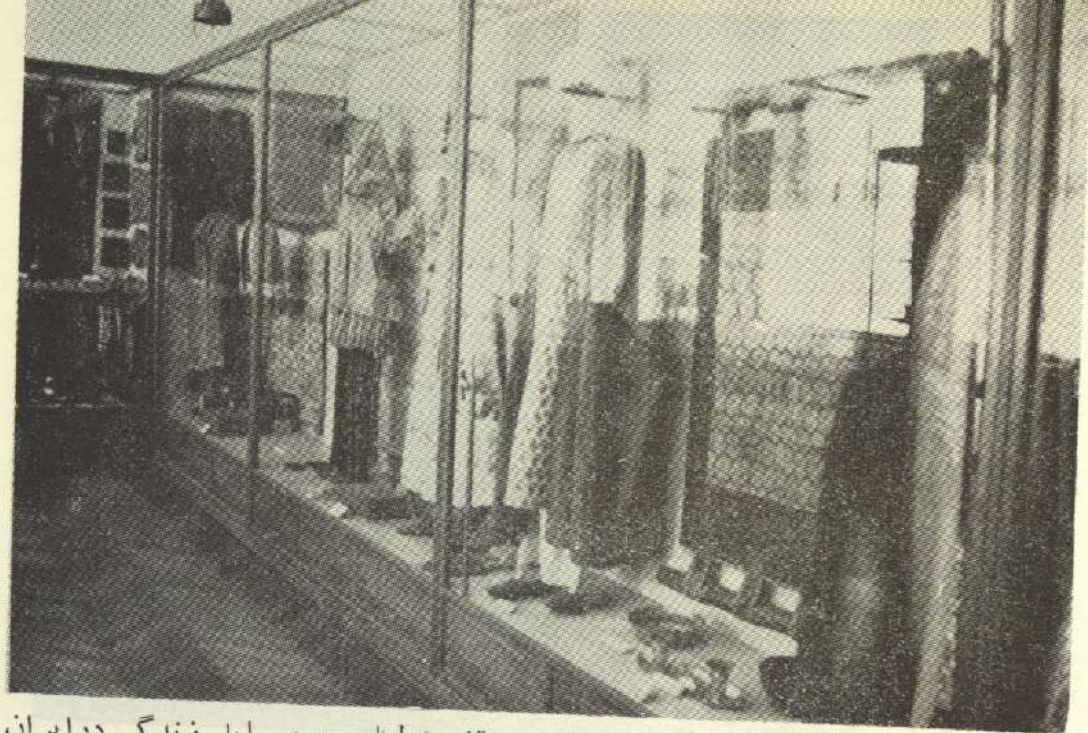
آن - کارهای تزیینی پارچه ای - چند نوع قلیان ساده و نی پیچ - آفتابه لگن -

زنگوله های بزرگ - چپق - وافور - کلاه خود و زره (تصاویر ۱۶ و ۱۷ و ۱۸)

- از جمله آثار جالب تالار دوم مجسمه مفرغی شیری است که بصورت

بیرون از واقعیت طبیعی (شما تیزه)، ساخته شده است. در دهان شیر سر کوچک

گاوی از طرف کردن قرار دارد و گوئی که شیر گاو را بلعیده است. روی بدن شیر



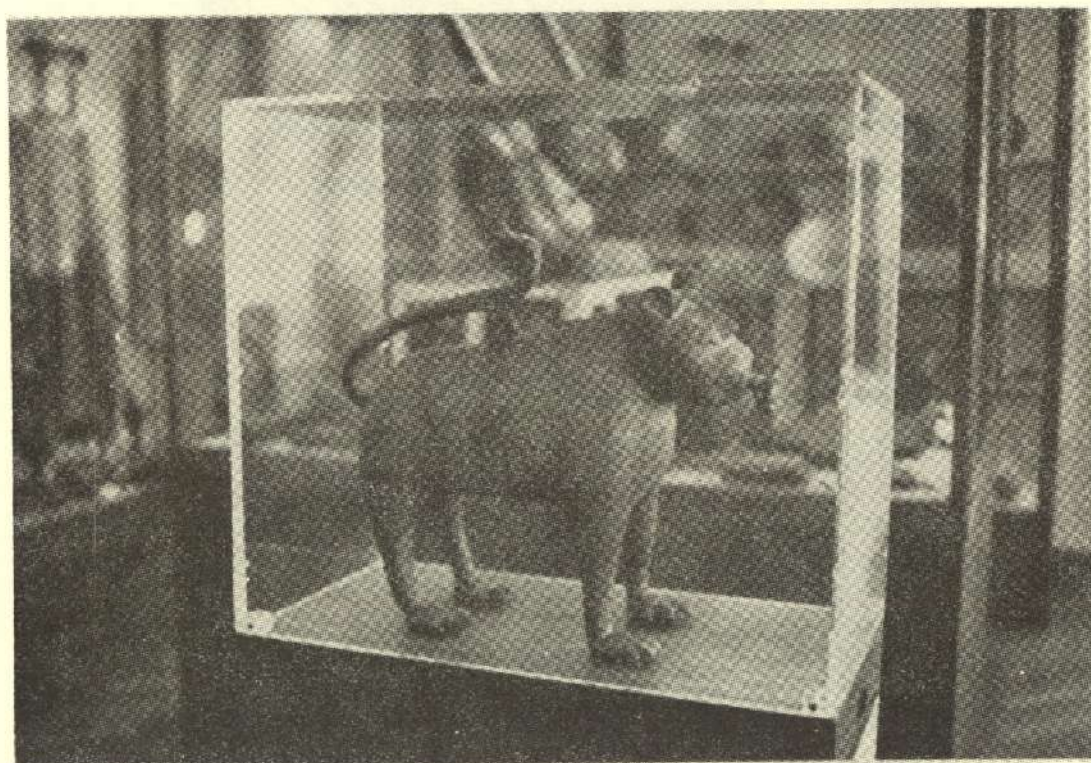
تصویر شماره ۱۶ - تصویری از چند قفسه لباس و وسایل زندگی در ایران
قرن نوزدهم . موزه مردم شناسی کپنهاک - قسمت ایران (عکس از نگارنده)



تصویر شماره ۱۷ - تصویری از قفسه مربوط به وسایل زندگی - وسایل
تفریحی و اشیاء تزئینی و هنری ایران در قرن هیجدهم و نوزدهم . موزه مردم شناسی
کپنهاک - قسمت ایران (عکس از نگارنده)



تصویر شماره ۱۸ - قفسه خاص منطقه کردستان ایران . در این قفسه نمونه‌ای از لباس زنان و مردان کرد - گهواره - تزئینات مختلف و یک ساز محلی قرار دارد . موزه مردم شناسی کپنهاک - قسمت ایران (عکس از نگارنده)



تصویر شماره ۱۹ - مجسمه شیر برنزی از آثار دوره سلجوقی در موزه مردم شناسی کپنهاک - قسمت ایران (عکس از نگارنده)

نقش و نگار گیاهی دیده میشود. اثر مزبور مربوط است به دوره سلجوقیان.
(تصویر شماره ۱۹)

- در تالار دوم درزیبائی بانقاشی بسیار هنرمندانه بگونه مینیاتور قرار دارد که با احتمال از اشیاء خاص دوره صفویه است.

- در تالار سوم در یک قفسه بزرگ مجموعه وسایل زندگی و ابزار کار و صنایع دستی روستائیان ناحیه لرستان نموده شده است.

- در قفسه دیگری دو مجسمه زن و مرد از ناحیه کردستان با جامه‌های زیبا و رنگارنگ آنها عرضه شده است و در کنار آن گهواره یک کودک با تمام وسایل مربوط بآن قرار دارد. در این قفسه برخی از ابزار و وسایل زندگی یک خنجر و نوعی ساز خاص ناحیه کردستان به نمایش گذارده شده است.

- در قفسه دیگری نیز لباس یک زن و مرد دیگر گرد نموده شده است

- در قسمتی از این تالار یک سیاه چادر بزرگ مربوط به عشایر لرستان برپا شده که درون آن کلیه وسایل زندگی یک خانواده فقیر عشایری قرار دارد. در زیر چادر مجسمه‌ای از یک مرد لر در حال کشیدن قلیان و مجسمه زنی در حال ایستاده با جامه خاص زنان لر دیده میشود. در کنار چادر نیز مشک کره گیری را قرار داده‌اند. چادر مزبور معرف چادریکی از فقیرترین افراد عشایر لر است. (تصویر شماره ۲۰) در اینجا باید گفت که انتخاب چنین چادری بی جهت نبوده است زیرا در حالیکه برای نشان دادن صحنه‌های خاص مربوط به چین و ژاپن و هند از بهترین نمونه‌ها استفاده شده، تعجب آور است که چرا از بین تمام عشایر ایران عشایر لرستان را برگزیده‌اند و چگونه است که از بین چادرهای عشایر لر نیز چادر خاص فقیرترین آنها انتخاب شده است.

- در کنار چادر قفسه‌ای قرار دارد که درون آن زینت خاص زنان لر به نمایش گذارده شده است.

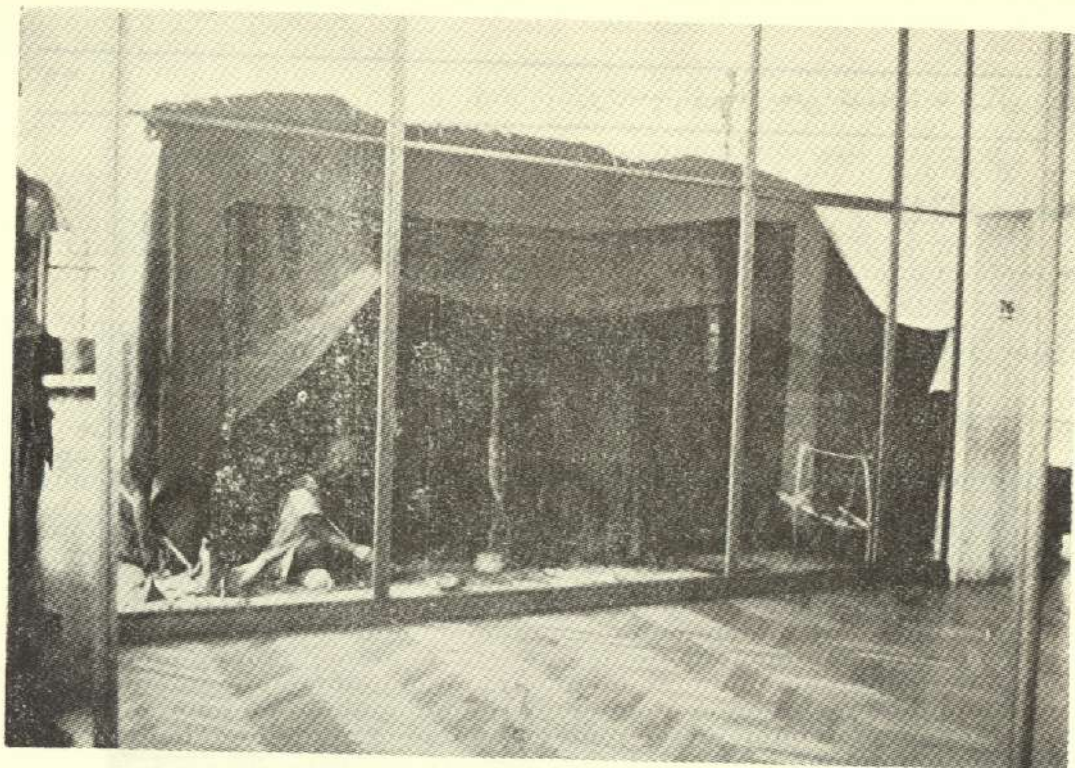
رویهم رفته باید گفت اگرچه آثار این سه تالار همانطور که گفته شد در مقایسه با آثار مربوط بچین - ژاپن و هند چنانکه باید چشمگیر نیست ولی بر رویهم مجموعه جالبی را در باره ایران عرضه میدارد. نکته ای که جادارد به آن اشاره شود موضوع قرار دادن برخی اشیاء هنری دوران بعد از اسلام ایران نظیر: کاشی های خاص دوره ایلخانان و صفویه، ظروف سفالین و اشیاء فلزی و نظایر آنها در این موزه است که جاداشت در همان قسمت باستانشناسی عرضه میشد.

موزه مردم شناسی در هوای آزاد

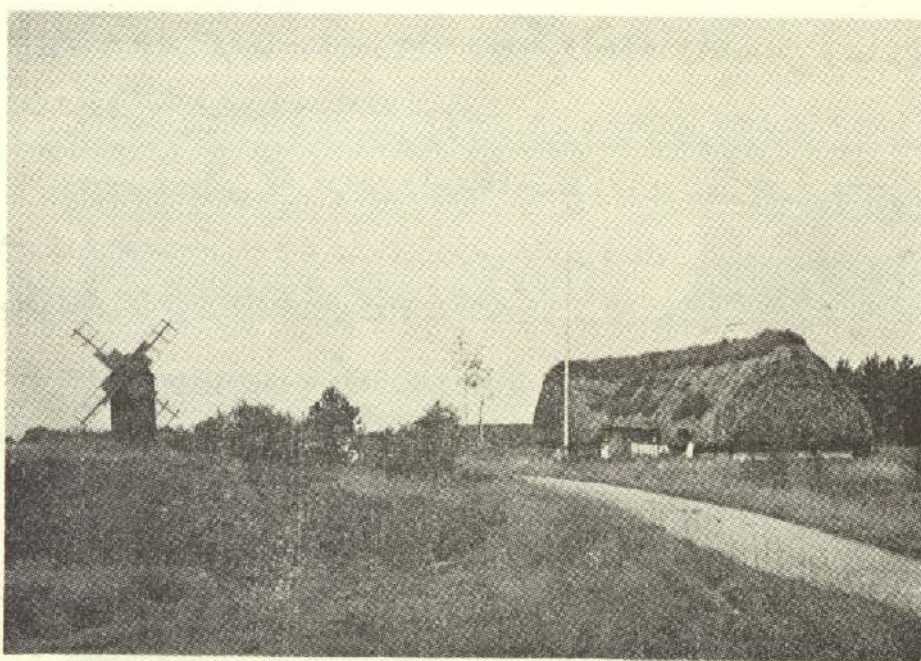
در ۲۰ کیلومتری کپنهاگ در نزدیکی ایستگاه «سورژانفری ۱۲» در محوطه پارک بسیار وسیعی، موزه ای ترتیب داده شده است که از برخی جهات به اعتباری میتواند نمونه منحصر بفردی بشمار رود. در قسمت های مختلف پارک بناهایی که خاص نواحی مختلف دانمارک است و نمونه خانه های آن منطقه بشمار میرود با همان طرح - نقشه و همان مواد و مصالح برپا شده و در بسیاری موارد خانه های مزبور از محل اصلی خود با آنجا انتقال یافته است. (تصویر ۲۱) در ساختمان و برپا داشتن این خانه ها و واحدهای مسکونی - قلعه ها و نظایر آنها، تمام نکات معماری خاص هر یک، از نظر نما سازی - پوشش سقف و تزیینات مربوط رعایت شده است. خانه ها و واحدهای مسکونی مزبور همگی مربوط به سده های گذشته است و مجموعه ای از قرن هفدهم میلادی ب بعد را نمودار میسازد.

در بین آثار مزبور انواع آسیاهای بادی و آبی دیده میشود که از محل اصلی به آنجا منتقل و نصب گردیده است. آسیای آبی در این محل

۱۲ - Sorgenfri این موزه در سال ۱۹۰۱ میلادی تأسیس شده است.



تصویر شماره ۲۰ - تصویری از چادر ساکنان لرستان در موزه مردم شناسی کپنهاک (عکس از نگارنده)



تصویر شماره ۲۱ - تصویر گوشه‌ای از محوطه وسیع موزه مردم شناسی کپنهاک در هوای آزاد. در این تصویر یک خانه روستائی و یک آسیای بادی و مزرعه اطراف آنها مشاهده میشود.
پوشش این خانه از نوعی علف دریائی است که باموج به کنار رانده میشود. سپس آنها را جمع آوری کرده و بصورت فشرده به قطر حدود ۶۰ سانتیمتر روی سقف قرار میدهند.

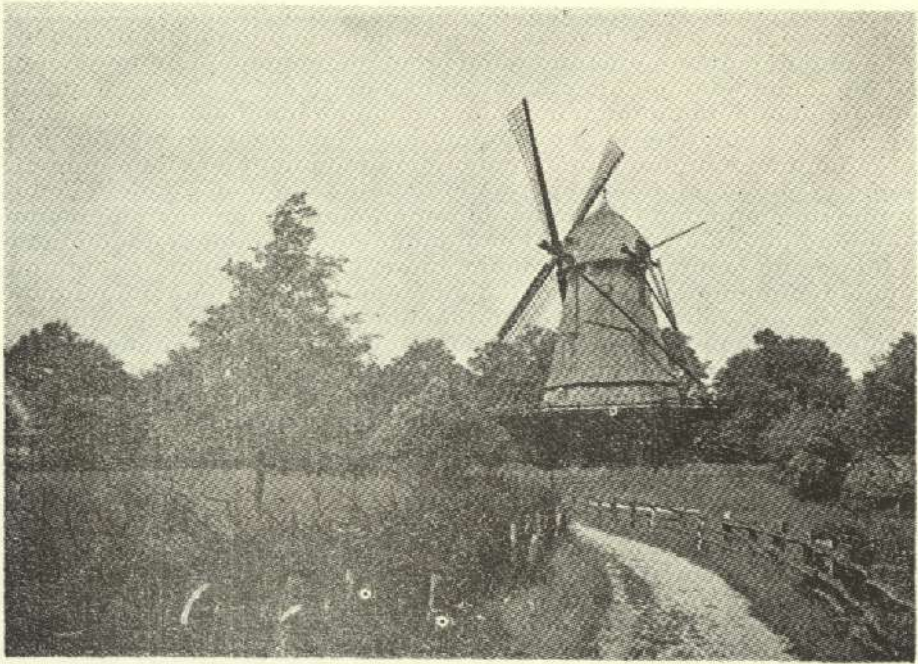
برای مشاهده طرز کار آن در تمام مدت روز مشغول بکار است و به آرد ساختن گندم در آن مشغول هستند. (تصویر ۲۲)

در بسیاری از موارد در اطراف خانه‌ها شکل واقعی کشتزارهای آن حدود رابا نمونه گیاهان و انواع محصولات منطقه عرضه داشته‌اند. تا بیننده با چگونگی یک مزرعه و وسایل و ابزار کار سنتی کشاورزی آن ناحیه آشنائی بیابد. در برخی موارد حتی در کنار مزرعه‌ها حیوانات اهلی چون گوسفند و گاو را نیز رها ساخته‌اند. و باین ترتیب کوشیده‌اند تا فضای کامل منطقه را نموده باشند. (تصویر ۲۳)

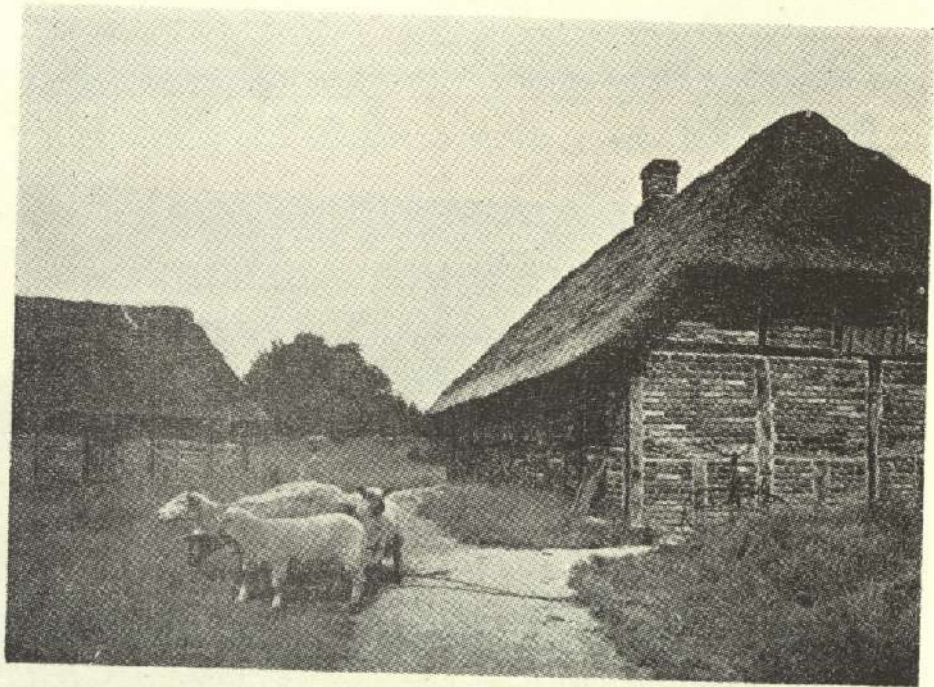
— داخل تمامی خانه‌ها و محلهای وابسته بهر خانه چون طویله و کار گاهها، تمامی وسایل زندگی هر واحد بطور کامل عرضه شده است. بنحوی که در داخل این خانه‌ها میتوان وسایل هر اطاق از اطاق خواب گرفته تا اطاق نشیمن - نهار خوری - آشپزخانه و دیگر واحدها را با تمامی وسایل و جزئیات آن و تزئینات مربوط مشاهده نمود.

بیشتر اشیائی که در این واحدها جمع آوری شده است هم از نظر جنبه هنری و هم از نظر قدمت دارای ارزش بسیار است. فضای داخل این خانه‌ها بگونه‌ای ترتیب یافته است که انسان احساس میکند چند لحظه پیش ساکنان آن خارج شده‌اند. نحوه نگهداری و حفاظت از این آثار با توجه باینکه در فضای باز قرار دارند بگونه‌ای موفق انجام میپذیرد. (تصاویر ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷)

— در بین مجموعه‌های مزبور قلعه بزرگی قرار دارد که در پیرامون آن واحدهای مسکونی و برخی کارگاهها چون کارگاه سفالگری و رنگرزی واقع است. قلعه نامبرده گذشته از ارزش معماری و شیوه تجهیز واحدهای مسکونی آن، از نظر کارگاههای مورد بحث نیز حائز اهمیت است زیرا در این کارگاهها شیوه کاری که در چند سده پیش مورد عمل بوده و وسایل و ابزار و موادی که در انجام فعالیت های مزبور بکار برده میشده است بحاضران نشان



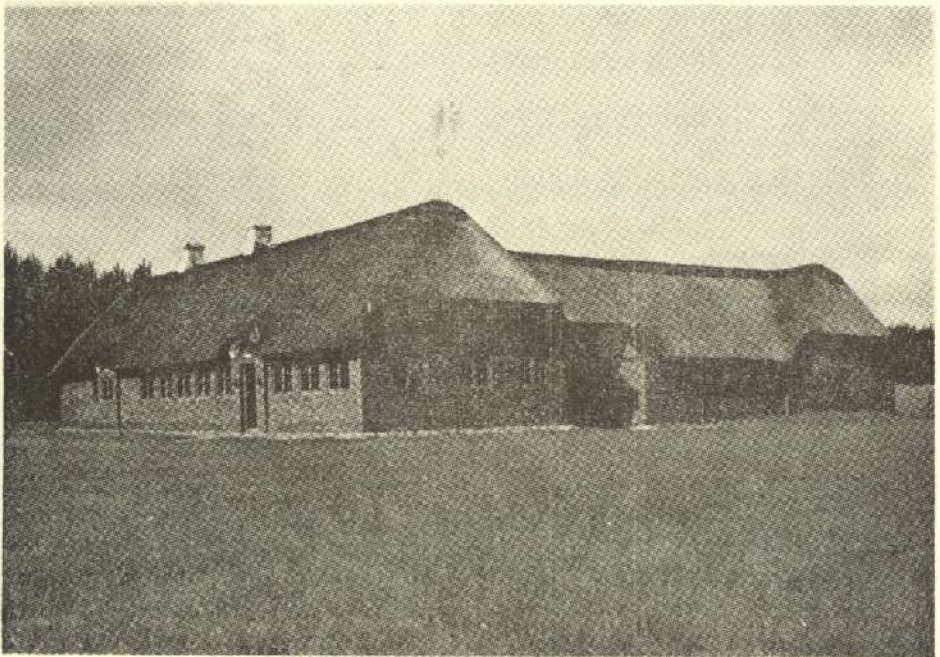
تصویر شماره ۲۲ - تصویر یک آسیای بادی در گوشه‌ای از پارک مربوط به موزه مردم‌شناسی کپنهاگ در هرای آزاد .



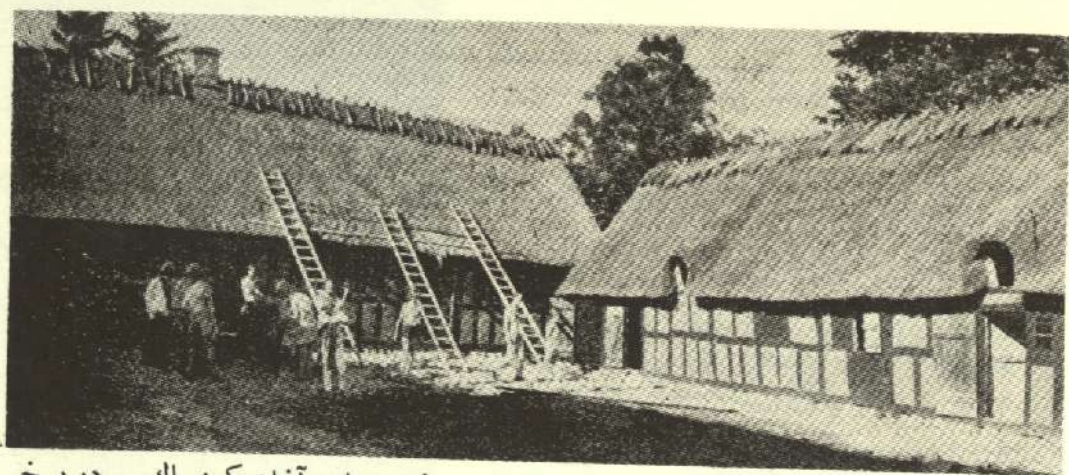
تصویر شماره ۲۳ - تصویر دیگری از دو خانه روستائی دانمارک در پارک موزه مردم‌شناسی کپنهاگ . چنانکه ملاحظه می‌گردد در مزرعه اطراف خانه همانطور که در منطقه مرسوم است تعدادی گوسفند نیز نگهداری میشود .



تصویر شماره ۲۴ - منظره گوشه دیگری از پارک موزه مردم‌شناسی کپنهاگ
 در این تصویر نمونه دیگری از خانه‌های نواحی مختلف دانمارک عرضه شده است .



تصویر شماره ۲۵ - در این تصویر نوع دیگری از خانه‌های موجود در دانمارک
 نشان داده شده است . بنای اصلی بکمک آجر و پوشش آن بکمک نی صورت
 گرفته است .



تصویر شماره ۲۶ - تصویر قلعه‌ای در موزه هوای آزاد کپنهاک - در برخی از قسمت های این قلعه کارگاههای مختلفی چون : کارگاه سفال پزی - کارگاه رنگرزی و بافندگی قرار دارد و همه روز ، افرادی در آنها بکار مشغول می باشند. (عکس از نگارنده)



تصویر شماره ۲۷ - تصویر يك خانه چوبی از آثار جالب موزه هوای آزاد کپنهاک .



تصویر شماره ۲۸ - وسایل مورد نیاز زندگی خانواده در یکی از خانه های واقع در موزه هوای آزاد کپنهاک

داده میشود. نحوه کار کسانی که در این کار گاهها مشغول بکار هستند جنبه مصنوعی ندارد. بلکه آنها در تمام روز باین کار مشغول هستند و اشیائی را برای فروش تهیه میکنند و در همان حال بازدید کنندگان میتوانند شاهد کار سفالگران کوره پخت سفال و طرز کار رنگرزه‌ها باشند. در مورد کار رنگرزه‌ها باید گفت که آنها بکمک همان گیاهانی که در گذشته از آنها رنگ می‌گرفته‌اند و نخ و پشم را رنگ می‌کرده‌اند، کار میکنند و نخ و پشم و ابریشم را با رنگ طبیعی گیاهی رنگ میکنند. وسایل و ابزار کار آنها نیز همان وسایل و ابزار سنتی قدیم است.

از جمله دیدنیهای جالب این پارک و موزه عظیم، مراسم خاص رقصهای محلی و قدیمی آنست که در عصر هر یکشنبه توسط گروهی از ساکنان منطقه همراه بالباسهای محلی و سازهای ملی صورت میگیرد. نکته جالب در این نمایش آنست که در بین هنرمندان نوازنده و گروهی که دست افشانی میکنند، افرادی در سنین مختلف از پیر مرد و پیرزن گرفته تا دختران و پسران جوان و کودکان دیده میشود. امری که سبب میشود تا هیچگونه احساس ساختگی بودن در جریان این مراسم برای بیننده دست ندهد.

در پایان باید اضافه نمایم که موزه هوای آزاد کپنهاگ چه از نظر جنبه آموزشی و چه از نظر جلب جهانگردان دارای ارزش فراوان است و من امید دارم موجباتی فراهم گردد که در ایران نیز ما موفق بایجاد چنین موزه‌ای با توجه بخصوصیات و ویژگیهای سرزمین خود بشویم. امری که بیش از هر چیز ضرورت آن باد گر گونیهائی که در زندگی جامعه عشایری و روستائی ایران بر اثر شهرزدگی پیش آمده است بچشم می‌خورد. باشد که بیاری ایجاد چنین موزه‌ای نمودهای زندگی سنتی بسیاری از نواحی این سرزمین را بتوان نگاهداری کرد.

سهم شاهان پیش از اسلام

در تمدن اسلامی

بقلم

ناصرالدین شاه حسینی

(دکتر در ادبیات فارسی)

سدهم شاهان پیش از اسلام در تمدن اسلامی

بیشک میدانیم که ایران کهن دارای دو نوع تاریخ مکتوب است : یکی تاریخ حقیقی و دیگر تاریخ اساطیری « تاریخ راستین ما تا نزدیک به صد و اندسالی پیش بر ما بکلی مجهول بود و محققان اروپا آنرا از روی کتابهای تاریخی یونان و روم و کتیبه‌ها و منابع دیگر کشف کرده‌اند و ما آنرا از مستشرقان بتدریج یاد گرفتیم . پیش از آن فقط تاریخ اساطیری خود را میشناختیم و آنرا تاریخ واقعی تصور میکردیم و شاید هنوز هم عامه مردم به تاریخ اساطیری وقوف بیشتری داشته باشند تا به تاریخ حقیقی « تاریخ اساطیری ایران در شاهنامه فردوسی

از

ناصرالدین شاه حسینی

(دکتر در ادبیات فارسی)

مندرج است که هم‌حماسه ملی و هم تاریخ ادوار مختلف شاهنشاهی ایران است از آغاز پیدایی اولین بشر و نخستین شاه سلسله پیشدادی (کیومرث) تا انقراض سلسله ساسانی است. قسمت عمده این تاریخ مطابق با واقع نیست بلکه طوری است که ایرانیان آنرا تصور کرده‌اند. و ترتیب آن چنین است. پیشدادیان - کیانیان که کیقباد مبدأ سلسله ایشان است.

شاهی کیانیان به بهمن و داراب و دارا پایان میپذیرد و دارا مطابق با دارای سوم است که بدست اسکندر مقدونی کشته می‌شود پس از اسکندر «دوره شاهان اشکانی است ولیکن در شاهنامه از این سلسله جز اسم چند شاه در هجده بیت چیزی نیامده است» از اردشیر بابکان به بعد شاهان همه تاریخی هستند یعنی سلسله ساسانیان.

اما تاریخ حقیقی ایران از سلسله ماد آغاز می‌گردد و بعد هخامنشیان و سپس سلوکی‌ها و آنگاه اشکانیان و سرانجام ساسانیان اند یعنی از ۷۰۰ ق. م تا تاریخ ۶۴۲ میلادی برابر با ۲۱ هجرت.

برای آنکه سهم این سلسله‌ها در تمدن ایران و بالنتیجه تأثیر آن در تمدن اسلامی مشخص گردد. بهتر است ابتدا زندگانی عرب را در دوره جاهلیت باختصار از نظر گذرانیده آنگاه به سهم شاهان ایران در تمدن اسلامی اشاره کنیم اهل فضل میدانند که احوال عربستان در روز گاران قبل از اسلام چندان روشن نیست. علت آن تاحدی وضع و موقع مخصوص آن شبه جزیره است که حالتی شبیه بانزوا و انقطاع دارد. اکثر ساکنان آن از زمانهای بسیار دور طوایف بدوی بوده‌اند که در میانشان خط و کتابت رواج نداشته است امر دیگری که موجب ابهام و آشفتگی تاریخ قبل از اسلام عرب شده ظاهر آنست که مسلمانان از همان آغاز اسلام بعمد کوشیده‌اند که آثار و اخبار جاهلیت را محو کنند تا مگر از آن دوران که اسلام بدان خاتمه بخشید و آن را بعمد کفر و ظلم خوانده خاطرهای باز نماند. از اینرو اخبار آن دوره

غالباً صورت قصه و افسانه را دارد. و با مبالغه‌های فراوان روایت شده است. و با پاره‌ای از افسانه‌های راجع به اقوام یهودی. و بابلی و دیگران مخلوط شده است. با اینهمه مأخذ عمده اطلاعات ما در باب تاریخ قبل از اسلام عرب همین روایات مسلمین است که از میان روایات ابو عبیده و هشام بن محمد کلبی و ائق ترند^۱ نکته درخور توجه در زندگانی عرب آنست که گرما و بی‌آبی کار کشاورزی را در صحرا ناممکن ساخته و عرب را بیشتر چرانی و زندگانی بدوی محکوم کرده است و این زندگی بدوی نه هیچگونه سازمان مدنی را مقتضی بوده است و نه هیچ نوع نظام قانونی را. عصبیت فقط قانون ثار را بر بدوی حاکم کرده است. و این بدویان خصائص اصلی قوم عرب در میانشان بیشتر از شهرنشینان محفوظ مانده است. حتی لفظ عرب در اصل نزد بیشتر اقوام سامی بر بدویان آن سرزمین اطلاق میشده است.

و ظاهر آنست که نخست یونانیها این لفظ را برای تمام سکنه این سرزمین بکار برده‌اند. حال که روشن شد عرب در پیش از اسلام زندگانی بادیه نشینی داشت لازمست یادآور شویم که خصائص این زندگانی چه بوده است اول آنکه عرب بدوی دینی نداشت و اگر داشت آنرا در روح و قلب او تأثیری نبود. نزد شهرنشینان یمن و حجاز و عراق و دیگر نقاط تنهابت پرستی رواج داشت و آئین یهود و نصاری و حتی آئین مجوس و مانوی و مزدک نیز پیروانی یافته بود. و همه این ادیان و بالاخص بت پرستی در میان اعراب بدوی نیز انتشار یافته بود معبدلات در طائف پرستشگاه بزرگی بود و معبد فلس در میان قبیله طی مکناتی داشت و کعبه پرستشگاه هبل بود که مانند عزی نزد اهل قریش و اهل مکه پرستش میشد معبد عزی در بیرون مکه جایی موسوم به بطن نخله بود و منات بتی بود که طوائف اوس و خزرج آنرا عبادت میکردند. گفته‌اند که در روز فتح مکه سیصد و شصت بت از خانه کعبه بر آورده‌اند. فرهنگ عرب در عهد

۱ - تاریخ اسلام تقی زاده .

جاهای شعر و خطابه بود. و خط و کتابت در میان بدویان رواجی نداشت تنها بعضی طوائف عرب قبل از اسلام خط داشته‌اند مانند خط مسند که در میان طائفه حمیر در یمن متداول بود و همچنین خط نبطی که مخصوص انباط در شمال بوده است و هنوز آثاری از این دو خط در نواحی حوران و بلقا باقی است. در موقع ظهور اسلام سکنه عربستان از دو شعبه مهم پدید آمده بود. قحطانیها که از جنوب بوده‌اند و عدنانیها که خود را از شمال میدانسته‌اند. این هر دو شعبه بحقیقت وارث اعراب بائده بوده‌اند که در زمان ظهور اسلام از آنها جز قصه و سرگذشتی در دست نبود. اعراب از قدیم در سرحد ایران زندگانی میکردند. در عصر شاهپور اول در سنه ۲۴۰ میلاد ایرانیان امارت حیره را تأسیس کردند حیره بمعنی اردو گاه و خر گاه از ریشه آرامی *hërta* بمعنی حرم و حریم و صومعه است. سریانیها حیره را مدینه عرب حیره نعمان خوانده‌اند ولایت حیره در یک فرسنگی جنوب کوفه قرار داشت. در آغاز محل خیمه و خر گاه رؤسای لخمی بود که بدین حدود آمده بودند و بهمین جهت بعدها که بشهری تبدیل یافت نام حیره را که بمعنی خر گاه و خیمه است حفظ کرد و برزخی بود میان بادیه و ثغور عراق و گویا محل تلاقی زندگانی بدوی و زندگی شهری بود و طایفه عمده در آن میزیستند تنوخیها چادر نشین و عبادیها که در شهر میزیستند. گذشته از آن بدویانی که از بادیه گردی خسته میشدند و کسانی که از میان قوم و قبیله خود طرد شده بودند بدین ناحیه آمده بودند. لخمیها که امارت این اقوام را داشتند از جنوب بدانجا آمده بودند. این امراء لخمی از جانب مادر نسبت پیا د شاه افسانه‌ی موسوم به جذیمه ابرش میرسانند. که گویند از طوایف ازد بود. عمرو بن عدی اولین امیر این خاندان بموجب افسانه‌ای خواهرزاده جذیمه و وارث ملک او شد. و از جانب شاهپور اول در آن خطه امارت یافت اعقاب او به آل نصر و امراء لخمی مشهورند که از اواخر قرن سوم تا اوایل قرن هفتم میلادی در حیره فرمان راندند و اول دیانت بدویان را که بت پرستی بود داشتند و حتی برای عزیزی قربانی انسانی تقدیم میکردند.

در اواخر مذهب نسطوری یافتند و مسیحی شدند. آخرین امیر ایشان نعمان بن- منذر بود که ابوقابوس کنیه داشت وی در عهد هرمزد چهارم و خسرو پرویز میزیست. خسرو در شکستی که از بهرام چوبین خورد وی را مقصر دانست از اینرو او را بدرگاه خود خواند و باز داشت و بقولی در پای پیل افکند. احتمال داده‌اند که گرائیدن نعمان بمذهب نسطوری سبب رنجش خسرو بوده است چون همسرش شیرین و طیبیش جبرئیل مذهب یعقوبی داشته‌اند. بموجب روایت همدانی در کتاب اکلیل عمر بن خطاب بهنگام جوانی از انعام و اکرام نعمان بهره‌مند شده بود و از این ظلم خسرو در حق او باطناً متأثر شد و این امر او را در اندیشه فتح ایران راسخ‌تر کرد. در زمان انوشروان یکی از امرای حمیر سیف- ذی یزن بیماری ایرانیان بر یمن استیلا یافت و حبشی‌ها را از آنجا راند این واقعه پای ایرانیها را به یمن باز کرد و با کشته شدن سیف ذی یزن یمن در واقع بدست ایرانیها افتاد و مقارن ظهور اسلام یمن همچنان در دست ساسانیان بود. باید دانست علت عدم توجه ایران در روزگار ساسانی به فتح و تسخیر تمام جزیره العرب نیروی اعراب نبود. بلکه عدم فایده در تصرف يك سرزمین گرم و بی حاصل بود. چون بهترین و آبادترین قسمت‌های آن سرزمین حیره و یمن محسوب میشد که در تصرف ایرانیان بود دیانت زردشتی نیز در میان اعراب دیده میشد از جمله گویند زرارة بن عدی و اقرع بن حابس «آیین مجوس داشته‌اند و نضر بن- حارث حکایت رستم و اسفندیار را که در حیره آموخته بود برای مردم نقل می‌کرد. ظاهراً زندقه نیز در میان قریش دیده شده است دور نیست آنرا از حیره گرفته باشند^۲ و آیین مزدك هم مورد قبول حارث بن عمر و پادشاه کنندی واقع شده بود و از همین جهت قباد امارت حیره را بدو داد» اما در عهد انوشیروان حیره دوباره بدست لخمی‌ها افتاد.^۳

این بود دور نمای زندگانی اعراب قبل از اسلام.

۲- تاریخ التمدن الاسلامی جرجی زیدان - المعارف ابن قتیبه و اطلاق النفسه ابن رسته

۳- تاریخ ایران بعد از اسلام دکتر زرین کوب . تاریخ اسلام دکتر فیاض

سهم شاهان ایران قبل از اسلام در تمدن اسلامی

شاهان ایران از ۷۰۰ ق.م تا ۶۴۲ میلادی در ایران شهر فرمانروایی کردند. تشکیلات وسیع حکومت ایشان باندازه‌ای استوار و متقن بود که تادیر زمانی در جهان متریقی آنروز استمرار یافت و نفوذ بس عمیقی در دوره خلفای عباسی نمود. هر قدر تاریخ دوره نخستین اسلام بیشتر مورد بررسی قرار گیرد. بهمان اندازه موضوع تأثیر شدید ایرانی در پرورش افکار و رشد قوای عقلی متفکران در اسلام مسلم می‌گردد.

بنابر این نوشته‌های یونان و اشاراتی که درباره علوم در اوستان شده است چنین استنباط میشود که ایران بروز گار هخامنشی مرکز مبادلات علمی در خاور میانه بوده است از زمان داریوش اول علمای یونانی در خدمت شاهان ایران بسر میبردند. سکیلاکس Skylax از مردم کلان Caryande که جغرافی‌دان نامدار بود در تاریخ ۵۱۹ ق.م از جانب داریوش مأمور شد تا جریان سفلی سندرا که حوضه علیای آن جزء ایران بود با کشتی به پیماید هرودت باختصار یاد آور میشود که چگونه Skylax مأموریت خود را تمام کرد یونانی دیگر he - Cortée نام داشت و از مردم بندر میله Milet بود وی نخستین مورخ دنیای قدیم است که کتاب تشریح زمین را نوشت با اینکه در خدمت ایران نبود. پس از مسافرتی به کشور شاهنشاهی ایران اطلاعات جغرافیائی بسیار بدست آورد و در اثر خویش منعکس نمود. دموسدس از مردم کروتون Croton ایتالیا از جراحان نامداریست که بروز گار داریوش از زندان رهایی یافت و طبیب خاص او شد اردشیر اول نیز از اطبای یونان مددخواست و یکی از آنها آپولونید نام داشت که طبیب وی بود. کتزیاس در دربار داریوش دوم و اردشیر دوم سمت طبابت داشت وی پس از مراجعت از ایران در سال ۳۹۷ ق.م کتابی در اطراف تاریخ و جغرافیای ایران نوشت دو نفر منجم بزرگ عهد داریوش که کلدانی بودند و به تشویق او منشاء خدمات ارزنده‌ای شدند یکی

Nabu - Rimannu نبوریمنو و دیگری کیدینو Kidinnus است نبوریمنو با حسابهای دقیقی که کرده بود حرکات ماه و خورشید و زمان نسبی روز و هفته و ماه و سال و خسوف و کسوف و روزهای سال شمسی را که ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۱۵ دقیقه و ۱۴ ثانیه است تشخیص داده بود و جدول بندی کرده بود حساب ابوقدیری جالب و مهم است که با حساب نجوم امروزی پس از اختراع تلسکوپ و وسایل مجهز نجومی امروزی تقریباً یکسان و ۲۶ دقیقه و ۵۵ ثانیه بیشتر تفاوت ندارد. کیدنیو تغییر تدریجی در انحنای زمین را کشف کرد. پلوتارک نوشته که فرزندان اردشیر فلسفه و علوم اوائل را از دانایان فرا گرفته بودند. نام هیپونا کس شاعر و هرا کلیت فیلسوف که بدر باره خامنشیان آمده در تواریخ ذکر گردیده است در کتاب استر باب ششم آیه يك تحت این مضمون «در آن شب خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام را بیاورند تا آنرا در حضور شاه بخوانند» همچنین در فصل ۱۰ همین کتاب باب چهارم عزرا آیه های ۱۴-۱۵-۱۶ اشاره صریحی بوجود سالنامه و دفاتر شاهی شده است^۴ بقول مورخ شهیر ابوالفداد المختصر فی اخبار البشر در دوره ساسانیان اولین نهضت علمی ایران از زمان شاپور اول (۲۴۱-۲۷۱) شروع میشود زیرا این پادشاه مقتدر بر اثر پیشرفتهای سیاسی و غلبه بر لشکر روم (در جنگ دوم با روم از ۲۵۸ تا ۲۶۰ میلادی) و اسارت والرین امپراطور روم. کمر همت بر آبادی مملکت و نشر علوم و آداب بر بست چنانکه اسرای رومی را بساختن پل شوشتر و سد شادروان بر رود کارون و شوشتر معروف به سد قیصر و شهر شاپور نزدیکی کازرون و ادار نمود. و همچنین در خوزستان شهر جندی شاپور را بدست مهندسان و اسرای رومی بنا کرد و شهر نیشابور را ساخت و جمعی از فضایی رومی را بپایتخت خود جلب کرد و آنها را به نشر علوم تشویق نمود و دسته ای از ایشان را به یونان فرستاد و کتب علمی یونانی را از قبیل طب و فلسفه بایران وارد نمود و بفارسی

۴- تاریخ علوم اسلامی تقی زاده. تاریخ علوم عقلی دکتر صفا. تمدن هخامنشی او مستند ترجمه دکتر مقدم فرهنگ ایران قبل از اسلام نگارنده.

ترجمه کرد و بواسطه تشویق و ترغیب او مردم بتعلیم و تعلم و استنساخ کتب مایل شدند و در نتیجه علوم و آداب شهرتی یافت و بیشتر زمینه برای پیشرفت علمی و ادبی ایرانیان مهیا شد.

اندر زنامه ای که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است بر فرض صحت از پدر این پادشاه اردشیر است.^۵

..... بهرام گور (۴۲۰-۴۳۸) ذوق ادبی فطری و میل فطری مخصوصاً بموسیقی و ادبیات داشته است. چنانکه مسعودی در مروج الذهب مینویسد بهرام گور بفارسی و عربی اشعار بسیار انشاء کرده است.

حمزه بن حسن اصفهانی ادیب و مورخ متوفی در حدود ۳۵۰ هجری در ضمن حکایتی آورده است که بامر بهرام گور دوازده هزار لولی و رامشگر و خنیاگر از هندوستان بایران آورده اند و در اکناف مملکت پراکنده شدند.

در زمان انوشروان از حسن اتفاق فلسفه افلاطونی در روم بحد کمال رسیده بود و امپراطور روم ژوستینی نین بواسطه اختلافات مذهبی مدرسه فلسفی آتن را بست و فلاسفه و دانشمندان روم که *Simplicius* سیمپلیسیوس و داماسیوس از معاریف آنها بودند بخدمت انوشروان درآمدند و پادشاه ایران مقدم ایشان را گرامی شمرد و از آنها استفاده های علمی و ادبی بسیار کرد و از ایشان خواست تا بتألیف و تصنیف و ترجمه و تعلم و تعلیم پردازند. وعده ای از علما و فلاسفه را از هند و یونان و مترجمان زیر دست سریانی و عیسوی را بایران خواند و آنها را به نقل و ترجمه کتب علمی و ادبی و ادار ساخت و برزویه طبیب را برای آوردن کتاب کلبله و دمنه و چند کتاب علمی دیگر بهندوستان فرستاد و خود شخصاً بمطالعه و تتبع کتب علمی اشتغال داشت و در مجالس علمی حاضر میشد و با علما به مباحثه و مذاکره میپرداخت و از جمله کارهای مهم او مدرسه طبی و مریضخانه بزرگی بنام مارستان در جندی شاپور است که محاسن طب هندی و بقراطی را بایکدیگر جمع نمود این مدرسه مانند مدرسه اسکندریه مصر بود

۵- تاریخ ابوالقداء . شرح ابن ابی الحدید . تاریخ ادبیات استاد همایی جلد اول

و بعد از انقراض دولت ساسانی نیز چندان از عظمت این مؤسسه کاسته نشد و در دور تمدن اسلامی مقام بزرگی را حائز بوده است.^۶

در نخستین صفحات تاریخ اسلام بیک شیوه جنگی برمییخوریم که با موفقیت بکار برده شده و آن پیشنهادیست که سلمان فارسی به حضرت رسول داد تا اطراف مدینه را برای مقابله با حمله مکی‌ها خندق کند و این حادثه معروفست و بهمین جهت این جنگ بنام حرب خندق شهرت یافت.

شک نیست که گزارشهای رسمی پادشاهان ساسانی و ترجمه خداینامه‌های پهلوی در ترقی فن تاریخ نگاری اسلامی تأثیر نموده است. ابن ندیم مینویسد: معاویه بن ابی سفیان عبید بن شریه را که از ابناء فرس بود از صنعاء یمن خواست و او کتاب الملوك و اخبار الماضیین را در تاریخ گذشتگان از سلاطین و رجال و اخبار و قصص آنها برای او تألیف کرد. ولی معروفست که قدیمی‌ترین کتاب را در این موضوع وهب بن منبه از ابناء فرس یمن معروف بصاحب اخبار و قصص تألیف کرده است.^۷

در قسمت موسیقی. میدانیم عرب در زمان جاهلی از موسیقی بهره‌ای نداشت و این فن را از ایرانیان آموخت. تنها شخصی که میان شعرای عرب جاهلیت با شعار خود تغنی کرد و مشهور به موسیقی‌دانی است اعشی بن قیس متوفی ۶۲۹ است و دیگر علس‌ذی‌جدن است که چندان معروف نیست و علت آشنائی اعشی با موسیقی این بوده که بدر بارملوك حیره و ایران مر او ده زیاد داشته باندازه‌ای که قدری فارسی یاد گرفته بود چنانکه اشعارش مشتمل بر بسیاری از الفاظ فارسی است. ابن ابی اصیبعه در کتاب طبقات الاطباء در ضمن شرح حال حارث بن کلدۀ ثقفی که بایران آمده و در شهر چندیشاپور تحصیل طب کرده بود مینویسد که علاوه بر علم طب نواختن بربط را هم در ایران یاد گرفته بود و پس از مراجعت در مکه معظمه آنرا معمول کرد و نشر

۶- تاریخ ادبیات استاد همایی. تاریخ علوم عقلی دکتر صفا

۷- الفهرست ابن ندیم. . .

داد موسیقی ایران قبل از عهد بنی امیه حتی قبل از اسلام میان عرب و در حوزه اسلام شروع بروج پیدا کرده و در کتب تاریخ مشهور است که بعد از اسلام در زمان عبدالله بن زبر موسیقی ایرانی بعربستان آمد و میان اعراب رواج یافت و اول کسی که آوازه های فارسی را یاد گرفت اشعار عربی را باغنائی فارسی خواند یکی از حوالی موسوم به سعید بن مسیح است که اولین بار موسیقی را از ایرانیان که برای مرمت خانه کعبه به مکه آمده بودند یاد گرفت.^۸

معماری. ابن اثیر در ضمن وقایع سال ۱۷ شروع بنای کوفه را نوشته و ضمناً اسم يك ایرانی بنام روزبه را یاد آور میشود که بدستور عمر آن شهر را بنا نمود و یعقوبی و مقدسی و استخری در آثار خویش به تفصیل از بناهایی که در زمان ساسانی ساخته شده است مطالبی آورده اند که ذکر آن موجب اطاله کلام میشود.^۹

فلسفه. ایرانیان در عهد انوشیروان در فلسفه و حکمت منطق پیشرفت بسیار کرده بودند و حکمای فرس مشرب خاصی داشتند که مخلوط از مذاق اشرافی و مشائی بود. و در فلسفه اسلامی از آنها به خسروانی یا پهلوانی تعبیر میشود و شیخ شهاب الدین سهروردی از اجله حکمای قرن ششم هجری خود را پیرو آن دانسته و صدرالدین شیرازی بعضی از اقوال آنها را در اسفار نقل کرده است و حاجی سبزواری در مبحث وجود مشرب پهلویی را ذکر کرده است.^{۱۰}

در قسمت نجوم

ایرانیان در دوره ساسانی در علم نجوم و هیأت و تنظیم جدا اول نجومی بسیار مهارت داشتند و مسلمین بواسطه ایرانیها و کتب باقیمانده این دوره بیشتر از این علوم استفاده کرده اند و وضع سال و شهر قمری در اوائل اسلام بفکر ایرانیان درست شده است.

۸- اغانی ابوالفرج اصفهانی. طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه.

۹- رجوع شود به احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم مقدسی.

۱۰- تاریخ ادبیات استاد همایی جلد اول.

زیرا عرب قبل از اسلام تاریخ منظمی نداشت که متفقاً علیه تمام قبایل باشد و هر دسته‌ای حادثه‌ای را که بنظرشان بزرگ می‌آمد مبدأ تاریخ قرار داده بود مثل اینکه یکدسته ریاست عمرو بن ربیع و جمعی از اولاد ابراهیم آتش خلیل را مبدأ تاریخ قرار داده بودند. بعد از اسلام تواریخ قدیمه آنها از شهرت افتاد و تاریخ منظمی نداشتند و از سال هجرت تا وفات پیغمبر (ص) هر سالی بنام امر مهمی شهرت داشت سال اول سنه‌الاذن نام داشت یعنی سالی که پیامبر دستور مهاجرت از مکه بمدینه را داد و سال دوم سنه‌الامر یعنی سالی که بقتال امر فرمود.

تا زمان خلافت عمر که در سال هفدهم هجری و بقول ۱۸ هجری با اشاره و کومک فکری ایرانیان تاریخ معروف هجری اسلامی را وضع نمودند امری که عمر را بفکر تاریخ منظم انداخت این بود که در آنوقت دولت اسلام وسعت و حساب و کتاب زیاد پیدا کرده بود بواسطه نداشتن تاریخ منظم اغلب اشتباهاتی در محاسبات و مکاتبات و سجلات پیش می‌آمد چنانکه ابوالفدا و ابن اثیر مینویسند نامه‌ای به عمر رسید مورخه شعبان و عمر متحیر ماند که کدام شعبان مقصود است سرانجام با اشاره یک نفر از پارسیان موسوم به هرمان که داخل در جرگه مسلمین بود تاریخ هجری را وضع کردند و کلمه مورخ مقرب لفظ ماه روز است و از کلمه مورخ لفظ تاریخ مشتق شده است - مسلمین بعد از اتفاق بر لزوم تنظیم اوقات هجرت پیامبر را مبدأ قرار دادند. اما هجرت نبی روز ۳ شنبه هشتم ربیع الاول اتفاق افتاده بود برای مبدأ تاریخ تقریباً شصت و هشت روز بقیه قمری بر گشته اول محرم آن سال را که بحسب امر اوسط و بحسب رؤیت روز آدینه بوده است مبدأ قرار دادند و علت آنکه بقیه قمری بر گشته اندامیتی است که ماه محرم میان عرب داشته است.

و بسیاری از اصطلاحات فارسی نجوم و ریاضی در کتب اسلامی عیناً باقی مانده است مانند فرجار و پرگار «استوانه» نمودار. نیم بهره از جمله آثار این دوره که

به تسلط ایرانیان در این علوم گواه است زیج شهریار است که در قرون اولی اسلام علی بن زیاد تمیمی آنرا از فارسی عبری نقل کرده زیج شهریار در زمان یزد گرد سوم تدوین گردید و جداول آن مطابق سال جلوس اوست ۶۳۲- میلادی برابر با یازده هجری ۱۱

کتابخانه ها در تاریخ الحکمای شهر زوری نقل از ابو معشر بلخی میکند که رستاق جی اصفهان محل کتابخانه مهمی بوده است و سلاطین عجم کتابخانه نفیس در آن سرزمین دفن کرده اند و چندی قبل از زمان ماقسمتی از آنجا خراب شد و کتابهای نفیسی که روی پوست توز نوشته شده بوده اند بزبان فارسی قدیم پیدا شده است در علوم متفرقه مخصوصاً نجوم هیأت عتایی شاعر عرب برای آنکه از کتب خانه‌یی که در مرو بود استفاده جوید از عراق بخراسان رفت و گویندا کثر کتابهای آن کتابخانه را یزد گرد سوم در آخرین روزهای خود بخراسان برده بود. ۱۲

از جمله کارهای مهم که در زمان عمر بهمت ایرانیان انجام گرفت تنظیم دواوین مالی است. که در سال ۲۰ هجری و بقولوی ۱۵ بیاری دبیران ایسرانی انجام شد در این عهد دفاتر مالی هر محلی بزبان همان محل نوشته میشد.

در زمان عبدالملک بن مروان مابین سنوات ۶۵-۸۶ هجری نقل دواوین اسلامی از زبانهای مختلف بزبان عربی شروع شد و بتأیید حجاج بن یوسف که حاکم عراق بود دواوین عراق بسال ۸۱ هجری از فارسی عبری نقل شد. و کسی که متصدی اینکار شد صالح بن عبدالرحمن بود که اصلاً ایسرانی و سیستانی است و در ابتدا پیش زادن فرخ که منشی حجاج بود محرری میکرد و پس از فوت او منشی رسمی حجاج شد و دواوین عراق را از فارسی عبری نقل کرد و اینکار متداول بود تا زمان ابوالعباس اسفراینی که مجدداً بفارسی منتقل شد.

۱۱- تاریخ علوم اسلامی مرحوم تقی زاده - تقریرات استاد همایی
 ۱۲- تاریخ الحکمای شهر زوری تاریخ الاسلام شمس الدین الذهبی

امویان با وجود تقلید بعضی رسوم ایرانیان و موالی ذوق خاص عربی و بدوی خود را از دست ندادند. اما عباسیان تنها باخذ و تقلید بعضی آداب و رسوم ایرانی اکتفا نکردند بلکه خود را یکسره تسلیم نفوذ تمدن و فرهنگ ایران نمودند و تقریباً در همه چیز رسوم و عادات ایرانی را تقلید کردند چنانکه نوروز ایرانی را که بنی‌امیه از آن جز هدایای نوروزی چیزی نمی‌شناختند احیاء کردند و پیش از غلبه غلامان ترك قواعد جهاننداری دوره کسری و بزرگمهر و دربار خلفا مورد تقلید واقع شد و زرای مانند برامکه و آل سهل خود را تاحدی وارث جاماسب و بزرگمهر می‌شمردند و توجه به ترجمه خداینامه و کلیله و آیین نامه و دیگر کتب پهلوی از شوق و علاقه این خلفای تازه بقواعد و رسوم جهاننداری ایام ساسانی حکایت دارد.

نفوذ تمدن ایران در دستگاه خلافت عباسیان مخصوصاً تا عهد متوکل هر روز زیاده می‌گشت در دربار هارون و مأمون غالباً وزیران و ندیمان و دبیران ایرانی بودند. لباس ایرانی در دربار خلفا و میان امراء و رجال رسم بود. از عهد منصور کلاه‌های سیاه بلند مخروط گونه‌یی که قلنسوه خوانده میشد در دربار باب شد و بزرگان در گاه مثل عهد ساسانیان جامه‌های منقش می‌پوشیدند حتی متوکل چنانچه از سکه او برمی‌آید گهگاه تن به لباس ایرانی میاراست و مهدی خلیفه چون بخلافت نشست به تقلید از بهرام گور و خسرو- پرویز موسیقیدانان را حرمت بسیار نهاد و ابراهیم موصلی را بدربار خواند و ندیم خویش ساخت.

جندی‌شاپور در این زمان هنوز مثل عهد خسروان پناهگاه معارف و علوم عقلی بشمار میرفت. پزشکان ترسانی که از جندی‌شاپور به بغداد می‌آمدند گذشته از اشتغال به طبابت بعضی کتابها مهم را نیز از یونانی یا سریانی عبری نقل می‌کردند. جرچیس بن بجیشوع در زمان خلافت منصور و یوحنا بن- ماسویه در روزگار هارون الرشید از این جمله بوده‌اند و کسانی مانند ابو یحیی- بطریق و حنین بن اسحق و قسطابن لوقای بعلبکی و ابن مقفع و نوبخت

اهوازی و عمر بن فرخان طبری و علی بن زیاد تمیمی و موسی بن خالد و ابراهیم فزاری و پسرش محمد از زمان منصور تا پایان روزگار هارون کتب بسیاری از یونانی و سریانی و پهلوی و هندی بعبی در آوردند درست است که این ترجمه‌ها نمانده است اما از روایات ابن‌الندیم و قسطنطی و قاضی صاعد-اندلسی میتوان اهمیت و شهرت این ترجمه‌ها را قیاس کرد زیرا جامعه عرب را با تمام مظاهر حیات معنوی ساسانی آشنا نمود. و در این نهضت ترجمه‌حقیقاً ابن‌المقفع در صف نخستین قرار دارد اما این ترجمه‌ها که برای متکلمان منبع معرفتی گشت و معتزله را با سخنان فلاسفه یونان و اصطلاحات آنها آشنا نمود. مخصوصاً بوسیله بیت‌الحکمه رواج و اهمیت تمام یافت.

مأمون بیت‌الحکمه را در بغداد ظاهرآ در مجاورت قصر و به تقلید چندیشاپور بوجود آورد این کتابخانه که آنرا خزانه‌الحکمه میخوانند در حقیقت از عهد رشید و برامکه بازمانده بود. و ابوسهل نوبخت از کسانی بود که کتب پهلوی این کتابخانه را بعبی ترجمه کرد و سلم و سهل بن هارون چندی در آنجا ریاست داشتند و سعید بن هارون با آنها یاری میداد. رصدخانه‌های بغداد و دمشق نیز ظاهرآ بهمین بیت‌الحکمه تعلق داشت و درین رصدخانه‌ها منجمان به تألیف زیج‌های تازه و تصحیح زیج‌های کهن اشتغال داشتند و تا شروع سخت گیریهای متوکل بیت‌الحکمه دایر بود و ترجمه کتبی که بوسیله بیت‌الحکمه منتشر شد دنیای تازه‌ای بر روی مستعدان گشود... و حکمت یونان و فلسفه مشایی و افلاطونی و فیثاغورثی مسلمین را به درست فکر کردن واداشت و این جهان تازه فکرهای نوئی باخود آورد که برای بقای اسلام و مبارزه با افکار مغایر آن ضرورت داشت و این کاری بود که معتزله برعهده گرفتند. در حقیقت این متکلمان از حکمت یونانی و از مباحثات لاهوتیان نصاری و مؤبدان مجوسی بهره‌مند شدند.^{۱۳}

۱۳- تاریخ ایران بعد از اسلام دکتر زرین کوب و فجر الاسلام وضحی الاسلام و تاریخ تمدن جرجی زیدان

علل سیاسی و نظامی

انتخاب سه پایتخت
در ایران هخامنشی

بقلم

سرهنک ستاد

نصرت اله بختورتاش

علاسی سیاسی و نظامی انتخاب سه پایتخت

در ایران هخامنشی

معلمان تاریخ در پشت
نیمکته‌های رنگ‌رفته دانشپایه‌ها
از دبستان گرفته تا دبیرستان
و دانشکده بما گفته‌اند، و نیز
وقتی بدیدن آثار باستانی
تخت جمشید یا شوش می‌رویم،
باستان‌شناسان ما که با کوشش
پرمایه خود از زیر آوارهایی
که در غم زمانه‌ها از بزرگ‌تاریخ
ملتی کهن را ازدید «ترك و
تازی» پوشیده نگه داشته‌است،
بیرون می‌آورند، بما می‌گویند:
«شاهنشاهان هخامنشی سه
پایتخت داشتند؛ تخت جمشید
و شوش و هگمتانه (همدان -
ا کباتان) تابستان را در هگمتانه،
پائیز و زمستان را در شوش، و
بهار را در تخت جمشید بسر
می‌بردند.»

قسم

سرهنگ ستاد : نصرت‌اله بختورتاش

این شهرهای بزرگ و آباد را که بر آسیا، بخشی از اروپا و افریقا حکومت میکرد، بیشتر منزلگاه ساده شاهان میدانند که تنها از راه تفرج و تفنن وسیله بیلاق و قشلاق دربار و درباریان بوده است و کمتر به ارزش و نقش سودبخش این سه کانون از نظر سیاسی و نظامی (استراتژیکی) توجه کرده اند. ممکن است در نیمه دوم دوره هخامنشی رفتن از این پای تخت به آن دیگری برای فرار از گرما و یا گریز از سرما و از راه سر گرمی و تفرج بوده باشد، اما در روزهای نخستین به یقین ارزش سیاسی و نظامی این نقاط مورد نظر بوده است.^۱

برای حفظ راهها و مقابله تند با خطر و نیز نگهداری امنیت ملی، دولت هخامنشی به آبادی و عمران پرداخت. شهرها ساخت و دهکده ها را توسعه داد، پاسگاه و پادگان و پایگاه استوار کرد، تايگانهای نظامی «خود کافی» باشند.

فرماندهان نیز اختیارات لازم داده شد تا تعهدات اخلاقی و مسئولیت های واقعی دولت را در خارج از ایران مرکز برای ملل تابعه انجام و اجرا نمایند.

این تعهدات که ناشی از ذات دولت است بیشتر ناظر بر امور اجتماعی، سیاست داخلی و امنیت و رفاه مردم بود و فرماندهان با اختیارات وسیع میبایستی در هر نقطه با هر گونه آشوب و سرکشی پیکار کنند و استقلال و امنیت را حفظ نمایند.

یکی از این پاسگاهها که ارزش نظامی و سیاسی خاصی از نظر حفاظت راههای دریائی (یا بزبان باستانی، او راه، آب راه) و مراقبت اروندرود و دهانه خلیج فارس را از دزدی دریائی و تجاوزات نظامی داشت، نقطه ای است که امروز

۱- الیزه روکلیو، مقاله ایران، مجله انجمن جغرافیائی نوشامل جلد ۱۱، سال ۱۸۹۸ ترجمه سرتیپ نقدی، ماهنامه ارتش شماره ۲ سال ۱۳۴۵ و بازارگاد، تاریخ فلسفه و مذاهب جهان، جلد دوم سال ۱۳۴۷، صفحه ۱۳۸

شهر صنعتی آبادان در آنجا بوجود آمده و هنوز هم دارای ارزش نظامی و سیاسی و اقتصادی بسیار است .

بخصوص در آن روز گار باتوجه بموقعیت دهانه خلیج فارس واروندرو و همچنین وضع کشتیرانی در رودهای کارون و بهمینشیر^۲، آبادان که بصورت شبه جزیره ای بود پایگاه ارزنده ای بشمار میرفت .

واژه آبادان که شکل کهن آن اپاتان OPATAN میباشد . از سه بخش جدا گانه «ا-پات-آن» درست شده و یک اسم مرکب بوجود آورده است .
«ا» بمعنی آب است ، امروز هم در بیشتر نقاط ایران این واژه را بکار میبرند و همین معنی را میدهد .

«پات» بمعنی پائیدن و مراقبت کردن است که بصورت پادهم آمده است .

«آن» پسوندی است که نسبت را میرساند .

درواقع این سه جزء بر روی هم معنی میدهد : دیدگاه آب، یاجائی که از آب پاسبانی و مراقبت میکنند و راه دریا را میپایند^۳ .
این موضوع خود از نظر نظامی معرف بصیرت تا کتیکی ایرانیان بوده که موقعیت های محلی را بخوبی درک میکردند و فعالیت های نظامی را بر آن منطبق می ساختند .

همان ضرورتی که ایجاد ، استقرار و توسعه پاسگاهها و پسادگانها را

۲- مسیر اصلی رود کارون در گذشته رود بهمینشیر بود که امروز هم جاری است . اما در دوره عضدالدوله دیلمی برای کوتاه کردن راه کشتیرانی، کارون را بصورت امروزی به اروندرود متصل ساختند و قسمتی را که امروز از میان خرمشهر میگذرد کنده اند .

۳- همین کلمه در زمان تازیان عبادان شده استخری در کتاب المسالك والممالك مینویسد :

« اما عبادان حصارکی است کوچک و آباد برکناره دریا و آب دجله آنجا گردآید و آن رباطی است که در آن پاسبانان بودندی که دزدان دریارا نگاه داشتندی و آنجا پیوسته این کار را گروهی مترصدباشند» برای اطلاعات بیشتر به کتاب نامبرده و مجله شماره ۵ و ۶ ارتش سال ۱۳۴۸ مقاله اروندرود بقلم دکتر بهرام فرهوشی مراجعه شود .

ایجاب مینمود، تنوع و تغییر و تبدیل و چندتائی مراکز حکومت را در ایران دستور میداد.

بنابراین اصل مسلم و غیر قابل تردید همین ضرورت تاریخی است که برپایه وسعت کشور و ضوابط سیاسی توأم با چگونگی فصل مساعد در هر کجای بوجود آمده و گرائیدن به بیلاق و قشلاق فرع مسئله است.

پس تا اینجا ضرورت استراتژی و لزوم سیاسی و جبر نظامی «چند مرکزی» حکومت را در این سرزمین پدیدار میسازد.

ایران در جهان شناخته شده آن روز گذرگاهی بود از خاور تا باختر باشهرها و روستاهای آباد و پر ثروت، باشبکه راهها و خطوط ارتباطی خوب و قابل اطمینان که در سراسر آن خوراک و پوشاک و آب و علف و از نظر نظامی تدارکات فراوان یافت میشد و از نعمت امنیت و آسایش هم برخوردار بود.

شرایط مختلف اقلیمی، آب و هوای گرم در جنوب، شرایط معتدل در مرکز و آب و هوای کوهستانی در شمال باختری و خاوری و آب و هوای جنگلی و مرطوب در شمال، خود تنوع فرآورده‌های کشاورزی و دامی و بطور کلی همه فصلی بودن آنرا امکان پذیر میساخت.

مفهوم دیگر این بیان میرساند که ایران باین شرایط مساعد و آماده سرزمین باروری بود که:

انبار غله و میوه و علوفه بشمار میآمد و نظرتیره‌هائی را که در شرایط نامساعد و سرزمینهای کم بار میزیستند جلب میکرد و جاذب خطر بود. بناچار دولت ایران یا هر دولت زنده و بیدار، بایستی سمت خطر را بیابد و نه تنها استحکامات دفاعی بسازد، بلکه کانون ثقل سیاسی را بانگوش بنوع و سمت خطر و نیز شرایط جغرافیائی جابجا کند.

وقتی تیره ماد در ایران حکومت میکرد، دولت بزرگ دیگری بنام آشور در بین‌النهرین وجود داشت و مرکز قدرت ایران باتوجه بمقتضیات روز میبایست در حاشیه غربی سرزمین ایران باشد و این اجتناب ناپذیر بود.

خطر دولت مقتدر و خونخوار آشور چندین بار در زمان شاهنشاهی ماد ایران را تهدید میکرد و سپاهیان آشور بارها از تنگه‌های کوهستانی زاگرس و راههای جلگه بسوی ایران سرازیر شدند و با ارتش ماد پنجه درافکندند . اما دولت ماد قوی بود ایستاد و هرگز میدان را رها نکرد و در فرصت مناسب بر آشور تاخت، بطوریکه نینوا زیر و رو شد و هنوز هم تپه‌هایی از خاک که زبان حال آن ویرانی‌ها است برجاست.^۴

با توجه به نقشه جغرافیا ایران بسان دژی است که با کوههای بلند و بزرگ محصور شده است . زمانیکه خطر از ناحیه ترکان و نژاد زرد و سکاها از سوی شمال خاوری و شمال بود و حصار طبیعی کوهها بخشی از کشور را نمی‌پوشانید، بفرمان کوروش بزرگ دیواری در نقطه‌ای میان دریای مازندران و دریای سیاه در تنگه داریال کشیدند و گذر گاه میان دو کوه را بستند و مانعی بوجود آوردند تا شمال باختری ایران از دستبرد و تجاوز مصون باشد. آثار این دیوار که قرآن آنرا «سد یاجوج و ماجوج» و منسوب به ذوالقرنین^۵ دانسته و در واقع مربوط به کوروش بزرگ است هنوز باقی است و اهمیت نظامی این منطقه را میرساند، هم از نظر دفاع نظامی و هم از نظر جنبه‌های اقتصادی و تأثیر آن در امنیت ملی .

هنگامی که کوروش با اتحاد پارس و ماد قد بر فراشت تا رسالت تاریخی و اخلاقی خویش را بانجام رساند، ملل مختلف چه متمدن و چه غیر متمدن

۴- جنگهای ماد و آشور تقریباً در ۶۳۳ ق.م آغاز شد .

۵- برای اطلاعات بیشتر به کتاب ذوالقرنین همان کوروش بزرگ است، نوشته ابوالکلام آزاد دانشمند هند چاپ ۱۳۳۲ تهران مراجعه شود. همچنین قرآن سوره کهف مطالعه شود .

را بصورت يك واحد مستقل و متشکل سیاسی و نیرومند درآورد و ملتی نو ساخت .

آنگاه آنان را به سرزمینهای دور فرستاد و «تا آنجا رفت که خورشید غروب میکند و چنان مینمود که خورشید در دریا فرو میرود، و از سوی دیگر تابد آنجا رفت که خورشید طلوع میکند»^۶.

شاهنشاهی ایران در این زمان کیفیت درخشانی داشت که هفتصد سال بعد رومیها آن کیفیت را دارا بودند .

وسعت این شاهنشاهی از سند تا نیل و از خلیج فارس تا دریای سیاه و استپهای روسیه چنان بود که کوروش میگوید: امپراطوری من «یاد درمن» بقدری وسیع است که: **در يك زمان هم زمستان است و هم تابستان**^۷.

اما این پادشاه بعلمت تلاش پی در پی و لشگر کشیهای اخلاقی برای رهائی دیگران از قیدها و بندها و هدایت و رهبری ارتش آزادی بخش ایران فرصت مناسب و کافی برای ماندن و زیستن در پایتخت نداشت. زیرا خط مشی ایران يك خط مشی جهانی بود، برای اداره حکومت جهانی و کشاندن مردم سرزمینها براه آزادی و تمدن و همزیستی پاک و اخلاقی.

بطور کلی پایتختها و مراکز ثقل سیاسی ایران از هگمتانه گرفته تا شوش و تخت جمشید بنا بر موقعیتهای نظامی و کانونهای خطر دایر شده بود .

و چون گسترش ایران از طرف باختر بیشتر بود و در باختر مراکز دولتهای

۶ - اقتباس از آیه های ۸۶ و ۸۹ سوره کهف قرآن مجید با توجه به بند پیش

۷ - سفرنامه شاردن جلد چهارم چاپ تهران سال ۱۳۳۶ صفحه ۲۳ و ۲۰۱ - شاهنشاهی من بقدری وسیع است که يك طرف آن از سرما و در طرف دیگرش از گرما نمیتوان دوام آورد .

بزرگی که بتابعیت شاه، شاه‌شاهی هخامنشی درآمده بودند قرارداداشت، شهرهای هگمتانه و شوش بموازات خط باختری فلات ایران که خطر را درپیش داشت برتری و اهمیت یافتند.

میتوان این دو شهر را که برای پایتختی برگزیده شده بود دو پایگاه مقدم بشمار آورد که دولت ایران از آنجا ملل پراکنده در کرانه‌های رود- فرات و دریای سیاه و مدیترانه را زیردید گرفته بود و از این پایگاهها هر گونه عملیات نظامی را رهبری و اداره میکرد، و نیروی مسلح را به پیرامون ایران گسیل میداشت.^۸

زیرا این دو شهر درمرکز یک بیضی واقع بودند که سرزمینهای پهناور ایران را دربرمیگرفت و خود از نظر نظامی و خط مشی سیاسی و لشگرکشی ارزش بسیاری داشتند. یکی بر سر راه شاه‌ی و گره موصلاتی و کوهستانهای شمال باختری و زاگرس و دامنه جنوبی سلسله جبال البرز قرار داشت و دیگری در جلگه بارخیز خوزستان در مسیر راههای آبی کارون و اروندرود و خلیج فارس.

بعدها که نفوذ ایران در دریای مدیترانه (بحرالجزایر) زیاد شد و تنگه‌های بسفر و داردانل یا گلوگاه دریای سیاه بر سر راه اروپا زیر حاکمیت نظامی ایران درآمد، شهر سارد نیز در آسیای کوچک مرکزیت یافت و خشایارشا گاهگاه در آنجا اقامت میگزید.

این شهر که پایتخت پیشین کشور لیدیه بود سابقه درخشان نظامی و اقتصادی هم داشت و راههای عمده‌ای که به کرانه‌های داردانل و بسفر و فینیقیه

۸- الیزه و کلیو، مقاله ایران، مدرک سابق الذکر

میرفت از این نقطه میگذشت. در همین جا بود که خشایارشا در سال ۴۷۹ پیش-از میلاد هنگامیکه «مردونیه» سردار کارآزموده و سیاستمدار برجسته ایران با سپاه خود آتن را اشغال کرد، در شب همان روز خبر فتح را دریافت داشت.^۹

در این باره مورخان و نویسندگان تاریخ باستان، از جمله هرودوت، در مورد این واقعه تاریخی و اهمیت آن در تاریخ ایران و جهان، مطالب گوناگونی را در اختیار ما گذاشته اند. هرودوت در کتاب تاریخش، در مورد این واقعه، مطالب بسیار مفصّل و جالبی را در اختیار ما گذاشته است. او در مورد این واقعه، مطالب بسیار مفصّل و جالبی را در اختیار ما گذاشته است.

هرودوت در کتاب تاریخش، در مورد این واقعه، مطالب بسیار مفصّل و جالبی را در اختیار ما گذاشته است. او در مورد این واقعه، مطالب بسیار مفصّل و جالبی را در اختیار ما گذاشته است. او در مورد این واقعه، مطالب بسیار مفصّل و جالبی را در اختیار ما گذاشته است.

هرودوت در کتاب تاریخش، در مورد این واقعه، مطالب بسیار مفصّل و جالبی را در اختیار ما گذاشته است. او در مورد این واقعه، مطالب بسیار مفصّل و جالبی را در اختیار ما گذاشته است. او در مورد این واقعه، مطالب بسیار مفصّل و جالبی را در اختیار ما گذاشته است.

۹ - هرودت ، بنقل از تاریخ ایران باستان ، جلد دوم ، صفحه ۱۴۹۳

دو فرمان تاریخی

از

محمد علی کریم زاده تبریزی

دو فرمان تاریخی

از

محمد علی کریم زاده تبریزی

= ۱ =

بسم الله تعالى شأنه العزيز

العزة لله

سجع مهر:

قرار در کف شاه زمانه فتحعلی گرفت خاتم شاهی ز قدرت از لی ۱۲۱۷

الملك الله تعالى حکم همایون شد آنکه دوحه حدیقه دولت و جهانداری و
ثمره شجره شوکت و کامکاری حسنعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس
بعواطف بی منتهای پادشاهی مقرر و مباهی بوده بدانند که در این وقت عالیجناب
مقدس الالقب فضیلت مآب سلاله السادات العظام آقا سید محمد خلف مرحوم
مغفور جنت مکان سید عبدالصمد بعرض واقفان حضور معدلت پناه رسانید
که اظهر توقع ارقام سلاطین ماضی که در دست دارد احدی بخلاف حکم
و حساب از قدیم الایام اباً عنجداً از عموم استصوابیان و عوارضات خصوصاً
چوپان بیگی و شکار و سرکار و پیشکش و آبخوار و علف خوار و سایر تکالیف ابنیه
بهر اسم و رسم معاف و مسلم و هر گز آبا و اجداد ایشان داخل آداب نه بوده اند لهذا
بآن فرزند سعادت مند امر و مقرر میشود نظر باینکه رعایت سلسله سادات منظور نظر

پادشاهی عالیجناب سید محمد و سایر منسوبان و متعلقان معظم الیه در هر جا و هر محل که خواهند بیلاق و قشلاق نمایند احدی متعرض و مزاحم ایشان نشده و آن فرزندان ارجمند بهمگی حکام و ضابطان وریش سفیدان و کدخدایان ایلات قدغن بلیغ و تآکیداً کید نمایند که بمضمون حکم قدر تو امان قضا نمون تخلف نورزیده و بهیچ وجه من الوجوه متعرض احوال ایشان نشده باشند بخلاف حکم و حساب و زیادتى و دست انداز و شلتاق مزاحم و متعرض احوال ایشان نگردیده گذارند که فراغ بال بدعا گوئی ذات اقدس وجود مقدس پادشاهی قیام و اقدام نمایند کلانتران و کدخدایان وریش سفیدان ایلات و غیره در هر باب به نحو مقدر معمول و متعرض احوال سلسله سادات عالی درجات نشوند و (عالیجناب معظم الیه راریش سفید طایفه مذکورہ نسلاً بعد نسل دانسته و در عهده شناسند . سنه ۱۲۱۸) (خط خود فتحعلیشاه)

= ۲ =

بسم الله تعالى شأنه العزيز

العزة لله

سجع مهر:

قرار در کف شاه زمانه فتحعلی گرفت خاتم شاهی ز قدرت از لی ۱۲۱۷
 الملك الله تعالى حکم همایون شد که فرزند مسعود محمد میرزا بعواطف
 مترادف خاطر پادشاهی قرین مفاخرت نامتناهی بوده بدانند که در این وقت
 عالیشان رفیع مکان عزت و سعادت نشان علی بیك بیات و عالیشان محمد علی -
 بیك و سایر ولدان مرحوم هاشم بیك معروض امنای دولت قاهره داشتند که
 املاکی که در قریه تفریجان میدارند میخواستند بفروشند لهذا این فرمان
 مبارک صادر و مقرر میشود که آن فرزندان قدغن نمایند که هر يك کس ملکی
 دارند بهر کس خواهند فروخته باشند احدی متعرض و مزاحم نشود و خود،
 ملك خود را بهر کس بخواهند بفروشند و هر کس از ایشان خواسته باشد
 بخرد یا ایشان بهر کس بخواهند بفروشند مانع نشوند .

تحریر آفی شهر رجب المرجب سنه ۱۲۴۰



کفر نوح محمد نورا ابو صف ترکوف ...
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم



به یک پاسته ...
به یک پاسته ...

در قسیر ...
در قسیر ...

در قسیر ...
در قسیر ...

در قسیر ...
در قسیر ...

سند شماره ۲

(اصل این سند به قطع ۴۲ × ۳۰ می باشد)

پیام مجله

مجدد بر سر تاریخ مقالات نوشته با تحقیق دست اول تاریخ مربوط به ایران و اسلام

مستند بر مدارک باشد با اقتباس و پیوسته از نگارنده که این محترم پذیرد

مسئولیت مندرجات مطالب مقالات مجدد با نویسنده مقالات است

چشم مطالب مقالات عقاید غیر نویسنده نگارنده است مجدد بر بیهوده تاریخ در مقابل

عقاید نویسنده نگارنده مسئولیت نخواهد داشت

مقاله در بدو نشر مجدد است مترجم و مترجم

مجدد در چاپ و یاد مقاله در بدو نشر مجدد است مترجم و مترجم

در ترتیب تقدم و تاخر مقالات جبر رعایت وضع مجدد و شکست چنانچه غیر وجود ندارد

فابویه در ایران

بقلم

سرتیپ محمود - کی

فابویه در ایران

مقدمه مترجم :

ژنرال شارل فابویه Fabvier در دهم دسامبر ۱۷۸۲ برابر با ۱۹ آذر ۱۱۶۱ خورشیدی در شهر پونتاموسون واقع در فرانسه متولد شده است پدر او در این شهر کوچک بشغل دادستانی و ریاست اداره آبها و جنگلها اشتغال داشته است.

هنگامیکه در سال ۱۷۸۹ آتش انقلاب فرانسه زبانه کشید پدر و مادر فابویه بجرم وفاداری تزلزل ناپذیر خود نسبت بر رژیم سلطنت بازداشت شده و بامر حکومت ترور در اعماق زندان جای گرفتند. شارل کوچک ضمن اینکه در تمام این مصائب و بلاها با پدر و مادر خود شریک بود معضداً تحت تأثیر جاذبه

بقلم

سریکس محقق فرانسوی

ترجمه

سرتیپ محمود . کی

۱- ژنرال فابویه از افسران فرانسویست که بادرجه ستوان یکمی در معیت ژنرال گاردان در سالهای ۱۲۲۲ و ۱۲۲۴ ه. ق. بایران آمدند و به تشکیل ارتش جدید ایران به سبک نظام اروپائی پرداختند و این مقاله بشرح حال او اختصاص دارد .

نیرومندی قرار گرفت که ملت فرانسه را بشکل سنگ خارائی يك پارچه و شکست ناپذیر در برابر اروپای متحد بپایداری و عرض اندام واداشته بود. بنابراین طبیعی بود که او بطور مقاومت ناپذیری بسوی حرفه نظامی گرایش یافته و مآلاً در سال ۱۸۰۲ بطرف دانشکده «پلی تکنیک» کشانیده شود.

فابویه جوان در سال ۱۸۰۴ با درجه ستوان دومی توپخانه دانشکده مزبور را بپایان رسانید و پس از شرکت در جنگهای اولیه دوران امپراطوری و ابراز رشادتهای فوق العاده در جنگهای «اولم» و «دیرن اشتین» و مفتخر شدن بدریافت نشان لژیون دونور در ماه مه ۱۸۰۷ مأموریت یافت که بژنرال سباستیانی سفیر فرانسه در استانبول به پیوندد. مأموریت او عبارت از کمک به سفیر فرانسه در پیاده کردن طرحهای وسیعی بود که او برای جلب قدرت نظامی ترکیه در جهت منافع فرانسه پی ریزی کرده بود.

هنگامیکه او در آخرین روزهای ژوئن ۱۸۰۷ (اوایل تیر ماه ۱۱۸۶) به قسطنطنیه رسید نبرد فریدلاند قدرت نظامی روسیه را درهم شکسته و عملیات ناپلئون علیه روسیه پایان یافته و صلح و آراش با امضای عهدنامه تیلسیت موقتاً پای در عرصه قاره اروپا نهاده بود.

درست در همین هنگام است که يك هیئت فرانسوی بربیاست ژنرال گاردان به قسطنطنیه میرسد این هیئت از طرف امپراطور مأموریت داشت که برای مجهز کردن ارتش ایران علیه انگلیسها بایران مسافرت کند. گاردان بیکنفر افسر توپخانه ورزیده و تحصیل کرده و فعال و با تجربه نیاز داشت و فابویه نیز با استفاده از موقعیت، داوطلبی خود را اعلام نمود و بلافاصله با قلبی سرشار از شوق و ذوق راه کشور افسانه ای شهرزاد را در پیش گرفت و اینک ما به ترجمه قسمتی از ماجرای زندگی و مأموریت فابویه که با تاریخ میهن ما ارتباط مییابد میپردازیم:

«اعلیحضرت پادشاه ایران مرا از ماهی بماء بالا برده اند»
از نامه فابویه به برادرش

در اواخر زمستان ۱۸۰۷-۱۸۰۶ برابر با ۱۱۸۵ خورشیدی فتحعلی شاه پادشاه ایران که از دوستان اران و تحسین کنندگان ناپلئون بود سفیری بفرانسه اعزام داشته بود که توانسته بود در قرار گاه امپراطور که در آن هنگام در اردو گاه « فین کن اشتاین » واقع در لهستان استقرار داشت بحضور ناپلئون باریابد. در عهدنامه ای که با این سفیر امضاء شد ماده ای وجود داشت که نمایشگر یکی از رویاهای دوردست ناپلئون بود و آن عبارت بود از اعزام یک نیروی نظامی مرکب از واحدهای زبده به آسیا و پیش راندن آن تا هندوستان و نابود کردن قدرت انگلستان در این کشور.

عین این ماده از این قرار است :

«اگر اعلیحضرت امپراطور فرانسویان مصمم بودند که بمنظور حمله بمتصرفات انگلیس در هندوستان نیروهائی را از طریق زمین بسوی آن کشور گسیل دارند اعلیحضرت شاهنشاه ایران بنام یک متحد وفادار و صمیمی اجازه عبور نیروهای مزبور را از خاک ایران صادر خواهند فرمود» .

اجرای احتمالی این ماده مستلزم آمادگی قبلی و تهیه مقدمات دقیق و حساب شده ای بود و بدین منظور بود که ناپلئون تصمیم گرفت که هیئتی را بریاست ژنرال گاردان بایران اعزام دارد امپراطور در دهم مه ۱۸۰۷ برابر با ۲۰ اردیبهشت ۱۱۸۶ دستورات مفصلی بر رئیس هیئت صادر نمود که نشان دهنده افکار و نیات باطنی اوست.

«امروز ایران بین روسیه و متصرفات آسیائی انگلستان تحت فشار قرار گرفته است هر قدر که دامنه این متصرفات بسوی مرزهای ایران گسترش یابد بهمان نسبت نیز این کشور باید از گسترشهای بعدی آن هراسناک و نگران باشد. اگر این کشور از هم اکنون اقدامات جدی برای مقابله با این

خطر بعمل نیاورد و با تسهیل عملیات نظامی ارتش فرانسه موجبات ایذاء انگلستان را فراهم نسازد طولی نخواهد کشید که کشور مزبور مانند شمال هندوستان بیک استان انگلیسی مبدل خواهد گردید .

فرانسه از دو نظر به ایران علاقمند است یکی بعنوان دشمن طبیعی روسیه و دیگری از نظر وسیله‌ای برای عبور احتمالی یک نیروی فرانسوی بطرف هندوستان .

ناپلئون میل داشت که گاردان هرچه زودتر خود را به ایران برساند ولی دشواریهایی حرکت او را بتأخیر انداخت بطوریکه او فقط توانست در ماه اوت ۱۸۰۷ خود را به قسطنطنیه برساند . و در این هنگام چون نبرد فریدلاند و عهدنامه تیلسیت روسیه را از گردونه خارج کرده بود لذا برای گاردان دیگر ادامه این مأموریت معنی وهدف واحدی بیش نداشت و آن جنگ و مبارزه با انگلستان بود .

ناپلئون در دستورات صادره خود تأکید کرده بود که وضع جغرافیائی و نقشه برداری « کشوری که در باره آن کمترین اطلاع مثبتی در دست نبود » عمیقاً و دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد او لزوم عضویت افسران مهندسی و توپخانه را در این میسیون صریحاً تأیید میکرد و نسبت باعمال و وظایف آنان چنین مقرر میداشت « این افسران باید بنحوی بکار برده شوند که بتوانند قدرت نظامی ایرانیها را در برابر روسها تا سرحد امکان بالا برده و آن را به نیروی وحشت آوری مبدل سازند . آنها باید به تجسس و تفحصات و شناسائیها و بالاخره یادداشت برداریهایی مبادرت نمایند که بسکمک آن بتوان از موانع موجود در این مسیر برای یک نیروی اعزامی و راهی را که برای رسیدن به هندوستان باید اختیار نمود بطور دقیق و روشن اطلاع حاصل نمود . »

بنابراین مأموریت و تلاشی که بعهد فابویه که ارشد افسران توپخانه هیئت اعزامی بود محول میگردد تقریباً روشن و آشکار بود . او در این

باره بیدر خود چنین مینویسد «چنین بنظر میرسد که سعی و تلاش فوق العاده‌ای در انتظارهاست. برای رسته توپخانه‌ها دو نفر بیشتر نیستیم که ارشد آن دو نفر هم منم تردیدی نیست که ما باید ساختن وسائل و آموزش دادن آن و مانور کردن و بالاخره سایر اعمال دیگر را انجام دهیم».

در دهم سپتامبر ۱۸۰۷ برابر با ۱۹ شهریور ۱۱۸۶ خورشیدی کاروان هیئت اعزامی بندر اسکوتاری واقع در کرانه آسیائی بسفر را ترك گفته و با گامهائی مصمم وارد آسیای صغیر شد. از اینجا تا طهران چهارصد و پنجاه فرسنگ فاصله است و در این خط‌خدا میدانند که چه موانع و دشواریهائی در راه میسیون وجود دارد. مسیری که در آن از جاده وپل اثری نیست و بعضی از روزها باید تا رسیدن بمنزلگاه جدید شانزده ساعت راه پیمائی کرد. به خستگیهای جسمانی زائیده از این راه پیمائیهای طولانی، برای فابویه فرسودگی فکری کارهائی که در پیش داشت اضافه میشد.

او بجای جغرافی‌دان و نقشه بردار و آمارگر در حین راه پیمائی مشغول ترصد و یادداشت برداری و نمره گذاری بود و بطور خستگی ناپذیری هر چه را که می‌دید بادقت تمام ترسیم میکرد و یا پس از يك عکس برداری دقیق مغزی مشاهدات خود را بر روی صفحه کاغذ پیاده مینمود و بدین طریق او به جمع آوری و تدوین یادداشت‌هائی موفق شد که براساس آن و برپایه اطلاعات و معلوماتی که در آن وجود داشت میسر بود هر نوع امکان لشکر کشی از این مسیر را بسوی هندوستان باآسانی طرحریزی نمود. موفقیت در گردآوری این مدارك جسم و جان فابویه را از شوق و ذوق سرشار و لبریز میکرد او خود را پیشرو قسمتی از ارتش فرانسه میدید که برای نابود کردن قدرت انگلیس در هندوستان بسوی آن شبه قاره در حال پیشروی است.

نکته دیگری که روح فابویه را از شادی و غرور آکنده مینمود حسن استقبالی بود که در تمام طول مسیر از میسیون اعزامی بعمل می‌آمد و این

احساسات دوستانه نمایشگر حیثیت روزافزون و نفوذ عمیقی بود که در اثر پیروزیهای متوالی چند سال اخیر ارتش فرانسه، در تمام جهان و حتی در دور-افتادهترین نقاط گیتی عاید کشور فرانسه شده بود.

بالاخره پس از قریب ۸۰ روز راه پیمائی و تحمل مصائب گوناگون کاروان در اواخر نوامبر ۱۷۰۷ برابر با دهه اول آذرماه ۱۱۸۶ خورشیدی بدر وازه های طهران رسید. همه تصور میکردند که پایان محرومیتها و خستگیهای این مسافرت فرا رسیده است ولی اشتباه میکردند زیرا پادشاه ایران با ورود و دخول فوری هیأت مزبور بداخل شهر طهران قویاً مخالفت میکرد.

چرا؟ دلیل این کار چه بود؟ آیا در عقاید و احساسات فتحعلی شاه نسبت بفرانسه دگرگونی و تغییری رخ داده بود؟ نه تنها اینطور نبود بلکه فتحعلی شاه همواره خود را دوست پابرجا و ثابت قدم فرانسه میدانست ولی اشکال کار در این بود که او به ستاره شناسی و رمل و اسطرلاب عقیده راسخی داشت و خورشید و ماه برای او عوامل و دست ابزارهایی بودند که او از طریق مشورت با آنها، سعد و نحس و شگون و یا بدیمنی اعمال و افعال و یا حوادث آینده را تعیین می نمود. و این بر اساس اعتقاد به تقارن ماه و خورشید بود که بر او مسلم گردید چنانچه هیئت فرانسوی قبل از ۴ دسامبر وارد طهران شود حادثه ای ناگوار و فاجعه ای جبران ناپذیر در انتظار آن خواهد بود. از اینقرار میسیون گاردان تا تاریخ مزبور در مقابل دروازه طهران متوقف ماند و اراده کواکب و اجرام فلکی آن را به توقف و میخکوب شدن در چند قدمی مقصد و ادار ساخت.

چاره ای جز تسلیم و تحمل این انتظار دردناک و مشقت بار نبود ولی در عوض روز ۴ دسامبر برابر با ۱۳ آذر ۱۱۸۶ ورود هیئت بطهران بطور خارج از انتظاری پیروزمندانه بود اهالی طهران با ازدحام و شور و شعف فوق العاده ای از نمایندگان فرانسه بگرمی استقبال نمودند و یکانی از سوار نظام سلطنتی

که بطرزی زیبا و درخشان آماده شده بود احترامات نظامی و بجای آورد و چند روز بعد نیز اعلیحضرت فتحعلیشاه شخصاً کلیه اعضای سفارت را بطور رسمی بحضور پذیرفت. درباره این شرفیابی فابویه چنین میگوید:

« شاه با وقار و متانت خاصی بر روی تخت سلطنت نشسته تمام اندام او در میان دریائی از جواهرات و احجار کریمه غرق شده بود بطوریکه حتی افسانه «چراغ شگفت آور» را نیز یارای برابری با آن نبود. تاج و بازوبند چپ او از نظر قیمت و بها قابل ارزیابی نبود. ریش او که زیباترین ریش ایران است تا به زنانوان او میرسید. دریای اورنگ سلطنت پسران او که «شاهزاده» نامیده میشوند صف کشیده بودند و بغیر از آنها بهیچ ایرانی دیگر اجازه حضور در تالار داده نشد و همه آنها در ده قدمی بیرون تالار و در باغ قصر سلطنتی در حالیکه دستها را در آستینهای خود فرو برده اند بصف ایستاده اند. و در همین نقطه است که تشریفات سلطنتی میسیون گاردان را مستقر ساخته و فقط بشخص ژنرال گاردان اجازه داده شد که به شاه نزدیک شود.»

در پایان شرفیابی فابویه در مقابل ژنرال ازیک چنین وضعی زبان بشکوه و شکایت گشود و نارضایتی قلبی خود را علناً با اطلاع او رسانید و چند نفر دیگر از رفقای او نیز صدای خود را با صدای وی درهم آمیختند و اظهار داشتند که آنها را که نمایندگان بزرگترین ارتشهای جهانند درست تحویل نگرفته اند و محلی که در آنجا قرار داشتند بهیچوجه شایسته شأن و مقام آنان نبود. ژنرال نیز که بانظر آنان هم عقیده بود فوراً بعرض شاه رسانید که «ناپلئون کبیر با افسران خود مانند رفقا و دوستان خود رفتار میکند نه مانند نوکران» و همان شب شاه باو اطلاع داد که در این باره سوء نیتی در کار نبوده و علت این امر جز بی اطلاعی مسئولین که محل استقرار هیئت را خوب انتخاب نکرده بودند دلیل دیگری نمیتواند داشته باشد.

در شرفیابی بعدی اعضای میسیون دریای اورنگ سلطنت و درست

روبروی شاهزادگان و پسران فتحعلیشاه قرارداد شده‌اند. شاه علناً خطاب به افسران فرانسوی چنین گفت که او همه آنها را مانند «پسران خودش» دوست دارد و الطاف و عنایات خود را با جملات و تعارفاتی لطیف ابراز مینمود و با اشاره به اتحاد و دوستی بین ایران و فرانسه تأکید کرد که «دو امپراطوری یکی بیش نیست» و ضمن سخنان خود از ناپلئون مانند یسک «برادر واقعی خود» یاد میکرد.

فتحعلیشاه سپس خطاب به اعضای میسیون اضافه نمود:

- از میان شما آنهایی که هم اکنون نشانه‌ها و علائمی از الطاف و عنایات برادر مرا دریافت کرده‌اند جزء اولین کسانی خواهند بود که مشمول توجهات و مراحم ملوکانه ما نیز قرار خواهند گرفت.

ستاره درخشان نشان لژیون دونور که بر سینه فابویه میدرخشید قبل از همه توجه شاه را جلب کرد و فتحعلیشاه او را از لطف و اعتماد مطلق خود برخوردار نمود. شاه پس از اینکه او را مورد الطاف مخصوص خود قرار داد مأموریت سنگین و بسیار مهم سازمان دادن به توپخانه ارتش ایران را بوی او گذار نمود و بوی دستور داد که بدین منظور باید با اختیارات تام باصفهان عزیمت نموده و در آنجا تمام نیازمندیهای اوچه از نظر انسانی و چه از نظر وسائل بوسیله مقامات مسئول در اختیار وی قرار داده خواهد شد و نیز افزود به پیروی از نیات «برادرش ناپلئون» در مورد پاداش دادن بخدمتگزاران، او نیز میل دارد فابویه را باعطای نشان خورشید درجه ۲ مفتخر کند.

در این باره فابویه ببرادرش چنین مینویسد:

«آیا میل داری که تورا از خبر بزرگی آگاه سازم؟ بلی من بدریافت نشان سلطنتی خورشید مفتخر شده‌ام. این نشان دارای سه درجه است و نشانی که بمن اعطا شده از نوع درجه دوم آن است یقین دارم که تونیز بنوبه خود نسبت باین موهبت بزرگ احساس افتخار خواهی کرد. باید بدانم که

اعلیحضرت برای تفهیم این نکته که من تاچه حد از الطاف و عنایات ایشان برخوردارم در فرمان خود چنین مقرر داشته‌اند. «میل داریم که شارل-فابویه را که پرتوی از باختراست و برای پرتوافشانی بخاور زمین آمده است با عنایات خاصه خود از ماهی به ماه برسائیم» فکر میکنم که اگر روزی افتخار دریافت نشان درجه ۱ نصیبم گردد پا را از اینهم فراتر نهاده و سر به آفتاب خواهم سائید.

ولی بهر حال فابویه بایستی با تلخکامی از فرازقله‌های ماه پائین آمده و در سطح حقایق تلخ و واقعیت‌های ناگوار کره‌خاک که در انتظار او میبود قرار میگرفت.

در کنار واقعیت‌های تلخ و یأس آور

فابویه از لحظه‌ای که برای عضویت میسیون گاردان تعیین و انتخاب شد نقشی را که قاعدتاً بایستی به‌عهده او واگذار میگردد پیش‌بینی میکرد. بنابراین او از همان ابتدای امر مسئله تجدید سازمان توپخانه ارتش ایران را طرح‌ریزی کرد. او حتی در این باره گزارشی به ژنرال پرنیتی Pernety رئیس ستاد توپخانه ارتش فرانسه ارسال نموده بود.

ولی مأموریتی که این افسر جوان در پیش داشت تجدید سازمان نبود بلکه ایجاد و خلق کردن يك «هستی» از «نیستی» بود.

در ارتش ایران عملات توپخانه‌ای وجود نداشت. جمع کل پرسنل آن بزحمت به ۱۵۰ نفر میرسید و از نظر جنگ افزار نیز جز چند لوله «زنبورک کوتا» که بر روی شتر حمل میشد (بهنگام اجرای تیرنیزاین حیوان بیچاره با خوابیدن بر روی زمین نقش قنناق را ایفا مینمود) اسلحه دیگری در اختیار نداشت. بغیر از این اسباب و آلات خیمه‌شب‌بازی فقط يك توپ بمعنی واقعی کلمه وجود داشت که آنرا نیز بهنگام جنگ ایران و روس از روسها بغنیمت گرفته بودند. روزی شاه هوس کرد که با این توپ هدفگیری و سپس تیراندازی کند و گلوله

نیز برسبیل اتفاق بههدف اصابت کرد از آنروز ببعده این توپ توجه خاص فتحعلیشاه را بخود جلب کرد بطوریکه بهنگام اعزام فابویه باصفهان مصراً باوسفارش کرد که ۵۰ لوله توپ دیگر همانند آن «توپ نمونه عزیز» برای او بسازد و توپچی جوان نیز در دادن جواب مثبت پیداشاه لحظه ای تردید نکرد. و با قبول این مأموریت او یکبار دیگر عملاً نشان داد که از شهادت اخلاقی و رشادت و اعتماد بنفس کامل برخوردار است.



در رسیدن باصفهان او خود را با نقصان کامل و سائل و فقدان مطلق ملزومات لازم مواجه دید. از ابزار کار و مواد اولیه و کارگرم تخصص و تکنیسین خبری نبود. حتی یکنفر عمده هم پیدا نشد که بتواند زیر بال او را گرفته و کمک مؤثری بوی ارزانی دارد. کوتاه سخن آنکه او از تمام اطراف و جوانب خود را در میان فنای مطلق محصور و با انواع و اقسام دشواریهای لاینحل روبرو میدید. آیامیبایست ناامید میشد. و با شانه خالی کردن از زیر بار تعهداتی که بعهد گرفته بود گریبان خود را از درگیری با حوادث و ماجراهای غیر قابل پیش بینی خلاص میکرد؟

هرگز! یأس و ناامیدی و شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت لغات و کلماتی بودند که روح فابویه از آنها بیگانه بود. درست در آنجائی که اگر کس دیگری بجای او بود دستخوش یأس و ناامیدی میگردد، بطوریکه خواهیم دید، او با هزینه کردن منبع پایان ناپذیری از نیروی ذاتی و سرسختی با مشکلات رام نشدنی خود پنجه در پنجه افکنده و مأموریت توانفرسا و درعین حال گمنام خود را که بحق لقب «مرد عمل» را با ارزانی داشت بیپایان رسانید. و این از طریق یک تلاش عظیم و فعالیت خستگی ناپذیر است که او بهدفعی که برای خود تعیین نموده بود بالاخره دسترسی یافت. ما بدون اینکه در جزئیات فنی و دشواریهای لاینحلی که او هر آن با آنها روبرو میشد وارد

شویم بفرست میتوانیم عظمت شگفت آور تلاشی را که او از جسم و جان خود برای وصول به هدف خویش هزینه کرده بود حدس بزنیم.

بطور مثال گفتیم که در اصفهان کارگر متخصص وجود نداشت ولی داروی این درد از نظر فابویه آسان بود و آن بعقیده او «عمل کردن» بود نه دست روی دست گذاشتن. بنابراین او با تحمل مشقات زیاد موفق شد که با توسل بمنابع انسانی محلی کارگرانی از حرفه‌های مختلف خراطی، نجاری، بنائی و آهنگری گرد آورد و بهمان اندازه که خود او با این حرفه‌های نا آشنا خو میگرفت سعی میکرد کارگران خود را نیز با آموزش لازم از تخصص و مهارت بیشتری برخوردار سازد و بدین طریق او موفق گردید گرداگرد خود دسته‌ای فعالی از دستیاران کار آزموده بوجود آورد که بکمک آنها و با استفاده از نبوغ خود و روح ابداع و اختراع، موفق شود که پس از هفته‌ها تلاش مستمر و پیگیر بالاخره «قالب گلی» اولین توپها را ساخته و ضمناً ساختن کوره‌های لازم برای ذوب برنز را بمایان رساند.

بالاخره آن لحظه دقیق و وحشت آور فرا رسید و آن هنگامی بود که میبایست زیر آب کوره‌ها را کشید تا برنز مذاب بتواند در قالب‌ها جریان یابد و برای اینکار میبایست که توپی مخرج کوره‌ها را بامیله‌ای فلزی بجلو راند و این عمل با توجه به جهش سریع فلز مذاب اقدام بسیار خطرناکی بود. در برابر این منظره وحشت آور همه کارگران پس میزدند و جا خالی میکردند. ولی طفره رفتن آنها برای فابویه اهمیتی نداشت زیرا او عملیات را به تنهایی انجام داد. او میله آهنی را بدست گرفت و با وارد آوردن چند ضربه چکش بر آن توپی زیر آب کوره را بجلو راند و بلافاصله فلز مذاب با سرعتی خارق العاده در جویهای کوچکی که بهمین منظور ساخته بودند جریان یافت. شدت جریان و حرارت حاصله از آن بحدی بود که فابویه از پشت بزمین افتاد و در اثر آتش گرفتن و شعله‌ور شدن مواد قابل اشتعال در جویها، بدن و دست‌های او اندکی دچار سوختگی گردید. او بلافاصله از

زمین برخاست و برای باز کردن زیر آبهای دیگر بسراغ سایر کوره‌ها رفت و پس از آن در حالیکه تمام ارکان بدنش بلرزه درآمده بود با چشمانی که برق خوشحالی از آنان میدرخشید سیلان و ریزش این فلز گرانبها را در قالب‌ها نظاره میکرد. کار گرانی که از شدت شوق و ذوق بهیجان آمده بودند از مردی که در آن لحظه برای آنها بصورت رب‌النوعی درآمده و سیل آتش را در گرداگرد خود بحرکت درآورده بود با فریادهای «بارک‌الله و ماشاءالله» استقبال کردند.



وامادشوارترین نکته این مسئله موضوع سوراخ کردن لوله‌های ریخته شده بود که برای اینکار وجود مته مخصوصی ضرورت داشت ولی از کجا؟ و چگونه بایستی چنین ابزاری را تهیه و فراهم کرد. شکی نبود که چنین ابزاری را از ابتدا تا انتها باید خلق کرد و از نیست بوجود آورد و عظمت این اقدام هنگامی آشکار میشود که ما بقصدان هر نوع وسیله در اصفهان آنروز توجه کنیم. ولی فابویه مرد دلسرد شدن و خود باختن در برابر دشواریها نبود او با وجود ناکامیها و شدائدی که در این راه وجود داشت همه نیروهای فکری و جسمانی خود را برای تحقق بخشیدن باین رؤیا بکار میبرد و اغلب تلاشها و جان‌کنندهای او باشکست و ناکامی روبرو میشد.

در نظر ایرانیان که حالا دیگر به ناتوانی او لبخند تمسخر میزدند او جز خدائی سرنگون شده و سقوط یافته بیش نبود!

فابویه در حالیکه دیر باوری و بد بینی مفرط اطرافیان خود را بهیچ می‌انگاشت در نهایت سرسختی و لجاجت بار دیگر بجنگ این مانع شکست ناپذیر رفت و بالاخره يك تنه بر آن پیروز شد ولی در گیرودار این جنگ بی‌امان پی بردن به واقعیتی تلخ سراپای وجود او را از تلخکامی و تنفر لبریز میساخت. او در مییافت که پاره‌ای از «حوادث» که غالباً موفقیت تلاشهای او

را در برابر خطر ناکامی و شکست قرار میداد جنبه عمدی داشته و خیانت زبردستان تحریک شده او در همه آنها دست اندرکار بوده است. ولی با قلبی جریحه‌دار دامنه تحقیقات خود را گسترش میداد و بالاخره باین نتیجه رسید که در داخل کارگران او «توطئه ننگینی» وجود دارد که سرنخ آن در دست مقامات دولتی اصفهان بوده است.



از بدو ورود به اصفهان فابویه نه تنها با انواع و اقسام موانع مادی برخورد کرده بود بلکه درعین حال همواره با کار شکنی‌ها و دشواری‌های روحی و معنوی نیز درگیر و مواجه بود. با توجه به اختیارات تامی که از طرف شاه باو داده شده بود مقامات رسمی اصفهان بظاهر از او حسن استقبال نموده و از هیچ نوع افراط در احترام و تکریم که از خصوصیات نزاکت و آداب معاشرت شرقی‌ها است نسبت باو فروگذار نکردند. و هر آن خوش-آیندترین جمالات و سکرآورترین تعارفات را در میان لبخندهائی مفتون-کننده نثار قدوم او مینمودند. ولی در آنسوی این لبخندها و تعارفات که فابویه هرگز در دام فریب آنها دچار نشد دنیائی از دروغ و ریاکاری و دشمنی ناجوانمردانه پنهان شده بود حرص و آرزو و طمع همه جا در برابر او دهان باز کرده بود. در اولین ماههای اقامت در اصفهان فابویه بعلت غیبت حاکم با جانشین او که کسی جز فرزندش عبدالله خان نبود سروکار داشت. فکر و اندیشه و هوش و حواس عبدالله خان فقط بدنبال این بود که به انواع و اقسام وسائل و لطائف الحیل از اتباع و زبردستان خود گوش‌بری کند و وقتی که میدید که پولی را که با این خون دل و از طریق اخاذی بدست می‌آورد باید در اجرای فرمان شاه بمصرف خرید وسائل و لوازم مورد نیاز فابویه برساند شکی نبود که در زیر پوششی از ریا و تملق کینه غیر قابل تسکین و آشتی ناپذیری را از او بدل میگرفت و بالنتیجه نسبت

بتقاضاهای فابویه همیشه يك نوع مقاومت مزورانه و ایراد گیریهای لنگ-کننده ابراز میداشت. این نوع کارشکنی های پنهنجانی و چوب لای چرخ گذاشتن ها که برای فابویه تازگی داشت جان او را بلب آورده بود و بالاخره او را تابدانجا کشانید که برای پیشبرد کار خود چندین بار با معاون حکومت در گیر نزاع و مجادله شد و صحنه های نامطلوبی را بوجود آورد.



در يك چنین محیط آکنده از دورویی و ریاکاری مضمئن کننده افسر جوان معهدنا تصور میکرد که در وجود اصلان خان فرمانده توپخانه ارتش ایران برای خود دوست یکدلی دست و پا کرده است. اصلان خان نسبت به فابویه از هیچ نوع مراقبت پزشکی و پرستاری خودداری نمیکرد و پاره ای از این اعمال او را که واقعاً خوشمزه است فابویه چنین بیان: میکند «اصلان خان بوسیله حجامت از من خون میگیرد و یا اینکه روزی ده دوازده بار نبض مرا میگیرد؛ هنگامیکه من سر برهنه راه میروم او مانند اشخاص کر فریاد میزند و بمن میگوید که وقتی که بیمار شدم آنوقت خواهم فهمید که باید مراقب تندرستی خود باشم. در این اواخر من یکی از ساعت های خود را به او هدیه کردم و او سوگند خورد که آنرا برای همیشه پیش خود نگهدارد. این مرد شجاع واقعاً دوست من است . . .»

در ماه مارس ۱۸۰۸ عقیده و نظر فابویه درباره اصلان خان در جمله کوتاه «دوست من» خلاصه میشود ولی يك ماه بعد هنگامیکه او برای پیدا کردن منشاء و ریشه این «توطئه مضمئن کننده» که در گرداگرد او در جریان بود به انجام تحقیقات متوسل شد باین نتیجه رسید که آتش این اسباب چینی در وهله اول از ناحیه معاون حکومت و پس از آن از جانب اصلان خان دامن زده میشد !!! با آگاهی از این ماجرا خشم و غضبی مشروع سراپای جسم و جان او را فرا گرفت. تأثر روحی او از این واقعه بحدی بود که ضمن نامه ای به

مادر خود چنین نوشت : « این راهزنان کار گران مرا با تنطیم و تهدید و ادا کرده اند که تمام تلاشهای خود را در مورد عدم موفقیت ما موریت من بکار برند. تمام این آتشها از گور معاون حاکم که مردی مزور و نابکار است و از ناحیه تنها کسی که من او را در ایران دوست خود میدانستم شعله ور میشود. او با خدعه و خیانتی بی نظیر مرا فریب داده و اغفال نموده است ولی او شاید بهای این نابکاری و تزویر خود را بقیمت جان و برباد دادن سرخویش بپردازد زیرا این موضوع را بعرض شاه که در این قبیل موارد فوق العاده بیرحم و سنگدل است رسانیده ام. »

پس از آگاهی از این ماجرای پس پرده ، فابویه بمنظور پیشگیری از هر نوع عملیات خرابکارانه به تشکیل يك سازمان اطلاعاتی در گرداگرد کارگاه خود مبادرت ورزید و بایک مراقبت دقیق و شبانه روزی هشیاری و آمادگی سازمان مزبور را شخصاً کنترل میکرد . با وجود این ، در کارگاه او يك نوع کارشکنی پنهانی جلب نظر مینمود و دستهایی نامرئی بوسائل مختلف منجمله از طریق نپرداختن کار مزد روزانه ، کار گران او را از گرداگرد او تارومار میکرد . بطوریکه طولی نکشید که برای فابویه امکان دیگری جز توسل به امکانات محدود خودش باقی نماند . و بالاخره روزی فرا رسید که برای او جز دو نفر کارگر که حقوق آنها را از جیب خود میپرداخت دستیار دیگری باقی نمانده است .

بكمك این دو یار وفادار و بدون کمترین تزلزل روحی ، او با دو برابر کردن سعی و تلاش خود به قالب ریزی شش توپ دیگر موفق شد و بدین طریق میخواست بمردم ثابت کند که کارشکنیها و محروم ساختن او از هر نوع تسهیلات و وسائل لازم و ابزار کار باز احدی را یارای درهم شکستن اراده او نیست. بنابراین او دستور داد که درهای کارگاه و زرادخانه او را بروی مردم بگشایند تا اهالی اصفهان بتوانند طرز کار او را با بازوان برهنه و سبطروی برای العین مشاهده کنند .

چندی بعد حاجی محمد حسین خان حاکم اصفهان از مسافرت خود بازگشت و بانظری مساعد بشکوهها و شکایات فابویه گوش فرا داد و طرزعمل و رفتار پسر خود، عبدالله خان را بشدت تقبیح نموده و ضمن پوزش طلبی از گذشته وعده داد که اهمال کاریهای گذشته را جبران نماید. او بابکار بردن کلمات زیبا و جملات پرطمطراق قلب فابویه را از وعده و وعیدهای امیدآفرین لبریز ساخت ولی در عمل این شخصیت گولزن و اغفالگر هم بیحالی و عدم تحرکی همانند پسرش عبدالله خان ابراز میداشت. فابویه که تصمیم گرفته بود که بیش از این خود را آلت تمسخر و وسیله ریشخند قرار ندهد فوراً بوسیله بهتری متوسل شد. او در حالیکه عنان سیل خروشان خشم و غضبی را که از مدتها پیش در سر تپای وجودش متراکم شده بود بیکباره رها کرد، بالحنی خشن و قاطع بحاج محمد حسین خان اطلاع داد که بدون فوت وقت بطهران خواهد رفت و با آگاه ساختن شاه از اخلاصها و کارشکنی هائی که در پیشرفت کار او صورت میگیرد صاعقه غضب و انتقام شاهنشاهی را بر سر مقامات مسئول اصفهان فرو خواهد آورد.

تیر فابویه بهدنی که مورد نظری بود آنرا اصابت کرد و خان در حالیکه متوحش و نگران شده بود باتوسل به «سلام وعلیک های» متملقانه فی الفور تمام وسائل کار لازم را جهت انجام مأموریت وی در اختیار فابویه گذاشت و چون شدت عمل و خشونت به نتیجه رسید، فابویه تصمیم گرفت که از آن بیعد در هر موقعیتی از این وسیله استثنائی استفاده نماید.

دراوت ۱۸۰۸ فابویه بشدت بیمار شد و این واقعه باتوجه به کار مداوم و فعالیت پی گیری که از نظر روحی و جسمی ابراز میداشت تعجبی نداشت. آنچه که در این بیماری مایه نگرانی فابویه میشد طرز درمان آن بود،

در این ماجرا اوبا دونفر معالج در گیر شده بود که یکی از آنها مبلغ فرانسوی بنام ژوزف ودیگری يك حکیم ایرانی بنام میرزا اسمعیل بود. ژوزف استفاده از لحاف و جوشانده گرم تجویز میکرد در حالیکه میرزا اسمعیل بلافاصله لحافها را بگوشه‌ای پرتاب کرده و نوشیدنی خنک و زیریخی تجویز مینمود. علاوه بر این پزشک ایرانی استعمال داروی عجیب و شگفت آوری را تجویز کرده بود و این دارو را در ساعات مختلف روز بمقتضای يك روش باور نکردنی به بیمار خود میخورانید. روش مزبور از این قرار بود که میرزا- اسمعیل که همیشه تسبیحی با خود به همراه داشت دفعتاً قسمتی از تسبیح را در میان دودست خود میگرفت و سپس دانه‌های واقع در این قسمت از تسبیح را میشمرد و بر حسب فرد یا زوج بودن دانه‌های تسبیح استعمال و خوردن دارو یا بلافاصله انجام میگرفت و یا بوقت دیگری موکول میشد.

شگفت آور این است که با وجود این بازی عجیب « طاق یا جفت » وضع مزاجی بیمار بیچاره رو بوخامت نگرائید و حتی فابویه به باز یافتن تندرستی خود توفیق یافت.

بمحض بهبودی فابویه با حرارت فوق العاده کار و کوشش توان فرسای خود را از سر گرفت و در اثر همین فعالیت‌ها بود که پیشرفت کار آهنگ سریعتری بخود گرفت و در پایان ماه نوامبر توانست ساختمان ۲۰ لوله توپ را با قنடاق و پیش قطار و پس قطار و سایر متعلقات مربوط بپایان برساند. بلافاصله دستور فرستادن تمام این وسائل بطهران را دریافت نمود. دادن دستور کاری ساده ولی اجرای آن باین آسانیه نبود. بیش از سیصد کیلومتر بخط مستقیم اصفهان را از طهران جدا میکرد و در طول این مسافت طولانی کمترین اثری از

جاده بچشم نمیخورد. پس چگونه باید این وسائل سنگین را از زمینهای ذوعارضه و دشوار گذرانیده و بطهران رسانید؟ برای حل این مسئله فقط يك راه حل وجود داشت و آن متوسل شدن به نیروی گاو بود که بسا نیروی انسانی کارگران و روستائیان اجیر باید تکمیل میگردد. در اتخاذ این رویه و راه حل فابویه فوراً تصمیم خود را اتخاذ نمود و در تحت همین شرایط دشوار بود که ستون توپخانه بسمت طهران حرکت نمود و ببهای خستگیها و دشواریها و ناملايمات طاقت فرسائی که حدس آن دشوار نیست پس از ۳۶ روز راه پیمائی مشقت بار بالاخره در ۳۱ دسامبر در وضعی که بهیچوجه پیروزمندانه نبود وارد طهران شد. در طهران از فابویه بسردی استقبال شد و علت این برخورد نامطلوب و استقبال سرد این بود که در پایتخت ایران باد سیاست تغییر جهت داده بود. زیرا در آن هنگام فرانسه بروسیه ای که ایران بحمايت و پشتیبانی ناپلئون در برابر آن امیدوار بود در حالت صلح و صفا بسر میبرد و بهمین دلیل بود که در درون فتحعلیشاه ناخشنودی و عدم رضایتی جوانه کرده بود که عمال انگلیس کمترین موقعیت بهره برداری از آنرا از دست ندادند.

خلاصه اینکه فابویه بیچاره همه جا با ترشروئی و قیافه های درهم مواجه می شد و بعوض قدردانی از فعالیتهای او آشکارا سعی میشد که دسترنج و تلاش او را بی اهمیت و پیش پا افتاده جلوه گر سازند. و حتی ببهانه آزمایش توپها تلاشهایی نسبت بخرابکاری در آنها بعمل آمد و بالاخره هم همه آنها را در مخازن لوازم اسقاطی جای دادند.

اشخاص مغرض و دارای سوء نظر بانداستن کمترین صلاحیت علمی و فنی از اظهار نظرهای بی مورد و انتقادات بی اساس خودداری نمیکردند. مثلا میگفتند که بر روی این توپها قطعه ای بنام مگسک نصب شده است و بنظر میرزا شفیع صدراعظم در این مگسک هم باید زائده ای بینی شکل باید وجود

داشته باشد و این ایراد مضحك را با فابویه در میان گذاشته و گفته بود:

– توپهای شما چگونه قادرند که بدون دماغ تیراندازی کنند؟

در برابر این سوال فابویه بالحنی خشک و قاطع جواب داد:

– از این لحاظ خاطر عالیجناب آسوده باشد زیرا برای تیراندازی با

توپ عامل اصلی و اجتناب ناپذیر دهان است نه دماغ.

و صدر اعظم با شنیدن این پاسخ بناچار لب از گفتار فرو بست.

فابویه بکلی از کوره بدر رفته بود زیرا از نظر فنی کسی اهمیت تلاش

او را درك نمی کرد و ضمناً از نظر مالی هم احدی در فکر پرداخت هزینه های

او نبود. او در این باره به برادرش چنین مینویسد: « چون حاکم اصفهان از

پرداخت مزد کارگران من خودداری نموده است لذا من با هزینه کردن مبلغ

چهار هزار فرانك از جیب خود سعادت ایجاديك زرادخانه زیبارا برای پادشاه

ایران بدست آورده ام! »

تمام این ناکامیها دست بدست هم داده و بغض و کینه قابل توجهی را در

اعماق قلب او بوجود آورد و آرزوها و رؤیاهای افسر جوان و پرحرارتی را

بر باد داده بود که چندی پیش بهنگام راه پیمائی بسوی ایران خود را در

نقش افتخار آمیز زنده کننده توپخانه ارتش ایران و راهنمای آگاه قسمتی

از ارتش فرانسه که میبایست مانند سیل بسوی هندوستان سرازیر شود میدید.

با وجود این، فابویه در اعماق وجدان خود معتقد بود که رنج و زحمت او

بی حاصل نبوده و باین نکته ایمان داشت که با سرمشقی که از قدرت کار و

انرژی بدیگران داده توانسته است به درخشش و پرتو افشانی افتخارات

فرانسه کمک کند.

در طهران نفوذ دولت انگلیس لحظه بلحظه افزایش می یافت و فتحعلیشاه هم در برابر این گسترش روزافزون قدرت بریتانیا رویه مساعدی اتخاذ کرده بود از این قرار طبیعی بود که اقامت میسیون نظامی فرانسوی در پایتخت ایران بیش از این موردی نمی داشت و بنابراین در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۸۰۹ برابر با ۲۴ بهمن ۱۱۸۷ ژنرال گاردان دستور حرکت هیئت را صادر نمود. اتخاذ این تصمیم موجبات خوشوقتی فابویه را فراهم نمود. او از ترك کردن کشوری که در آن جز اندوه و تلخکامی چیز دیگری نپسندیده بود تأسفی بدل نداشت. مضافاً بر اینکه درد دوری از وطن هم سرپای وجود او را فرا گرفته بود و پس از چهار سال دوری و غربت میل مفرطی او را بکانون خانوادگی و لرن زیبایش میکشاند.

فابویه در پایان کار خود پس از يك سفر اکتشافی بکردستان ایران را ترك گفت و پس از عبور از تفلیس و قفقاز راه فرانسه را درپیش گرفت.

سرزمین قفقاز و مردم آن :

کوبانها ، سکاها ، آسها ، آلانها ، سرمدها ، ماساژتها ، هونها ،

خزران ، چیچن ها ، اینگوشها ، قبیچاقها ، ائورسها ،

سیراک ها ، تاتارها

پایان هزاره دویم پیش از میلاد
و آغاز هزاره یکم دوران
شکوفان عهد مفرغ در سرزمین
قفقاز است . مهمترین آثار این
عهد در گورهای کوبان^۱
بدست آمده . کوبان در دامنه
شمالی کوههای مرکزی قفقاز
واقع است . به سبب اشیاء
بسیاری که در این ناحیه بدست
آمده تمدن آن عصر سرزمین
نامبرده را تمدن کوبان
نامیده اند . دارندگان این تمدن
قبایل محلی آن سرزمین
بودند .

در سده های هفتم تا یکم پیش
از میلاد در تمدن این سرزمین
پیشرفتهای فراوان حاصل شد .
بیشتر پدیده های متعلق به تمدن

بقلم :

مجید یکتائی

1 — Koban سرزمین کوبان سرزمینی است که در آن آثار اقوام ایرانی بسیار پیدا شده است .

کوبان ازسده های هفتم تاچهارم پیش از میلاد در کوههای سرزمین آسها (چمی ، گالیات ، کامونت و کومبولتا) و حدود مزدوک^۲ و لادی قفقاز (اورجنیگیدزه) و ایستگاه زمیسکی^۳ بدست آمد . از گورهای کوبان مقدار زیادی اشیاء مفرغی و اسلحه پیدا شده است .

تمدن کوبان در تمدن دیگر قبایل قفقاز اثر فراوان بر جا گذاشته و نمونه هائی از هنر کوبانها تا کنون نیز موجود است اثرهای آن در نقش و نگارهای آسها بسیار دیده میشود .

تمدن عهد مفرغ کوبان حدود سده هشتم پیش از میلاد رو بزوال رفت و این دوره همزمان از هم پاشیدگی اجتماع اولیه در آن سرزمین بود . ازسده هفتم پیش از میلاد در قفقاز شمالی آهن جایگزین مفرغ گردید و سبب تسهیل کار مردم آن سامان و افزایش تولید و بهره برداری در کشاورزی و جنگجویی شد .

پیدایش سکاها در سرزمین قفقاز

نخست جایگاه سکاها ، آلانها ، سرمد (سرمت) ها در دامنه های شمالی کوه های قفقاز و جلگه های او کراین بوده است . سده هشتم پیش از میلاد سکاها بکرانه های شمالی دریای سیاه آمدند . گروهی از آنان به قفقاز شمالی راه یافتند . زبان ، آداب و رسوم و تمدن آنان از زبان و سنن و تمدن دیگر مردم قفقاز متمایز بود . سکاها در دشتهای بصورت کوچ نشینی میزیستند و به گله داری میپرداختند . کار آنان چوپانی و پرورش گاو و گوسفند و اسب و کوچ نشینی بود . سکیان مردمی جنگجو بودند و اغلب بسرزمینهای گرجستان و آران و آذربایجان حمله ور میشدند . کوتاهترین راه آنان جهت حمله بجنوب قفقاز ، کناره های جنوبی دریای مازندران و دشت اترک و اوردونا بود .

2 — Mozdouk

3 — Zmeyskiy

سکاهها بسا کوبانها بر خوردهائی حاصل نمودند. سکاهها به استفاده از چراگاههای قفقاز و راههای آنجا علاقه مند بودند. بدین جهت روابط سکاهها با قبایل محلی توأم با برخورد های شدید بوده است. قبایل کوبان بتدریج با سکاهها درهم آمیختند. واژه هائیکه از زبان سکاهها بجامانده نمودار شباهت فراوان زبانهای سکائی و آسی است که هر دو از گروه زبانهای ایرانی بشمار است.

زندگی کوبانها و سکاهها در یکدیگر اثر متقابل برجسا گذارد و ازین آمیختگی تمدن کوچک نوینی پدید آمد که در تمدن دیگر مردم قفقاز شمالی اثر بسیار داشت و لسی بطور کلی قبایل قفقاز مردمی جنگجو بوده اند زیرا زندگی کوه نشینی و هجوم قبایل مختلف یکی پس از دیگری و مرزهای شمالی ایران اقتضا میکرد که آنها مردمی جنگجو باشند.

نمونه هایی از این تمدن در گورکانه های ده چیکولا نزدیک مزدوک و دیگر سرزمینها و سرزمین آسها بدست آمده است.

نوشته اند در سده ششم پیش از میلاد سکاهها بسرزمین آران و آذربایجان رو آوردند در کتاب هنسوب به هرودت آمده است که سکاهها از گذرگاه دربند گذشته بسرزمینهای جنوبی و کشور ماد تاختند.

هرودت عقیده دارد سکاهها از شمال قفقاز روبه جنوب آوردند و کتزیاس عقیده دارد سکاهها از خراسان و طبرستان از راه کناره دریای مازندران به آذربایجان و آران رخنه کردند.

دروقیاس آخرزندگانی کوروش بزرگ از درگیری اوباسکاهها و خواستگاری از هملکه ماساژت ها سخن رفته است. برخی عقیده دارند کوروش بزرگ در جنگ با سکاهها کشته شد و برخی دیگر چون «بروسوس» نوشته اند کوروش در جنگ با دهاء کشته شده است.

در سده سوم تا یکم پیش از میلاد نخستین بار نام سرمدها با سکاها همراه آمده است که در پدید آوردن حکومت آنها همکاری داشتند.

سرمدها بچند قبیله بخش میشدند و پیش از آمدن به غرب در دشتهای میان رود دون^۵ و جنوب اورال میزیستند. سرمدها از بستگان و خویشاوندان سکاها بودند در باره نام سرمدها که در میان آسکانیز سرمد نامگذاری میکنند مورخان غربی با شتاب سرمت نوشته اند.

در سده سوم پیش از میلاد سکاها رو به ضعف نهادند و فرمانروائی شمال قفقاز بدست قبایل سرمدها - سیراکها^۶ و آئورسها^۷ افتاد.

بنابر نوشته استرابون منطقه سیراکها از دریای آزوف تا دامنههای شمالی جبال قفقاز و سرزمین آئورسها از دن تا دریای سیاه بود.

سرمدها با شاهی بسپور^۸ روابط سیاسی و اقتصادی نزدیک داشتند و کنترل راه بازرگانی شرق به اروپا در دست آنان بود.

آلانها در سده یکم تا پنجم میلادی - در نیمه اول سده یکم پیش از میلاد

آلانها از دامنه شمالی قفقاز بمرزهای شمالی اشکانیان تاختند فرهاد سوم پادشاه اشکانی بسر کوبی آنها شتافت و آنان را مطیع ساخت آریان به جنگ آلانها اشاره کرده است. در زمان ارد پادشاه دیگر اشکانی دیده میشود آلانها و سکاها و سرمدها (سارمات) در جنگ همراه پادشاه اشکانی بوده اند. بار دیگر در زمان بلاش اول اشکانی در سال ۷۵ میلادی آلانها گرجیها را که نگهبان داریال بودند همدست کرده بآرمستان و آران و آذربایجان تاختند و این سرزمینها دستخوش تاراج و غارت شد. بلاش پادشاه اشکانی نتوانست از آن جلوگیری نماید سه سال تمام آرمستان و آران مورد تاخت و تاز آلانها بود فلاویوس مورخ یهود در کتاب هفتم فصل ۷ بند ۲ باین واقعه اشاره کرده است. از پایان سده یکم پیش از میلاد در جنوب شرقی اروپا نفوذ سیاسی قبایل

5 - Don

6 - Sirak

7 - Aors

8 - Bospor

نیرومند آلان افزایش یافت. آمین مارسلین مورخ رومی در سده چهارم میلادی آلانها را مردمی بلند قامت، جنگجو، خشن و چالاک نامیده است. آلانها مخلوطی از سرمدها و ائورسها بودند که در ساحل شمالی دریای مازندران میزیستند. در ماخذ چینی ائورسها را یانتسای^۹ نامیده اند. بطلمیوس جغرافی‌نگار که خواسته است ارتباط نزدیک آلانها و ائورسها را خاطر نشان سازد آنرا آلانوئورسها^{۱۰} نامیده است.

مورخان پیشین قرابت و نزدیکی آلانها و سکاها را خاطر نشان ساخته اند. یوسف فلاوی (فلاویوس) مورخ یهودی سده یکم میلادی نوشته است: «قبایل آلان بخشی از سکاها هستند که در اطراف تانائید^{۱۱} (دن) و دریاچه متوئید^{۱۲} (دریای آزوف) سکونت دارند». لوکیان ساموسی مورخ دیگر عهد باستان می نویسد که آلانها «از نظر گویش به سکاها نزدیکند» گاه آلانها را آلان-سکائی^{۱۳} نیز نامیده اند.

رالین سن نوشته است: «آلانها از سکاها بوده و در کنار دریای آرف میزیستند».

آلانها و ائورسها ضمن پیکارهایی بابرخی قبایل سکائی و سرمدها (سرمتها) آنرا تابع خود ساختند و بعدها همگی به یک نام آلانها که در میان قبایل نامبرده از همه نیرومندتر بودند نامیده شدند^{۱۴} در نخستین سده های میلادی آلانها در بخش سفلی رود ولگا و کرانه های دن و قفقاز شمالی میزیستند. آلانها در میان مردم اروپا و آسیا بنامهای (آسها، اوسها، اوستها، ایرونیهها) مشهور بودند. همه این نامها متعلق به یک مردم است و آن آلانها هستند که پیشینیان آسهای کنونی بشمار می آیند. وقتی در کتیبه های گرجی از اوس (OS)

9 -- Yantsay 10 -- Alanoors 11 -- Tanaïd 12 -- Metoid

۱۳ - ما میدانیم که آل وال بزبانهای ایرانی بمعنی کوهست و آلانها بمعنی کوهستانی

است و شاید منظور سکاها کوهستانی بوده باشد.

۱۴ - آلانها و آلبان هر دو نام فارسی است بمعنی کوهبان یا کوهستانی است.

یا اوسها (OVS) سخن رفته منظور آلانها بوده است. در تاریخهای ارمنی نیز چنین آمده است. موسی خورنی از حمله گرجیان که بهمراهی آلانها بهنگام فرمانروائی اردشیر به ارمنستان (۸۷ تا ۱۰۳ میلادی) صورت گرفته یاد کرده است. درمآخذ گرجی در این باره نوشته‌هایی هست که در آن متحدان گرجی را اوس نامیده است. بدین روال واژه اوس درمآخذ گرجی همانند واژه آلان درمآخذ ارمنی است. گاه آلانها را نویسندگان روس و غرب آلبان نیز گفته‌اند نام آلبان نیز مانند آلان از زبانهای ایرانی گرفته شده و بمعنی کوهبان است. کدرین^{۱۵} مورخ رومی سده یازدهم میلادی نوشته است که آلداهمسر بیوه گریگوری شاه آبخاز «از دودمان آلانها» بود. درمآخذ گرجی همین‌بانو را «دختر شاه اوس» نامیده‌اند. گذرگاه داریال درمآخذ گرجی به گذرگاه آسها و درمآخذ ایرانی و اسلامی به «دربند آلان» معروف است.

داریال یا داریالان بزبان پارسی همان «در آل» یا «در آلان» است یعنی دربند کوهستانی یا گذرگاه کوهی.

تاکنون واژه‌ها و جمله‌های جداگانه‌ای از زبان آلانها بجا مانده که نشانه نزدیکی آن با زبان آسها است که هر دو از زبانهای ایرانی است. از داستانهای باستان‌چنین برمی‌آید که عقاید مذهبی آلانها و آسها نیز یکی بوده و عقاید زرتشتی و مهری در میان آنها ریشه داشته است و در سده هفتم میلادی دین مسیح در میان آنها رسوخ پیدا کرد.

آگهی‌های مربوط به روابط آلانها با دیگر اقوام همسایه در فاصله سده‌های ۱-۵ میلادی بسیار مشوش و آشفته است. ولی مآخذ موجود نشان میدهد که آلانها چندبار از طریق گردنه‌های قفقاز به جنوب رو آورده‌اند آلانها برای گرجستان، ارمنستان، ماد و آسیای کوچک خطری بشمار می‌آمدند. نخستین آگهی درباره حمله آلانها از سده یکم میلادی است. آلانها به غرب و ناحیه دانوب و مرزهای امپراطوری روم نیز حمله ور شدند و دیرگاهی خود از زمان

ساسانیان مرزبانان شمالی ایران در داریال بوده‌اند و گاه از آنان سربازان و نگهبانان اجیر گرفته می‌شده است .

حمله هونها به آلان

هونها از دوران باستان در آسیای میانه در همسایگی چین زندگانی ایلی و چادرنشینی داشتند . برخی از قبایل هون در نتیجه فشار دیگر قبایل به غرب روی آوردند . اواسط سده چهارم میلادی هونها به مرزهای شرقی آلان نزدیک شدند . آنها از رودهای اورال و ولگا گذشتند و به اراضی آلان حمله‌ور شدند و این تاخت و تاز برای مردم آلان عواقب بسیار بدی در برداشت . هونها بر سر راه خود همه چیز را به آتش کشیدند و هر کسی را که در برابر آنان مقاومت میکرد نابود می‌ساختند . آلانهائی که در حوالی دن سکنی داشتند در برابر هونها پایداری کردند و این پافشاری بنا بودی آنها کشید . چون در این زمان دیوار داریال و دربند و دژهای آن بوسیله ساسانیان بر پا استوار گشته بود هونها نتوانستند بققاز و سرزمینهای جنوبی راه یابند و روبه غرب نهادند . و در هجوم آنان به غرب که به سال ۳۷۱ میلادی رخ داد گروهی از آلانهام شرت داشتند . آلانهائی که با هونها به غرب رفته بودند دیگر باز نگشتند و پس از استحکاماتی که قباد و انوشیروان در قفقاز ساخته‌اند و پس از سده هفتم به بعد نیز خبری از آنان باقی نمانده است .

در نواحی که آلانهائی زیستند در کناره‌های وسطای دانوب ، هالی و افریقای شمالی گورهائی کشف شده است که اشیاء آنها نشان میدهد متعلق به آلانهائی کریمه و قفقاز بوده است . بسیاری از آلانهائی پس از هجوم هونها به دامنه‌های جنوبی کوههای قفقاز سرازیر شدند . مورخان روسی نوشته‌اند اینها پیشینیان مردم آسهای جنوبی بودند .

۱ - آلانهائی در سده‌های پنجم و هشتم میلادی

در فاصله سده‌های پنجم و هشتم میلادی آلانهائی اراضی وسیعی از قفقاز

شمالی را در تصرف داشتند. سرزمین آنها از دامنه‌های شمالی سلسله جبال بزرگ قفقاز تا مسیر سفلی رود دن و کرانه دریای آزوف کشیده شده بود. از پایان سده پنجم میلادی تا اواسط سده هفتم با «بلغارستان بزرگ» که تا حوزه دریای آزوف امتداد داشت هم‌مرز شدند. گمان می‌رود (بلغارهای سیاه) یا (بالکارها) همان تیره‌ای باشند که اکنون در شمال کوه‌های قفقاز زندگی میکنند و جمهوری آنان بنام جمهوری خودمختار کاباردینوبالکار نامیده میشود.

جمهوری کاباردینوبالکار از دو قوم کاباردا و بالکار ترکیب یافته است ایندو قوم از یکدیگر جدا و متمایزند.

در دهه هشتم سده ششم خاقانهای ترک آسیای میانه به آلانها حمله‌ور شدند. و بخش قفقاز شمالی از سرزمین آلانها وابسته آنان گردید. ولی این وابستگی کوتاه مدت بود. در پایان سده ششم و آغاز سده هفتم حکومت خاقانی ترک از هم پاشیده شد.

در سده هفتم پس از پاشیدگی «بلغارستان بزرگ» خاقانهای خزر با آلانها هم‌مرز شدند.

این عوامل نشانه آنستکه مرزهای شمالی آلان ناپایدار و همواره دستخوش دگرگونی و تاخت و تاز قبایل بود. از سوی غرب آلان با کاسوگامی (کاباردینها) و بلغارهای سیاه (بالکارها) هم‌مرز بودند.

آلانها از جنوب نیز با گرجستان هم‌مرز بودند. در شرق آلانها با سرزمین چین و اینگوش (اینقوش) و قبایل داغستان هم‌مرز بودند.

اشتغال آلانها مرزبانی و نگهبانی دربنداریال و گذرگاههای کوهستان شمالی قفقاز بود و بیشتر سپاهیگری و اندکی هم بدام‌داری و کشاورزی اشتغال داشتند گذشته از آن آلانها اندکی پیشه‌وری و داد و ستدهای کوچک داشتند. داد و ستد آلانها بیشتر با ایرانیان و مردم قفقاز مانند گرجیها و آرانها و دیگر اقوام وملتها بود. اشیائی که از زیر خاک بیرون آمده، از جمله

زینت آلات و سکه‌ها و جنگ افزارهای ایرانی و روم شرقی و پارچه‌های ابریشمی و غیره گواه این مدعا است .

در سده هشتم میلادی پس از برافتادن شاهنشاهی ساسانی در سرزمین قفقاز نیز اغتشاشهایی پدید آمد و پیدایش دولت آلان‌ها آغاز گردید که ابتدا به شکل اتحاد قبایل بود . تئوفان مورخ بیزانسی (۷۰۹ میلادی) در آثار خود از شاه آلان بنام ایتاز^{۱۶} یاد کرده است که بتحریک دولت بیزانس به آبخاز^{۱۷} حمله ور گشت .

آلانها در سده‌های نهم تا یازدهم میلادی

در این دوره سرزمین آلانها کوچکتر شد سرزمینهایی را در مرزهای شمالی آلانها از دست دادند و بخش بزرگی از دشتهای شمالی آلانها را خاقانهای خزر متصرف شدند. بخشهای شرقی و غربی و جنوبی نیز دستخوش دگر گونیهای گشت ولی این دگر گونیها چندان قابل ملاحظه نبود .

در این زمان پیشه و صنعت در میان آلانها بسط و توسعه یافت. آلانها مانند گذشته با ایران و گرجستان و روم شرقی و کشورهای نزدیک و همسایه به داد و ستد میپرداختند .

از زمان فرمانروایی آلانها نوشته خطی نمانده است ولی آنها مردمی جنگجو و نگهبانان گذر گاه‌های کوهستانی قفقاز بوده اند . مسعودی در نوشته‌های خود از شماره لشکریان آلان سخن رانده است در نوشته‌های گرجی نیز از شاهان و سپاهیان آلان در سده‌های یازدهم تا سیزدهم یاد شده است .

آلانها در سده‌های دوازدهم و سیزدهم میلادی

سرزمین آلانها در آغاز سده ۱۲ میلادی - سرزمین آلانها در پایان سده ۱۱ و آغاز سده ۱۲ سرزمینی بود وسیع در شمال قفقاز . مرزهای سرزمین

۱۶ - Itaz

۱۷ - آبخاز را در متون اسلامی انجاز نیز نوشته‌اند

آلانها بیشتر از شمال مورد تهدید هونها، روسها، خزران و قبایل ترك بود. پس از انهدام خزران در سده دهم میلادی مرزهای شمالی آلان باز از جانب شمال پیش رفت و به کرانه های دریای آزوف و دشتهای دن و بخش سفلائی رود ولگا رسید. و بخشی از سرزمین شمالی آنها در این زمان در مجاورت دولتهای ملوک الطوائفی قبایل روس قرار گرفت.

در سده یازدهم میلادی قبچاقها در دشتهای شمال قفقاز پدیدار شدند و آلانها را زیر فشار گذاردند.

افزار و وسایل کار آلانها در این دوره تبر، خنجر، پیکان، شمشیر، چاقو، داس، سوزنهای برنزی، قیچی، و غیره بود ساختمان این اشیاء بمراتب بهتر از اشیاء متعلق به سده های پیشین بوده است. آلانها در تهیه زیور نه تنها از آهن و مس بلکه از نقره و طلا نیز استفاده میکردند. این امر نشانه آنستکه آلانها در کار کردن با فلز گامهایی فراتر نهاده بودند ازین جهت هنرهای دستی آنها بویژه طلا و نقره و فلزات شباهتی با آثار سکاها دارد.

تاخت و تاز مغولها و تاتارها بقفقاز

در سال ۱۲۲۲ میلادی مغولها و تاتارها از طریق گذر گاه در بند به سرزمین آلانها درآمدند. یکی از علل شکست آلانها خیانت متحدانشان (قبچاقها) بود که تطمیع شده در مقابل وعده پول و پوشاک اتحاد خود را با آنها بهم زدند. مغولها و تاتارها بسیاری از آلانها را به اسارت گرفتند و به اراضی شمالی فرستادند در سال ۱۲۲۳ میلادی در کنار رود کالکی پیکار بزرگی میان مغولها و تاتارها از یکسو و قبایل روس از دگرسودر گرفت. در این پیکار مغولها و تاتارها پیروز شدند.

در آن زمان میان فرمانروایان و سران روس اتحادی وجود نداشت. پس از این پیکار مغولها و تاتارها بر سر زمین های پشت کوه های قفقاز نیز دست یافتند.

در سال ۱۲۳۹ میلادی مغولها و تاتارها با شکست فرمانروایان و لنگا- کامای بلغار و چند فرمانروای روس دوباره بسوی سرزمین آلان سرزیر شدند و آن سرزمین را از مردم خالی ساختند و کشتار عظیمی براه انداختند.

دوران اسارت متمادی قفقاز شمالی از جمله آلان از سوی مغولها و تاتارها آغاز گشت. مغولها مردم قفقاز را به سپاهیگری واداشتند و اندوخته و دسترنج و خانه و زندگی آنها دستخوش غارت و چپاول گردید.

آلانها که بدلیبری و جنگجویی معروف هستند در برابر مهاجمان بیگانه سخت پایداری کردند. ولی تنها بخش کوهستانی آلان توانست استقلال خود را محفوظ دارد و سرزمین آلانهای ساکن دشتهادر اشغال مغول و تاتارها در آمدند. مغولها و تاتارها چندین بار به آلانهای ساکن کوهستان نیز حمله ور شدند اما بر آنها دست نیافتند.

بیشتر خانهای آلان به حاکمیت مغولان گردن نهادند و آنها گروهی از آلانها و آسها را به مغولستان و بسیاری را به کریمه، مولداوی و عدهای را نیز به مجارستان و بالکان کوچ دادند. باین وصف در کوهها و دشتهای مرکزی قفقاز شمالی عده ناچیزی از آلانها و آسها باقی ماندند.

در پایان سده چهاردهم میلادی و آغاز سده پانزدهم سرزمین آلانها میدان پیکارهای خونین میان لشگریان خان «قزل اردا» و لشگریان تیمور قرار گرفت. در سال ۱۳۹۵ میلادی در اراضی آلان در ناحیه جولات پائین پیکار شدیدی میان سپاهیان تیمور و لشگریان توختامیش در گرفت که در آن نبرد تیمور پیروز شد.

سپاهیان تیموری پس از تصرف سرای که پایتخت قزل اردا بود و انهدام لشگریان آزوف به سمت جنوب و ناحیه شمال غربی قفقاز تاختند. این لشکر- کشی سبب تجزیه سرزمین آلان گشت. در آغاز سده پانزدهم میلادی سپاهیان

تیمور پس از کشتار مهیب در گرجستان باز به سرزمین آلانها تاختند و آنرا مورد نهب و غارت و کشتار شدید قرار دادند.

اندک گروهی از آلانها که توانستند از حمله سپاهیان تیمور جان سالم بدر برند با دشواری تمام خود را به نواحی سخت گذر کوهستانی کشاندند و در آنجا بزندگی دشوار خود ادامه دادند. ازین پس کشاورزی و صنعت و بازرگانی آلانها دستخوش انحطاط و انهدام گشت. بسیاری از آثار فرهنگی این سرزمین ویران گشت و سرزمین آلانها بسیار کوچک شد. سرزمین آلان در پایان سده پانزدهم بطور کلی به چهار دره: دیگورا، کورتاتین، آلگیروتا گائور محدود می شد.

در زمان صفویان در قفقاز و سرزمین آلانها امنیت و آرامشی پیدا شد در اواخر صفوی بواسطه جنگهای ایران و عثمانی چندبار عثمانیها و پس از آن روسها به سرزمین آلانها^{۱۸} و قفقاز راه یافتند تا در زمان نادرشاه که جنگهای داغستان پیش آمد و مدتی در آن سرزمین نیز وضع آرام نبود در دوره آقامحمدخان و آغاز قاجار نیز تا زمان جنگهای ایران و روس گرجستان و مناطق شمالی آن از حکومت مرکزی پیروی میکرد. وقایع بعد از پیمان ترکمان چای نیازمند پژوهش دیگری است.

۱۸- گذشته از معنی ال و آل که گفته شد بمعنی کوه است واژه آلان گشته ای است از واژه آران و واژه اران گشته ایست از واژه آران که بفارسی میانه تغییر شکل داده است.

گئوماتای مغ

بقلم

محمد جواد مشکور

دکتر تاریخ

گئوماتای مغ

نوشته :

محمد جواد مشکور

(دکتر تاریخ)

منابع اصلی در بساره گئوماتای مغ وزند گینامه او از چهار منبع تجاوز نمیکند و آنها ، نخست سنگنبشته‌ی داریوش در بیستون و دو دیگر روایت‌های هرودوت، و کتزیاس مورخان مشهور یونان قدیم و چهارم ، روایت یوستی نوس مورخ معروف رومی است.

اینک به ذکر هر یک از این روایتها پرداخته ، و سپس در بساره این شخصیت تاریخی بتفصیل بحث خواهیم کرد .

۹- نوشته داریوش در سنگنبشته‌ی بیستون

داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی در ستون اول سنگنبشته‌ی بیستون

از بند ۱۰ تا ۱۴ ، درباره‌ی گئوماتای^۱ مغ چنین مینویسد :

بند ۱۰ - گوید داریوش شاه ، این است کرده من : پس از آنکه شاه

شدم . کمبوجیه نام ، پور کورش ، از خاندان ما ، هم او که در اینجا شاه

1- Gaumata

میبود، آن کمبوجیه را برادری بود بردیه^۲ نام، هم مادروهم پدر کمبوجیه. سپس، کمبوجیه آن بردیه را کشت. پس از آنکه کمبوجیه، بردیه را کشت، مردم آگاه نبودند که بردیه کشته شده است: سپس، کمبوجیه به مصر رفت. چون کمبوجیه به مصر رفت آننگه، مردم از او آریفته (دل زده) شدند. دروغ در بوم بسیار شد. هم در پارس، هم در ماد، هم در دیگر بومها.

بند ۱۱ - گوید داریوش شاه، سپس مردی بود مغ، گئوماته نام که از پیشیائووادا^۳، از کوهی، ار کدریش^۴ نام، از آنجای برآمد. از ماه و یخنه^۵ چهارده روز گذشته بود. آنگاه که او بر افتاد اینسان بمردم دروغ گفت: «من بردیهام، پور کورش، برادر کمبوجیه» پس از آن مردم همگی بر تافته شدند، از کمبوجیه، نزد او رفتند، هم پارس، هم ماد، هم دیگر بومهای کشور را بگرفت. از ماه گرما پده^۶ ۹ روز گذشته بود که کشور را اینسان بگرفت سپس کمبوجیه از خود کشتی مرد.

بند ۱۲ - گوید داریوش شاه، این کشور را که گئوماته مغ از کمبوجیه بگرفت، کشوری بود که از پارینه خاندان مارا میبود. پس از آنکه گئوماته - مغ، پارس: و ماد، و دیگر بومها را از کمبوجیه گرفت. او ستاده را از خود کرد. او شاه شد.

بند ۱۳ - گوید داریوش شاه، مردی نبود، نه پارسی، نه مادی، نه از خاندان ما، کسیکه کشور را از گئوماته مغ رها کند. مردم از ستمش بترسیدند. بسی مردم را که پیشینه بردیه را میشناختند بکشت از اینرو مردم را میکشت: «مبادا مرا بشناسند که بردیه پور کورش نیم». کسی درشتی نکرد چیزی بر روی گئوماته مغ گوید تا آنکه، که من آمدم. پس اهورمزدا را، نیاز آوردم. اهورامزدایم پشتی آورد از ماه - بگیادیش^۷ ده روز گذشته بود که من با چند مرد گوماته مغ را کشتم، هم مهتر مردانی که پیروانش

2- Bardiya

3- Paishiyauvada

4- Arakadrish

5- Viyaxna

6- Garmapada

7- Bagyadish

بودند: در «سی ک یاهواتی»^۸ نام دزی در «ینسایه» ماد آنجا ویرا بکشتم. کشور را از او بگرفتم، بخواست اهورامزدا من شاه شدم.

بند ۱۴- گوید داریوش شاه، کشوری که از خاندان ما فرا برده شده بود من آنرا برپای کردم، منش چون پارینه بجای بر نشاندم ساختم یاد گاه هائی را که گئوماته مغ ویران کرد، باز دادم چرا گاه، نشیمنگاه، خانه و مانه ای را که گئوماته مغ بستاند. مردم را چون پارینه بجای بر نشاندم، چه پارس را چه ماد را، همی دیگر بومها را، اینسان، من برده را باز آوردم. بخواست اهورامزدا من آن کردم کوشیدم تا خاندانمان را چون پارینه بجای بر نشاندم. اینسان کوشیدم تا بخواست اهورامزدا گئوماته مغ خاندان ما را بر نینداختی. نام کسانیکه داریوش را در کشتن گئوماتای مغ یاری کردند در سنگنبشته ی داریوش چنین آمده است: وی دفرن ۹، اوتان ۱۰، گئوبروو ۱۱، ویدرن ۱۲، بغ بوخش ۱۳، اردومینش ۱۴.

دوم - روایت هرودت :

هرودت مورخ معروف یونانی که از ۴۸۴ تا ۴۲۵ پیش از میلاد میزیست در تاریخ خود نام گئوماته مغ را بردیسا خوانده و داستان او را در ضمن زندگینامه کمبوجیه و داریوش بزرگ، در کتاب سوم خود بنام «تالی»^{۱۵} چنین آورده است :

بند ۶۱ - در همان هنگام که کمبوجیه فرزند کورش در مصر بود، دو مغ که با هم برادر بودند برضد او قیام کردند، کمبوجیه یکی از این دو تن را بسمت ناظر مأمور اداره اموال خود کرده بود و همین شخص بود که توطئه را طرح کرد. این شخص متوجه شده بود که مرگ، اسمردیس (بردیا) را از مردم پنهان کرده بودند تنها به شماراند کی از پارسیان از آن آگاه بودند

8- Sikayahuvati

9- Vidafarna

10- Utana

11- Gaubaruva

12- Vidarna

13- Baghabuxsha

14- Ardumanish

15. Thalie ر ک : علی اکبر داریوش: نبشته های پارسی کهنه، بند چهارم ص ۴-۵ و ص ۱۵

و دیگران هنوز او را زنده میپنداشتند برادر این مغ به بردیا فرزند کورش و برادر کمبوجیه که بامریادشاه کشته شده بود ، بقدری شباهت داشت که میتوانست ایجاد شبهه کند . نه تنها به چهره شبیه بردیا بود ، بلکه نام او هم بردیا بود . «پاتیزی تس»^{۱۶} مغ برادر را به بارگاه شاهی برد و بر تخت نشانید . پس از آن فرستادگانی به سراسر کشور فرستاد تا سپاه را آگاه کنند که از آن پس باید از بردیا فرزند کورش فرمانبرداری کنند ، نه از کمبوجیه .

بند ۶۲ - فرستاده‌ای که به مصر رفته بود با کمبوجیه و سپاه او در اقباتان سوریه روبرو شد و پیام مغ را به سپاهیان اعلام کرد کمبوجیه گمان کرد که گفته‌ی او درست است و پرگزا سپ که از طرف وی مأمور کشتن بردیا بوده بوی خیانت کرده و برادرش را نکشته است . حقیقت را از وی جویا شد پرگزا سپ^{۱۷} کمبوجیه را مطمئن ساخت که برادرش را بفرمان وی کشته و بدست خود دفن کرده است .

بند ۶۳ - کمبوجیه از سخنان پرگزا سپ قانع شد و فرستاده‌ی بردیای دروغین را دستگیر کرد و دانست که آن مغ که اموال خود را باو سپرده بود با برادرش این توطئه را علیه او برپا کرده‌اند .

بند ۶۴ - بشنیدن نام بردیا کمبوجیه از تعبیر خواب خود در شگفت شد و بیاد آورد که شبی در خواب شبیحی باو گفته بود که کسی بنام بردیا بر تخت او خواهد نشست . (و چون او خیال میکرد که آن شخص بردیا برادر او است فرمان داد که درنهان او را بکشند) . پس کمبوجیه دریافت که برادر خود را بیگناه کشته است و بر مرگ او بگریست . سپس ، براسب خود برجست تا به شوش رود و مغ یاغی را دستگیر کند در همان هنگام حلقه غلاف خنجرش بگسیخت و خنجر عریان ران او را آسیب رسانید و از همان زخم در گذشت .

بند ۶۵ - (پیش از آنکه درگذرد) شماری از بزرگان پارس را که

16. Patizeites

17- Prexaspes

با او همسفر بودند بخواند و در نزد ایشان اقرار کرد که برادر خود برد یا را بدست پرگزاسپ در شهرشوش کشته است. و بایشان اطمینان داد که بردیا فرزند کورش زنده نیست و اکنون در کاخ شاهان پارس، مغان فرمانروایی میکنند. سپس گفت: آخرین وصیت من بشما این است که بازگشت سلطنت به مادها را، با بی‌قیدی تلقی نکنید. اگر آنرا با زور بدست آوردند شما نیز آنرا بزور اسلحه، بازستانید.

بند ۶۶- سپس، کمبوجیه در گذشت، پارسیهایی که در آنجا حاضر بودند نمیتوانستند باور کنند که مغها سلطنت را بدست گرفته‌اند و اطمینان داشتند که آنچه کمبوجیه در باره‌ی مرگ بردیا برای آنان نقل کرده است بقصد آن بوده که به برادر خود لطمه زند، و پارسیهها را برضد او بشورانند. از این جهت مطمئن بودند آن کس که فعلاً سلطنت میکند همان بردیا فرزند کورش است. از طرفی پرگزاسپ هم قتل بردیارا انگار میکرد، زیرا، پس از مرگ کمبوجیه اقرار بقتل فرزند کورش برای او خطر داشت.

بند ۶۷- آن مغ پس از مرگ کمبوجیه با خیال راحت نام بردیا فرزند کورش را فاش کرد و مدت ۷ ماه از باقیمانده سال هشتم پادشاهی کمبوجیه را سلطنت کرد. در این مدت بهمهی اتباع خود نیکیهای فراوان کرد بدرجه‌ای که هنگام مرگ او همه‌ی اقوام آسیایی باستثنای پارسیهها بر مردن او افسوس میخوردند. این مغ اعلام کرد که برای سه سال سراسر شاهنشاهی او از انجام خدمت نظام و پرداخت مالیات معافند. در ماه هشتم، نیرنگ او فاش شد.

بند ۶۸- «اوتانه»^{۱۸} پسر «فارناسپ»^{۱۹} که از بزرگان پارس بود نخستین کسی بود که حدس زد این مغ بردیا پسر کورش نیست. او متوجه شد که مغ از ارك خارچ نمیشود و هیچیک از پارسیان بزرگزاده را بحضور نمی‌پذیرد. او توسط «فدیسه»^{۲۰} دختر خود که سابقاً زن کمبوجیه بود و اینک به حرمرای آن مغ درآمده بود یقین کرد که او بردیا نیست.

18- Otanes

19. Pharnaspes

20- Phedyme

بند ۶۹- بعلاوه، فدیمه دختر اوتانه کشف کرد که او گذشته از آنکه بردیا نیست، گوشش نیز بریده است. و معلوم شد که کمبوجیه در زمان پادشاهی خود بسبب تقصیری فرمان ببردن گوش او داده بود.

بند ۷۰- پس از آن هفت تن از بزرگان پارسی که: فارناسپ، آسپاتین^{۲۱}، گوبریاس^{۲۲}، اینتافرنس^{۲۳}، مگابیز^{۲۴}، هیدرانس^{۲۵} و داریوش باشند انجمن کرده و بر آن شدند که آن مغ را از میان بردارند. (و بتفصیلی که در تاریخ هرودت آمده آن مغ و برادرش را کشتند. هرودت روز کشته شدن آن مغ را «ماگوفونی»^{۲۶} یعنی مغ کشی نام نهاده و گوید در این روز مغان از بیم اهانت از خانه‌های خود بیرون نمی‌آیند.)^{۲۷}

سوم- روایت کتزیاس^{۲۸} (اوایل قرن چهارم ق.م)

بند ۱۱-۱۲ تان یوک سارسس^{۲۹} (بردیا) برادر کمبوجیه مغی را که نامش اسفنداتس^{۳۰} بود از جهت تقصیری تازیانه زد. این مغ کینه‌ی او را در دل گرفته، بنزد کمبوجه رفت، و گفت برادرت خیال سوء قصد بتو دارد. کمبوجه به برادرش بدگمان شد و او را در نهان بگشت، و چون اسفنداتس شباهت کاملی به برادرش تان یوک سارسس (بردیا) داشت برای مشتبه ساختن امر فرمان داد که وی لباس شاهانه برادرش را بپوشد تا مردم گمان نبرند که او برادر خود را کشته است پس از آن کمبوجه آن مغ را بجای برادر، به حکومت باختر و پارت فرستاد. این راز پنج سال نهفته بود، تا اینکه خواجه سرایی که از این راز آگاهی داشت و به فرمان مغ مجازات شده بود گریخته نزد مادر کمبوجه رفت و او را از حقیقت آگاه کرد. آمیتیسی^{۳۱} مادر کمبوجه فرزند خود را نفرین کرد که به جزای عمل خود برسد. تا اینکه، روزی شاه

21- Aspathines

22- Gobrias

23- Intaphernes

24- Megabyzos

25- Hydarnes

26- Magophonie

27- Buchon J. A. C. Choix des Historiens Grecs, p. 110, 115, Paris.

28- Ctesias

29- Tanyoxarces

30- Sphendates 31- Amytis

در بابل که مشغول قطع چوبی برزانوی خود بود ناگهان کارد بر رانش اصابت کرد و زخمی پیدا شد و پس از یازده روز رنج و تعب از آن زخم در گذشت .
 بند ۱۳ - پیش از مرگ کمبوجیه، بگپاتس^{۳۲}، و آرتاسیراس^{۳۳} پارتسی بر آن شدند که اسفنداتس مغ را از جهت شباهتی که با شاهزاده مقتول داشت بر تخت شاهی نشانند. ولی هنگامیکه، ایکساباتس^{۳۴} (از بابل با نعلش کمبوجیه آمد و آن مغ را فرمانروای کشور دید . چون از راه کار او آگاه بود وی را رسوا ساخت و آن مغ بترسید و بفرمود وی را دستگیر کنند و سرش را بر گیرند .

بند ۱۴ - پس از آن هفت تن از بزرگان پارسی که :
 انوفاس^{۳۵} ، ای درنس^{۳۶} ، نوروون دابات^{۳۷} مردونیوس^{۳۸} ،
 باریس سس^{۳۹} ، آرتافرن^{۴۰} و داریوش^{۴۱} بودند هم پیمان شدند .
 اینان بگپاتس و آرتاسیراس را که آن مغ را بتخت نشانده بودند با خود همدست کردند. بگپاتس که کلیددار کاخ پادشاهی بود در راه بر روی هفت تن از بزرگان پیش گفته باز کرد. هنگامیکه ایشان به اطاق او آمدند اسفنداتس را با فاحشه ای بابلی یافتند، و از هر سوی او را در میان گرفته، پس از زدن چند زخم بروی، او را بکشتند. مدت پادشاهی او هفت ماه بود.^{۴۲}

۴ - روایت یوستی نوس

یوستی نوس^{۴۳} مورخ رومی در قرن دوم میلادی که روایات خود را از،
 تروگوس پمپیوس^{۴۴} مورخ گالیائی در قرن اول میلادی گرفته است درباره ی

- | | | |
|--|--------------------|-----------------|
| 32- Bagapates | 33- Artasyras | |
| 34- Ixabates | 35- Onuphas | 36- Idernes |
| 37- Norondabates | | |
| 38- Mardonius | 39- Barisesses | 40- Artaphernes |
| 41- Darius | | |
| 42- A. C. Buchon, Choix des Historiens Grecs p. 348-349. Paris | | |
| 43- Justinus | 44- Trogus Pompeus | |

این واقعه در کتاب اول بند ۱۰ چنین مینویسد :

«هنکامیکه کمبوجیه میخواست به مصر برود مغبی را بنام پرك ساسپس^{۴۵} نگهبان کاخ شاهی خود کرد. (در یکی از نسخه های کتاب یوستی نوس نام آن مغ گومتس^{۴۶} آمده است). این مغ چون از در گذشت کمبوجیه آگاه شد. اسمردیس (بردیا) پسر کورش را کشت و برادر خود را که، اورپاستس^{۴۷} نام داشت و به اسمردیس^{۴۸} شبیه بود بجای او بر تخت نشانید». بقیه داستان یوستی نوس شبیه روایت هرودت است.

مقایسه بین سنگنبشته ی بیستون و روایات نامبرده :

نام بردیا پسر کورش در کتیبه بیستون بردیه، و در روایت هرودت و یوستی نوس، اسمردیس، و در روایت کتزیاس، تانیو کسارسس^{۴۹} آمده است.

نام مغ یاغی در کتیبه ی بیستون، گئوماته،^{۵۰} و در روایت هرودت، اسمردیس، و در روایت کتزیاس اسفندآتس^{۵۱}، یاد شده است. اما، نام، گومتس^{۵۲}، که در روایت یوستی نوس آمده، نام برادر اوست، نه نام خود وی. کتزیاس مدعی است که کمبوجیه پس از کشتن برادرش آن مغ را عمداً اسمردیس (بردیا) خوانده تا مردم متوجه قتل بردیای واقعی نشوند.

در کتیبه ی بیستون سخن از برادر گئوماتانیست. هرودت مینویسد : او بیاری برادرش پاتیزی تس،^{۵۳} به شاهی رسید. یوستی نوس نیز از برادر او یاد کرد منتها نام او را، «اوروپاستس»^{۵۴} نوشته است.

کتزیاس از برادر او یاد نکرده، و از دو تن پارتنی بنام «بگپاتس»^{۵۵} و آرتاسیراس،^{۵۶} اسم برده که میخواستند او را به شاهی بنشانند.

داریوش در کتیبه ی بیستون مغ را، از محلی بنام «پیشیاوادا»^{۵۷} دانسته

45- Prexaesps	46- Gometes	47- Oropastes	48 - Smerdis
49- Tanyoxarces			
50- Gaumata	51- Sphendates	52- Gometes	
53- Patizeites	54- Oropastes	55- Bagpates	
56- Artasyras	57- Paishiyauvada		

ولی در روایت کتزیاس، و هرودت از محل اصلی او نامی بهمین نیا آمده است. محل کشته شدن مغ، در کتیبه‌ی بیستون در قلعه‌ای از ماد، بنام سیك ياهواتی^{۵۸} در ولایت نیسیایه آمده، و در روایت هرودت، در شوش ذکر شده است. در کیفیت کشته شدن بردیا اختلاف است: داریوش مینویسد: که وی پیش از عزیمت کمبوجیه به مصر بفرمان او کشته شد. هرودت مینویسد: هنگامیکه کمبوجیه در مصر بود یکی از سردارانش را بکشتن وی به شوش فرستاد. در سنگنبشته‌ی داریوش سخنی از بریده شدن گوش بردیای دروغین نیست، در حالیکه، در روایت هرودت، این مسئله ذکر شده است. پیدا است که هرودت این روایت را از قول عامه مردم نقل کرده است در کتیبه‌ی داریوش آمده: که کمبوجیه خود را کشت. ولی، هرودت مینویسد: که او بر اثر حادثه‌ای در «اکباتان» محلی در شام زخمی شده در گذشت. اما کتزیاس مینویسد: که وی در حین بریدن چوبی بسا کادر زخمی شد و از آن حادثه در بابل در گذشت.

مدت پادشاهی گئوماتا:

دوره‌ی کوتاه پادشاهی گئوماتا فترتی است که در تاریخ هخامنشی روی داده است. گئوماتا تا یازدهم مارس سال ۵۲۲ ق. م در کاخی بنام «پیشیاوادا» بر کوه «ارکدرش» که ظاهراً جایی در ماد بوده خود را شاه خواند و در ۱۴ آوریل همان سال در بابل به شاهی پذیرفته شد، و در ۲۹ سپتامبر سال ۵۲۲ در دژ «سیك ياهواتی» در ولایت «نسای» ماد بدست داریوش و شش تن از هم-پیمانهای وی کشته شد کشته شدن گئوماتا دو ماه پس از مرگ کمبوجیه بود بنابراین او پیش از هفت ماه پادشاهی نکرد، پنج ماه در حیات کمبوجیه و دو ماه پس از مرگ وی. پروفوسور «شیدر» مینویسد که: «داریوش در کتیبه‌ی بیستون بر خود میبald که کارهای بسیاری را در يك سال انجام داده است.»

در حقیقت حوادث بین واقعه‌ی برطرف ساختن مغ غاصب، و واقعه اطفاء آخرین آتش طغیان قبایل شرقی و سرکشی بابل، که با تاریخ روزانه ذکر شده‌اند در ظرف مدتی بیش از یکسال و نیم قرار دارد از این جهت مدتی محققین معنای بیشک و تردید «هم در یکسال» را نمی‌پذیرفتند. از طرفی راه حل دیگری، عبارت از جلو انداختن تاریخ یک سلسله از وقایعی که در سطور آخر این گزارش شاهانه ذکر شده «بیک سال» برای مورخین قابل قبول نیست، اما موضوع نیمه سال زیادی را حل میکند. اگر چه بازشش هفته باقی میماند. (سال مزبور را از دهم ماه هفتم سال حساب میکنند) سالی که گئوماته مغ بدست داریوش کشته شد. تا دهم ماه هفتم سال بعد، لیکن کلمات «هم در یک سال» را نمیتوان بمعنای مجازی یعنی طول زمان یک سال گرفت که ما امروز استعمال میکنیم بلکه سال به تقویم رسمی است، از یکم ماه یکم، تا آخر ماه دوازدهم. در واقع نیز آخرین تاریخی که گزارش بیستون نام میبرد هفتم ماه هفتم است، و از روی آن یک تغییر جدیدی برای کلمات مزبور میتوان یافت. داریوش بطور قطع از روز کشتن مغ غاصب زمام تخت و تاج را بدست گرفته بود، اما مطابق رسومی، که پارسیان از بابلیان آموخته بودند، رسماً دوره سلطنت وی بایستی از نخستین روز سال نو حساب شده باشد و شش ماه اول سلطنت او جزء پادشاهی کمبوجیه، که بسلافاصله قبل از او بوده است شمرده شود (داریوش در اینجا میان واقعیات و رسوم تلفیقی کرده، چنانکه در دولت خود نیز از تلفیق سیاستهای ممالک شرق و قوم پارسی خود استفاده میکرد).^{۵۹}

داریوش صورت گئوماتارا در سنگنبشته‌ی بیستون در زیر پای خود مجسم ساخته، در حالیکه وی دستهای خود را بیهوده به التماس وزاری بسوی قاتل خود دراز کرده است.

۵۹- شیدر: جهان‌داری پارسیها (ترجمه دکتر داود منشی‌زاده، از انتشارات سومکا ص ۲۹ - ۳۰، تهران ۱۳۳۵)

درپیش‌داریوش دیگر شورش کنندگان در حالیکه گردن‌هایشان به طناب پیچیده شده و دست‌هایشان از پشت بسته شده است مشاهده میشوند.

معنی نام گئوماتا :

« کنت » مؤلف کتاب دستورپارسی باستان^{۶۰}، نام گئوماتا را مرکب از دو جزء « گئو »^{۶۱}، و « ماته »^{۶۲} دانسته، و جزء اول را بمعنی : « گله گاو » شمرده ، و از معنی جزء دوم اظهار بی‌اطلاعی کرده است.

دیاکونوف^{۶۳} مؤلف تاریخ ماد ، این اسم را مرکب از دو جزء : « گئو » یعنی گاو، و گاوآن ، و « ماتا » بمعنی داننده، دانسته و رویهم معنای آن نام را : « دانای صفات گاوآن » پنداشته است .

بطوریکه درپیش‌گذشت : « کتزیاس » نام این مغ را « اسفندآتس » آورده که در اصل اسپنتوداته^{۶۴} بوده است ، که نامی کاملاً زردشتی است و بمعنی « داده مقدسات » است.

دراوستا ، و ادبیات پهلوی ، و شاهنامه این نام به پسر « کی گشتاسب » که حامی دین زردشت بود اطلاق شده است. این نام ، در زبان پارسی ، تبدیل به « اسفندیار » شده است . چون گئوماتا زردشتی بوده است دور نیست که این کلمه لقب او باشد.

هدف دینی گئوماتا :

چنانکه میدانیم پیش از هخامنشیان ، سلطنت ایران در دست مادها بود و مغان نیز قبیله‌ای از اقوام مادی بودند . مادها میخواستند که حکومت از دست رفته خود را دیگر باره بدست آورند . در کتیبه‌ی بیستون به قیام‌های مادی

60. Kent, Roland. Old Persian. p. 182, New Haven, 1955

61- Gau (Gave)

62- Mata

۶۳- دیاکونوف : تاریخ ماد (ترجمه کریم کشاورز) ص ۴۷۲ ، ۵۱۲ ، تهران ۱۳۴۵

64 Spantodate

مکررا اشاره شده است همانطور که از آن کتیبه و روایت هرودت برمیآید مغان از غیبت کمبوجیه و عدم محبوبیت او استفاده کرده ، بدست یکی از بزرگان خود بنام گئوماتا قیام کردند .

نفوذ دینی مغان از مدت‌های پیش در میان پارسیان رخنه کرده بود. این نفوذ شدید مقدمه قیام گئوماتا شد. این توطئه را نباید تنها برای تجدید حکومت مادی دانست بلکه با منظور دینی نیز همراه بوده است .

در آثار هرودت میخوانیم که پارسیان بدون مغها نمیتوانستند قربانی کنند ، بنابراین مغان در زمان هخامنشیان عضو يك نوع سازمان روحانی بودند ، و يك جمعیت قابل ملاحظه ای دینی بشمار میرفتند هرودت میگوید: که مغان یکی از شش قبیله ماد بودند .

داریوش در کتیبه بیستون بر روی کلمه مغ بسیار تکیه کرده است . شاید برای او انتساب گئوماتا به طبقه مغان اهمیت خاصی داشته و امکان دارد بواسطه همین عنوان وی را شایسته ولایت احراز مقام و عنوان شاهی نمیدانسته است .

داریوش در سنگنبشته بیستون میگوید : که پرستشگاههایی را که گئوماتا ویران کرده بود ، من از نو آبادان ساختم . چون مغان زردشتی بودند و پرستشگاه ایشان آتشکده بود از این جهت نمیتوان گفت معابدی را که گئوماتا ویران کرد آتشکده بود بلکه میتوان بحدس قابل شد که این معابد ویران شده متعلق بدانندگان ادیان دیگری مانند بابلیان و ایلامیان و جز آنان بوده است .

مذهب هخامنشیان :

تحقیق در احوال گئوماتای مغ بدون اطلاع از مذهب هخامنشیان ممکن نیست تا کنون بدرستی معلوم نشده است که هخامنشیان چه دینی داشته اند و در سنگنبشته ها ، آنان این مسئله کاملا روشن نیست .

مورخان یونانی هم در اخباری که راجع بکیش هخامنشیان داده‌اند غالباً بجای پروردگاران ایرانی نام خدایان یونانی را گذاشته‌اند، چنانکه «زئوس» را بجای اهورامزدا و «آفرودیت» (دیانا) را بجای مهر و ناهید ذکر کرده‌اند. از کتب پهلوی هم خبر درستی نمیتوان راجع بمذهب و تاریخ هخامنشیان بدست آورد.

داریوش در سنگنبشته‌های خود میگوید :

«اهورامزدا بگ بزرگی است. او بزرگتر از همه بغان است. او آسمان و زمین و بشر را آفرید، او داریوش را شاه کرد»
 باز داریوش در کتیبه بیستون میگوید: «اهورامزدا و دیگر بغان (خدایان) مرا یاری کردند». ولی آیا این بغان که بوده‌اند؟ معلوم نیست. زیرا، کتیبه‌های داریوش و دو جانشین او ذکر از نام هیچ بگی جز اهورامزدا نمیکند. ممکن است که در زمان هخامنشیان میان آیین رسمی و دین مردم کشور فرقی وجود داشته است.^{۶۵}

در کتیبه‌های داریوش، و خشایارشا، اهورامزدا تنها خدایست که بنام ذکر شده است وی خدایی بزرگ و بزرگتر از همه خدایانست، او زمین، و آسمان، و آدمی را خلق کرده، و شادی و سعادت را برای مردم آفریده، و خشایارشا را، شاهی داده است و باوست که داریوش پیش از رفتن به جنگ «گارمت» یعنی اسمردیس دروغین درود فرستاد و او نیز داریوش را از یآوری خود برخوردار ساخت.

هر بار که داریوش به فتحی در برابر طاغیان نایل شده آن فتح را از آن اهورامزدا دانسته است.

مفهوم وجود خدا نیز در اینجا با کلمه اوستایی «یزت» نموده نمیشود بلکه با کلمه «بگ» که بندرت در اوستا میبینیم، یاد میگردد. در آن کتیبه‌ها، اهورامزدا سه بار با خدایان دیگر نام برده شده است.

۶۵- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان ص ۹۰

بر رویهم در مذهب هخامنشیان مبانی اساسی مزدیسنی وجود دارد. جنبهٔ ثنویت آیین زردشتی در کتیبه‌های هخامنشی نیز بنظر می‌آید با آنکه اسم «انگره‌مینو» و همچنین نام دیوان در آنها مذکور نیست.

پیروان مذاهب خارجی که ایرانیان غربی را احاطه میکردند در اینجا معتقدین به دیویسنا خوانده نمیشوند: عامل شرودشمن کیش بهی در کتیبه‌های هخامنشی بنام «دروگ»^{۶۶} یعنی «دروغ» خوانده شده است، (معادل دروج اوستایی). این امر بسیار متحمل است که ایرانیان غربی مانند ایرانیان شرقی «دروگونت»^{۶۷} را متضاد با «ارتون»^{۶۸} قرار داده بودند. جنبه زراعت دوستی خاص آیین زردشتی نیز در کتیبهٔ یونانی داریوش که شامل فرمانی به «گاداتس»^{۶۹} یکی از شهر بانان است دیده میشود، و این مطلبی است که بیشتر ایران شناسان از آن یاد کرده‌اند. معهذ جنبه‌ای در مذهب زردشتی مغرب هست که با مذهب زردشتی مشرق اختلاف دارد و آن چنانست که، زردشتیان غربی نمیتوانستند با مردم آسیای علیا که دارای ادیان دیگری بودند، با همان شدت رفتار و ستیزه کنند که ایرانیان شرقی با دیویسنایان میکردند، و بهمین جهت میبینیم که هخامنشیان خدایان خارجی را در سرزمینهای ملی آنان ستایش میکردند، و سعی داشتند حرمت ایشان را رعایت کنند.

در عصر هرودت یعنی در اواسط قرن پنجم ق.م خدمات مذهبی پارسیان بر عهدهٔ مغان مادی بود. و در قربانیهها، حضور یکی از مغان که بتواند یشت مربوط بایزدی را که تشریفات بنام اوصورت میگرفت، بسراید لازم شمرده میشد. هیأت شرقی آیین زردشتی در این هنگام حتی در میان پارسیان هم نفوذ کردها و داخل شده بود. نفوذ دینی مغان در میان پارسیان مقدمهٔ توطئه «گاو مت» شد.

66- Druga

67- Drugvant

68- Artavan

69- Gadates

از حیث تشریفات دینی، میان شرق و غرب تامدتی مدید در یک موضوع اختلافی وجود داشت، و آن دربارهٔ جسد مردگان است.

عادت به قرار دادن جسد مرده در جایهای بازمانند دخمه، که رسم اجباری زرتشتیان است، محققاً از عهد اشکانیان از سرزمینهای شرقی به سایر نقاط ایران برده شده است. زیرا مورخان قدیم متعرض شده‌اند که تمام اقوام شرقی مانند: «باختریان»، و «اریتان»^{۷۰} در بلوچستان، و «هیرکانیان» در جنوب بحر خزر، جسد مردگان را نزد سگان میافکنند، و این رسم یعنی به خاک نسپردن جسد مردگان را هنوز هم در میان بعضی از ملل آسیای مرکزی، و در تبت میتوان یافت. این عادت که در میان اقوام بدوی وجود داشت در نزد زرتشتیان بر اثر اعتقاد باینکه نباید یکی از عناصر اربعه را به جسد مرده آلوده کرد، تحکیم شده بود، و چون آیین زردشتی شرقی در مغرب نفوذ کرد این عادت نیز تدریجاً جانشین عادت بخاک سپردن مردگان گردید.

هرودوت میگوید:^{۷۱} «پارسیان جسد مرده را نخست به موم میپوشانند، و سپس آنرا دفن میکنند، و مغان پیش از دفن کردن آنهارا در برابر مرغان یا سگان میافکنند و گویند که این حال در میان پارسیان نیز وجود دارد.»

«استرابون» نیز ظاهراً تحت تأثیر و با استناد قول هرودت گوید که پارسیان اجساد مردگان را پس از اندودن به موم دفن میکنند، اما مغان آنهارا میگذارند تا طعمه‌ی مرغان گردد.^{۷۲}

از عهد اردشیر دوم هخامنشی نام «میشره»^{۷۳} و «آناهیتا»^{۷۴} در کتیبه‌ها بیش از «اهورامزدا» دیده میشود. وی در کتیبه‌ی همدان حمایت و یاری «اهورامزدا» و «آناهیتا» و «میشره» را مسئلت میکند، و همین خدایان سه گانه

70- Orites

۷۱- هرودت، کتاب اول بند ۱۴۰

۷۲- استرابون کتاب پانزدهم بند ۳-۱۴

73- Mithra

74- Anahita

در کتیبه‌ی شوش از همان شاهنشاه یاد شده و در معرض ستایش درآمده‌اند و در کتیبه‌ی تخت جمشید از اردشیر سوم، «اهورمزدا» و «میشره» مورد نیایش قرار گرفته‌اند. «بروسوس»^{۷۵} بنا بر نقل «کلمنس اسکندرانی»^{۷۶} گفته است که از عهد اردشیر دوم، پارسیان شروع به پرستش بتنهائی بصورت آدمیان کردند، و این پادشاه از آن جهت این عادت را مجری داشت که نخستین کسی است که مجسمه‌ی «آفرودیت»^{۷۷} (آناهیتا) را در بابل و شوش و هگمتانه برپا کرد و به پارسیان و باختریان و مردم دمشق، و سارد، پرستش این ربه‌النوع را آموخت. محقق است که یک تجدد مذهبی به ابتکار اردشیر دوم صورت گرفته است، لیکن باید دید که آن تجدد چه بود؛ در اینکه ایرانیان مغرب «میشره» را پیش از عهد اردشیر دوم ستایش میکرده‌اند، تردیدی نمیتوان کرد. اگر اسم: وهومیس^{۷۸} «واقعا» ترکیبی است از اسم «میشره» که استثنائاً: «میس»^{۷۹} بجای «میت»^{۸۰} نوشته شده باشد باید نتیجه گرفت که، پرستش «میشره» در نزد پارسیان متعلق بدوره‌ای نامعلوم و کهن است.

هرودوت از یک ربه‌النوع پارسی موسوم به «میشره» نام میبرد، و او را مشابه «آفرودیت اورانیا» می‌شمارد^{۸۱}، و میگوید: پارسیان پرستش این ربه‌النوع را از آشوریان و تازیان فرا گرفته‌اند. وی در اینجا «آناهیتا» را با «میشره» اشتباه کرده است چه «آناهیتا» است که ستایش او تاحدی تحت تأثیر مراسم ستایش ربه‌النوع بابلی بنام «ایشتر»^{۸۲}. قرار گرفته بود، اما از این اشاره هرودت «چنین برمیآید که هر دو خدای مذکور یعنی «میشره» و «آناهیتا» در عهد هرودت در مغرب ایران پرستیده می‌شده‌اند. پس از اینکه در دوره‌ی اردشیر دوم می‌بینیم، شناختن «میشره» و «آناهیتا» بعنوان خدایانی است که نهایت بستگی را به «اهورامزدا» دارند، و از اجتماع آنها خدایان سه گانه پارسی بوجود می‌آیند،

75- Berososs

76- Clemens Alexandrian

77- Aphrodite

78. Vahumisa

79- Masa

80- Mitha

81- AphroditeUrania

82- Ishtar

و شاید در این امر بتوانیم معتقد به نفوذی از عقیده‌ی سامی بوجود يك رب النوع پدرويك ربه النوع مادر و يك رب النوع پسر بشویم .

اما، «میثره» (میتره) بالا استقلال از باب ایمان و اعتقاد شدیدی که باو داشته‌اند عبارتست از: یکی از دو «اهوره» که دومین آن «مزدا» (ورونه) میباشد، و این ایمان و اعتقاد در میان مردم بسیار عمیق و قدیم بوده است .

تجدید و یا تجدید دیگری که بوسیله‌ی اردشیر دوم صورت گرفت آن است که پارسیان تحت تأثیر عادت عمومی ملل آسیای علیا، شروع به ساختن و پرستش اصنام کردند. صورت: «اهورامزدا» که در يك حلقه دارای بال در نقش برجسته‌ی تخت جمشید و بیستون دیده میشود، بتی نبود که پرستش شود و در عهد هرودت ایرانیان مغرب هنوز عادت برپا کر من اصنام را نداشته‌اند. ۸۳

پس پیکره‌هایی که در عهد اردشیر دوم برپا شده نه متعلق به «اهورامزدا» است، و نه متعلق به «میثره» بلکه ربه النوعی است که خصایص «ایشتر» بابلیان را بخود گرفته است. بت‌های «آناهیتا» از روی نمونه‌های اصنام (ایشتر) ساخته شده بود و توضیحاتی که از آن ربه النوع، در بندهای ۱۲۶-۱۲۹ از یشت پنجم دیده میشود محققاً از روی چنین بتی است، که شباهت بسیاری با مجسمه‌های «ایشتر» داشته است. چنانکه دیده‌ایم یشت پنجم باید در سرزمین ماد پس از برقرار شدن ارتباط معنوی شرق و غرب سروده شده باشد. این منظومه خصوصاً بندهای ۱۲۶-۱۲۹ آن در دوره‌های جدیدتر یعنی در عهد اردشیر دوم ساخته شد است. ۸۴

در بحث راجع به دین هخامنشیان غالباً این مسئله پیش می‌آید که آیا ایرانیان در دوره‌ی هخامنشی زردشتی بوده‌اند یا نه؟ آنچه که میتوان استنباط کرد آنست که در اصول عقاید تفاوت زیادی بین ایرانیان زردشتی و غیر زردشتی وجود نداشته است. دین آریاهای ایران در ابتدا مذهب آریاهای

۸۳- هرودت کتاب اول بند ۱۳۱

۸۴- مزداپرستی در ایران قدیم ص ۵۷-۶۵

در کتیبه‌ی شوش از همان شاهنشاه یاد شده و در معرض ستایش در آمده‌اند و در کتیبه‌ی تخت جمشید از اردشیر سوم، «اهورمزدا» و «میشره» مورد نیایش قرار گرفته‌اند. «بروسوس»^{۷۵} بنا بر نقل «کلمنس اسکندرانی»^{۷۶} گفته است که از عهد اردشیر دوم، پارسیان شروع به پرستش بتنهائی بصورت آدمیان کردند، و این پادشاه از آن جهت این عادت را مجری داشت که نخستین کسی است که مجسمه‌ی «آفرودیت»^{۷۷} (آناهیتا) را در بابل و شوش و هگمتانه برپا کرد و به پارسیان. و باختریان و مردم دمشق، و سارد، پرستش این ربه‌النوع را آموخت. محقق است که یک تجدد مذهبی به ابتکار اردشیر دوم صورت گرفته است، لیکن باید دید که آن تجدد چه بود؟ در اینکه ایرانیان مغرب «میشره» را پیش از عهد اردشیر دوم ستایش میکرده‌اند، تردیدی نمیتوان کرد. اگر اسم: وهومیس^{۷۸} «واقعا» ترکیبی است از اسم «میشره» که استثنائاً: «میس»^{۷۹} بجای «میث»^{۸۰} نوشته شده باشد باید نتیجه گرفت که، پرستش «میشره» در نزد پارسیان متعلق بدوره‌ای نامعلوم و کهن است.

هرودوت از یک ربه‌النوع پارسی موسوم به «میشره» نام میبرد، و او را مشابه «آفرودیت اورانیا» می‌شمارد^{۸۱}، و میگوید: پارسیان پرستش این ربه‌النوع را از آشوریان و تازیان فرا گرفته‌اند. وی در اینجا «آناهیتا» را با «میشره» اشتباه کرده است چه «آناهیتا» است که ستایش او تاحدی تحت تأثیر مراسم ستایش ربه‌النوع بابلی بنام «ایشتر»^{۸۲}. قرار گرفته بود، اما از این اشاره هرودت «چنین برمیآید که هر دو خدای مذکور یعنی «میشره» و «آناهیتا» در عهد هرودت در مغرب ایران پرستیده می‌شده‌اند. پس از اینکه در دوره‌ی اردشیر دوم می‌بینیم، شناختن «میشره» و «آناهیتا» بعنوان خدایانی است که نهایت بستگی را به «اهورامزدا» دارند، و از اجتماع آنها خدایان سه گانه پارسی بوجود می‌آیند،

75- Berososs

76- Clemens Alexandrian

77- Aphrodite

78- Vahumisa

79- Masa

80- Mitha

81- AphroditeUrania

82- Ishtar

و شاید در این امر بتوانیم معتقد به نفوذی از عقیده‌ی سامی بوجود یک رب النوع پدرویک ربه النوع مادر ویک رب النوع پسر بشویم.

اما، «میشره» (میتره) بالا استقلال از باب ایمان و اعتقاد شدیدی که باور داشته‌اند عبارتست از: یکی از دو «اهوره» که دومین آن «مزداه» (ورونه) میباشد، و این ایمان و اعتقاد در میان مردم بسیار عمیق و قدیم بوده است.

تجدید و یاتجدد دیگری که بوسیله‌ی اردشیر دوم صورت گرفت آن است که پارسیان تحت تأثیر عادت عمومی ملل آسیای علیا، شروع به ساختن و پرستش اصنام کردند. صورت: «اهورامزدا» که در یک حلقه دارای بال در نقش برجسته‌ی تخت جمشید و بیستون دیده میشود، بتی نبود که پرستش شود و در عهد هرودت ایرانیان مغرب هنوز عادت برپا کر من اصنام را نداشته‌اند.^{۸۳}

پس پیکره‌هایی که در عهد اردشیر دوم برپا شده نه متعلق به «اهورامزدا» است، و نه متعلق به «میشره» بلکه ربه النوعی است که خصایص «ایشتر» بابلیان را بخود گرفته است. بت‌های «آناهیتا» از روی نمونه‌های اصنام (ایشتر) ساخته شده بود و توضیحاتی که از آن ربه النوع، در بندهای ۱۲۶-۱۲۹ از یشت پنجم دیده میشود محققاً از روی چنین بتی است، که شباهت بسیاری با مجسمه‌های «ایشتر» داشته است. چنانکه دیده‌ایم یشت پنجم باید در سرزمین ماد پس از برقرار شدن ارتباط معنوی شرق و غرب سروده شده باشد. این منظومه خصوصاً بندهای ۱۲۶-۱۲۹ آن در دوره‌های جدیدتر یعنی در عهد اردشیر دوم ساخته شد است.^{۸۴}

در بحث راجع به دین هخامنشیان غالباً این مسئله پیش می‌آید که آیا ایرانیان در دوره‌ی هخامنشی زردشتی بوده‌اند یا نه؟ آنچه که میتوان استنباط کرد آنست که در اصول عقاید تفاوت زیادی بین ایرانیان زردشتی و غیر زردشتی وجود نداشته است. دین آریاهای ایران در ابتدا مذهب آریاهای

۸۳- هرودت کتاب اول بند ۱۳۱

۸۴- مزدای پرستی در ایران قدیم ص ۵۷-۶۵

هند و ایران بوده ، وبعدها این مذهب ترقی کرده و بدان مرحله رسیده است که مورخان یونانی آنرا وصف کرده اند.

آیین زردشت که در مشرق ایران رواج داشت کم کم در سایر نقاط ایران نفوذ یافت و در دوره اشکانی در سراسر ایران توسعه پیدا کرد. اما نظر شاهنشاهان هخامنشی نسبت به مذاهبهای دیگر مبنی بر تسامح و تساهل بوده است ، و آنان برخلاف ساسانیان ، هیچگاه در مورد مذهب به رعایای خود سخت نمیکرفتند ، وبعکس آنان را در اختیار مذهب آزاد میگذارند .

هرودت درباره ی مذهب کمبوجیه گوید که : او در بستر مرگ «خدایان پادشاهی» را میپرستید بدون آنکه «اهورامزدا» را بیاد آورد. این خبر میرساند که اونه تنها مانند «گئوماتا» زردشتی نبوده بلکه از مخالفان آن دین هم بوده است . بروایت هرودت طغیان ، «گئوماتای مغ» که از روحانیان زردشتی بود برای آن بود که دوباره سلطنت را بدست مآدها بسپارد.^{۸۵}

دین مغان :

چون مغان بقول هرودت قبیله ای از قبایل ششگانه ی مآدها بودند ، از این جهت کیش ایشان نیز تا حدی به عقاید آن قوم مربوط میگردد. در باره کیش مآدها جز نامهای خاصی که در کتیبه های آشوری مانده ، مدارکی در دست نداریم ، و بر اثر تجزیه تحلیل اسامی مزبور میتوانیم اطلاعاتی درباره ی دین صاحبان آن بدست آوریم. از نامهای مزبور چنین معلوم میشود که مآدها به کیش مزدایی یا زردشتی نزدیک بوده اند. یکی از کلمات مادی که در کتیبه های آشوری آمده ، نام «اهوراست» که بمعنی «نیکو» و «خداوند» است وبعدها بمعنی «روان نیک» بکاررفته است. این کلمه در کتیبه های آشوری بصورت «ائوئر»^{۸۶} و «آئور»^{۸۷} بکاررفته و نیز «مزدا»، (در آشوری «مشدا»^{۸۸}

۸۵- تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان ص ۹۴

بمعنی خردمند) دیده میشود. البته این دو کلمه چنانکه در اوستا نیز دیده میشود برخلاف زبان هخامنشی که در آن «اهورا، مزدا» آمده در زبان مادی جدا استعمال میشده اند. یکی دیگر از کلمات دینی مادی که در کتیبه‌های آشوری آمده «بگ»^{۸۹} است که بمعنی «بغ» و خداوند میباشد. در تر کیب بعضی از نامها، سه صفت مهم دینی و اخلاقی: یکی «آرتا»^{۹۰} و «ایرتا»^{۹۱}، بمعنی راستی، و نیروی سحرآمیز ایمان، و دیگر «خشثرا»^{۹۲} (در آشوری «ستر»^{۹۳} و «کیشتر»^{۹۴})، بمعنی حکومت و قدرت، و دیگر «فرنه»^{۹۵} (در آشوری «پرنو»^{۹۶} و «پرنه»^{۹۷}، «برنه»^{۹۸}) آمده است. این کلمه که در اوستایی «خوره‌نه»^{۹۹} و در پهلوی «خوره» (فره) شده، و در مادی ظاهراً «هوره‌نه»^{۱۰۰} بوده است. دیگر نامهایی از قبیل «فرورتیش»^{۱۰۱}، و «اسفنداتس»^{۱۰۲} و «اسیتامس»^{۱۰۳} است که در آثار یونانی قرن پنجم و ششم ق. م. در ضمن گفتگو از تاریخ‌مادها دیده میشود که نامهایی کاملاً زردستی است.

این نامها ثابت میکنند که ایرانیان مادی، به‌خدایی بنام «اهورمزدا» و دینی شبیه معتقدات زردستی اعتقاد داشته‌اند.

در قرنهای هفتم و ششم ق. م.، سرزمین ماد مرکز گسترش فعالیت‌های دینی بوده است، ولی نمیتوان گفت که ماد، محل تولد زردشت، و یاپیدایش اوستا بوده است.

«هرودت» در کتاب خود به‌مذهب مادها اشاره نمیکند، ولی از کیش مغان اطلاعات مفیدی در اختیار ما میگذارد. او میگوید که: رسوم مذهبی مغان با پارسیان تفاوت دارد. هرودت مینویسد که: «پارسیان از لحاظ دین تحت رهبری مغان قرار داشتند. در نزد مغان بت پرستی، و بنای معابد، و

89- Bag	90- Arta	91- Irta
92- Xshathra	93. Satar	94. Kishtar
95- Farna(h)	96. Parnu	97. Parna
98- Barna	99- Xvarena	100- Hvarna
101- Fravartish	102- Sphendates	103- Spitamas

قربانگاهها مجاز نیست. ایشان خدایان را درمخیله خویش شبیه به آدمیان مصور نمیسازند. برخلاف یونانیان رسم ایشان این است که بر کوههای بلند قربانی میکنند، و آنرا نثار « زئوس » (اهورمزدا) یعنی « خدای خدایان » مینمایند. اینان، همه رواق آسمان را « زئوس » (اهورامزدا) میخوانند، و در پیشگاه خورشید و ماه، و خاک، و آتش و آب و باد نیز قربانی میکنند.

«مغان نعش مردگان خود را دفن نمیکند، و آنرا پیش پرندگان، و سگان میاندازند، اما پارسیان نعش مردگان خود را با موم میاندایند، و سپس بخاک میسپارند. مغان بدست خود همه موجودات زنده را باستثناء سگ، و آدمی میکشند. و کشتن تعداد کثیری مورچگان، ماران و دیگر خزندگان و پرندگان را ثواب میدانند.»

«استرابون» جغرافیدان قدیم یونانی میگوید: «مغان در هنگام قربانی گوشت حیوان را قطعه قطعه میکنند و هر کس سهم خود را گرفته بخانه اش برمیگردد. برای خدا، سهمی نمیدهند زیرا، میگویند فقط روح حیوان قربانی شده مال خداست، و با وجود آن بعضی عقیده دارند که تکه کوچکی از گوشت حیوان را روی آتش بگذارند. آنان در مراسم قربانی برای آتش چوب سفید و خشک بکار برده، روی آن روغن میریزند، و اگر کسی آتش را بدمد، یا مرده را حمل کند، یا روی آتش فضله بيفکند، او را میکشند. مغان در موقع قربانی کارد بکار نمیبرند بلکه حیوان را، باهیزم، یا دسته‌ی هاون میکشند. آنان در برابر آتشی که همواره مواظبتند خاموش نشود ایستاده، سرود میخوانند، کلاه نمدی که بر سردارند اطراف دو گونه ایشان را میپوشاند.»

از کتیبه‌ی بیستون چنین معلوم میشود که: مغان طبقه‌ای از مردم شمرده میشدند، و در آن کتیبه کلمه «مغ» معنی نژادی و قبیله‌ای دارد.

در اواخر عهد پارتیها و اوایل ساسانیان، یونانیان و رومیان، روحانیون

کیش زردشتی را «مغ» میخواندند. در نوشته‌های افلاطون از مغان و وظایف دینی و تربیتی ایشان یاد شده است.

محتملاً سرزمین اصلی مغان، نخست «ری» و سپس «آذر بایجان» بوده است. در تاریخ ساسانی میخوانیم که رئیس مغان که او را «مصمغان» (مس مغان) میخواندند در «ری» جای داشت، و در «دماوند» می‌نشست، و عربها اصطلاح «مصمغان» را به «کبیرالمجوس» ترجمه کرده‌اند. گمان می‌رود که مغان قبیله‌ای بودند، که تعلیمات زردشت در میان آنان از روزگاران قدیم رواج یافته بود، و ایشان مروجان و حاملان دین زردشت بودند، و از این جهت روحانمون دین زردشت را مغ و بزرگ ایشان را «مگوپت»^{۱۰۴} (موبد) میخواندند.

بنا به اطلاعاتی که از کتیبه‌های آشوری، و کتب یونانی بما رسیده است، مغان در آغاز قرن ششم ق.م در دربار پادشاهان ماد سمت نمایندگی مذهبی را داشته‌اند ولی معلوم نیست که دین زردشت بآن صورتی که در گاتها آمده از طرف دولتی چون دولت ماد برسمیت شناخته شده باشد. مطالبی که در کتاب هرودوت، و استرابون راجع به اعتقادات مغان آمده عیناً با کتاب ونیدیداد: که از کتب پنجگانه‌ی اوستای موجود است تطبیق مینماید. تصاویری که بر روی آثار باستانی از مغان یافت شده، عیناً با آنچه که استرابون در توصیف ایشان نوشته است تطبیق میکند. با اعتقاد کامل میتوان گفت که پارسیان زمان هخامنشی در تحت تأثیر شدید تعلیمات مغان قرار داشتند، ولی هخامنشیان هنوز چنانکه باید و شاید به کیش زردشتی نگروریده بودند، و تعلیمات مغان در آن زمان بینابین مندرجات «گاتها» و «یشتها» بود.

تقریباً همزمان با تأسیس پادشاهی ماد تعالیم دین مزدیسنی که بدستورهای گاتها منجر میگشت، و به زردشت منسوب است، در سرزمین ماد رواج داشت. مضمون تعالیم مزبور تقریباً همان است که در «یسناها» آمده، ولی برخی از

قسمتهای آن مثل بزرگداشت «میترا» که فقط در «یشتها» منعکس است در آن عهد نیز وجود داشته است. تعالیم مغان، مورد پشتیبانی پادشاهان ماد قرار گرفته بود، و آنان در مبارزه‌ی خویش علیه تجزیه‌طلبی بزرگان محلی از آن استفاده میکردند. تعالیم مزبور محتملاً بمردم بومی تحمیل شده بود با آنکه مغان خود مردم گان خویش را در دخمه یعنی فضای آزاد میگذاشتند. از قرنهای هفتم و هشتم ق. م مقبره‌هایی در صخره‌ها یافت شده است که در برخی از آنها تصویر مغانی نیز دیده میشود، و ثابت میگردد که شاهان ماد برای پرهیز از مملو شدن ساختن خاک نعش خود را درون سنگها میگذازده‌اند.^{۱۰۵}

دین زردشتی در این عصر هنوز آیینی محلی بود، و در مشرق ایران رواج داشت، و بتدریج توسط مغان که مبلغان آن دین بودند، در میان اقوام ایرانی رواج میافت. این دین با مزدپرستی که در مغرب ایران رایج بود اختلافات بسیاری داشت. ظاهراً مادها نسبت بدیگر اقوام ایرانی به دین زردشتی نزدیک تر بوده‌اند، از این جهت مغان که طایفه‌ای از طوایف ششگانه‌ی آن اقوام بشمار میرفتند مروجان دین مزدیسنی در میان مردم ایرانی مغرب محسوب میشدند.^{۱۰۶}

هدف سیاسی گئوماتا : قیام گئوماتا موجب این تصور میشود که، شاید مغان سعی داشتند به آداب و سنن قدیمی ماد مربوط به قبل از دوره‌ی هخامنشیان برگردند. ظاهراً در ماد نهضت عظیمی علیه حکومت هخامنشیان آغاز شده بود، و مؤید این مطلب همان قیام «فرورتیش» نامی است که از ماد برخاست، و داریوش ناگزیر شد، بلافاصله پس از سرکوبی مغان، با او وارد نبرد شود. این «فرورتیش» خود را بعنوان «خشثریته» که شاید در زبان مادی بمعنی «شاه» است میخواند. وی مدعی بود که از تخمه‌ی «هوخشتره» (کیا کسار) است، و میخواست

105- Benveniste, Emile, The Persian Religion, according to the Chief Greek Texts, Paris, 1929, p. 22-68

106- The Persian Religion, p. 118-119

قدرت و عظمت ماد را دیگر باره بزمان آن پادشاه برساند. از طرف دیگر، مغان محتملاً بعنوان رهبران روحانی مادها، و ایرانیان، تلاش میکردند که دیگر باره قدرت ازدست رفته را بازیابند.

نهضت دینی در شرق ایران، که در گاتهای زردشت منعکس است ظاهراً بیشتر جنبه‌ی دمکراسی داشت و این امر نتیجه‌ی پائین بودن سطح پیشرفته‌ی ایالات شرقی بوده است. آنان هنوز بوجود ثروتی که موجبات تسریع در ویران ساختن روابط قبیله‌ای متداول در بین مادها، و ایرانیان مغرب‌افراهم ساخته بود واقف نبودند. این تتبعات که جنبه‌ی کلی تاریخی دارد بخودی خود کافی است که موضوع امکان هماهنگی و همبستگی دین زردشت و «داریوش» را مورد تردید قرار دهد، بعلاوه نام زردشت در کتیبه‌های ایران باستان دیده نمیشود و همه‌ی مؤلفان قدیم عصر او را بدوران پیش از داریوش یعنی زمانهای بسیار دیرین نسبت میدهند. هرودت که بخوبی از امور مربوط به ایران غربی آگاه است مطلقاً در کتاب خود از او نامی نمیبرد، جز «ویشتاسب» (گشتاسب) حامی «زردشت» که همانام پدر داریوش اول است هیچیک از کسانیکه طبق روایات مانند: «وجاماسپ» و «فرشوشتر» در زمره اطرافیان زردشت بودند با کسانیکه در دربار نخستین پادشاهان هخامنشی از آنان یاد شده است همانام نبوده‌اند. بطور کلی نهضت اجتماعی که در گاتها منعکس است جنبه‌ی یک پدیده‌ی محلی در شرق ایران را داشته است. جالب توجه آنکه نام ماد، پارس و حتی خود مغها در اوستا ذکر نشده است.

این نظریه دور از تحقیق نیست که بگوئیم در غرب ایران تعالیم گاتها مورد قبول واقع شده، و بعدها بوسیله مغان که طبق روایات گذشته، باز زردشت، وابستگی داشته‌اند، رو برویج نهاده است. از این جهت است که میتوان گفت جامعه ماد شرقی، از جامعه‌ی آسیای میانه و ایران شرقی وجه تمایز زیادی نداشته است. ۱۰۷

۱۰۷- م.م. دیاکونوف: تاریخ ایران باستان، ص ۱۲۶ - ۱۲۸

اصلاحات اجتهادی گئوماتا : در سنگنبشته‌ی بیستون ، قسمتی وجود دارد که امکان داشت تا اندکی علت شورش مغان را روشن سازد . ولی متن پارسی باستان آن روشن نیست ، و ترجمه‌ای هم که به زبان عیلامی موجود است ، هنوز بخوبی حل نشده ، و متن بابلی آن هم در این نقطه از بین رفته است . از اینرو نسبت به این متن ، تفاسیر مختلفی میتوان کرد . اینک ما این قسمت از سنگنبشته‌ی داریوش را از لحاظ زبان‌شناسی مورد بحث قرار میدهیم ، تا بروشن شدن مطلب در آن باب کمکی کرده باشیم :

داریوش در بند چهارم ستون نخستین سنگنبشته بیستون میگوید که :
 «یاد گاههایی (ایادن) ۱۰۸ را که گئوماتای مغ ویران کرد ساختم . چرا گاه‌ها (ابی چاریش) ۱۰۹ نشینم نگاه‌ها (گئی تامجا) ، ۱۱۰ خانه‌ها (مانیامچا) ۱۱۱ ، و سهم زمین‌ها (ویث بیشچا) ۱۱۲ را که گئوماتای مغ بستاند باز دادم .

بحث درباره‌ی بعضی از کلمات سنگنبشته بیستون :

«ایادن» بمعنی پرستشگاه است که معنی تحت‌اللفظی آن یاد گاه میباشد . ریشه آن «یاد» ۱۱۳ است ، که بمعنی یاد کردن ، و نیاز آوردن ، و پرستیدن است ، و در زبان سانسکریت «یج» ۱۱۴ و در پهلوی «یشتن» آمده که بمعنی دعا خواندن است ، و آن همان اصطلاحی است که : «هرودت» در کتاب خود بصورت «ایادنه» ۱۱۵ بکار برده است .

در متن پارسی باستان معنی «ایادنه» را بسبب فقدان مدارک دیگر نمیتوان دقیقاً تعیین نمود . به زبان عیلامی ترجمه این کلمه «سیان-ناپ-پا.تا» بمعنی «معبد خدایان» است ، و به زبان اکدی «بیتانه - شا - ایلانی» است که بمعنی «خانه‌های خدایان» میباشد . هر دو اصطلاح اخیر معمولاً در مورد معبد

108- Ayadan

109- Abicharish

110- Gaithamcha

111- Maniyamcha

112- Vithbishcha

113- Yâd

114- Yaj

115- Ayadana

استعمال میشود گرچه کلمه معبد (سیان) در زبان عیلامی ممکن است مکان مقدسی بی سقف و دره‌وای آزاد نیز باشد. ۱۱۶

ابی چاریش : ۱۱۷ بمعنی چراگاه، آبچرا. بمعنی این کلمه مشکوک است، و درست معلوم نیست. شاید آن از ریشه «چر» ۱۱۸ بمعنی حرکت کردن، و پوییدن باشد. در سانسکریت، و اوستا، این کلمه چراتی ۱۱۹ آمده است، که به تناسب با کلمه بعد از خودش «گئی نامچا» میتوان آنرا بمعنی چراگاه و مرتع دانست.

گئی نامچا : گئی تا ۱۲۰ کلمه ایست که معنای آن درست معلوم نیست. «کینگ» ۱۲۱ و «تامسن» ۱۲۲ این کلمه را گله، و «دارمستتر» ۱۲۳، مزرعه، و بعضی دیگر اموال ترجمه کرده اند.

ترجمه بابلی آن خراب شده است، از ترجمه عیلامی هم چیزی فهمیده نمیشود «کنت» آنرا بمعنی اموال و گله ترجمه کرده است. این کلمه در اوستا، «گئنه تا» ۱۲۴ بمعنی زندگی فردی، و در جمع بمعنی جهان آمده است، و در پهلوی بصورت «گهان» ۱۲۵ و در فارسی «جهان» شده است و معنی آن همان نشینمنگاه، و مسکن است. مانیاچا: ۱۲۶ «مانیا» ۱۲۷ بمعنی خانه است، و همان کلمه است که در خانمان دیده میشود و در پهلوی تورفان بصورت «مان بید» ۱۲۸ آمده است.

«کنت»، مانیا را بمعنی «بردگان خانگی» دانسته است. این کلمه در

۱۱۶- دیاکونوف، تاریخ ماد ص ۵۲۷

- | | | |
|--|------------------|--------------|
| 117- Abicharish | 118- Char | 119- Charati |
| 120- Gaitha | 121- King, L. W. | |
| 122- Thompson R. C. (The sculptures, and inscription of Darius, the Great on the Rock of Behistun in Persia, British Museum, 1907. | | |
| 123- Darmesteter, J. | 124- Gaetha | 125- Gehan |
| 126- Maniamcha | 127- Maniya | 128- Manbid |

سانسکریت ، «دما» ۱۲۹ بمعنی خانه، ودر یونانی ولاتین «دومس» ۱۳۰ آمده که بمعنی خانه میباشد .

ترجمه عیلامی این کلمه : « کورتاش» ۱۳۱ است ، ودر اسناد عیلامی ۱۳۲ استخر بسیار تکرار شده است.

«دیا کونوف» معتقد است که این کلمه بمعنی اهل خانه ، و متعلقان به خانه و خانواده یعنی «مانا» ۱۳۳ میباشد ، که در اوستا «نمانه» ۱۳۴ و در سانسکریت «دمانه» ۱۳۵ آمده است .

«گرشویج» خاطر نشان میسازد که در زبان طخاری کلمه «مانیه» : ۲۶ در حالت جمع اضافی بمعنی بردگان از زبانهای ایرانی غربی به وام گرفته شده است ، و اصطلاح مانیا ی پارسی باستان ، و « کورتاش» عیلامی باواژه «اویکتس» ۱۳۷ (برده خانگی) مطابق میباشد . ممکن است تصور کرد که «مانیا» عبارت از اهل خانه اعم از خانواده و بردگان ایشان بوده است .

ویث بیشچا : ۱۳۸ «ویث» بمعنی خاندان، و خانواده و دربار است . کنت این کلمه را بمعنی خانه ، و خانه شاهی ، و قبیله شاهی و دربار شاهی گرفته است . ۱۳۹ این کلمه در اوستا «ویس» ۱۴۰ ، و در سانسکریت «ویش» بمعنی خازه و منزل ، و در یونانی «ویکس» ۱۴۱ ، و در لاتینی «ویکوس» ۱۴۲ بمعنی دهکده آمده است .

دیا کونوف این کلمه را به معنی «سهم زمین» : دانسه است، و گوید «ویث» در اصل بمعنی عشیره پدرشاهی است که به نیای مشترک برسد . ۱۴۳

129- Dama	130- Domos	131. Kurtash
132- Eillame	133- Mana	134- Namana
135- Demana	136- Manye	137- Oiketes
138- Vith bishcha	139- Ken, Old Persian, p. 168-182; 202, 208	
140- Vis	141- Vikos	142- Vicus

۱۴۳- دیا کونوف : تاریخ ماد ص ۲۲۹-۲۲۲

ویث = ویس در کتیبه بیستون بمعنی واحد اقتصادی جامعه بوده است و «نمانه» یسا خانواده جزئی از «ویث» بشمار میرفته ، ولی «ویث» بمعنی خاندان ، وعشیره نیست . بلکه نام متداول دهکده ، ونقطه مسکون نیز میباشد ، واین میرساند که در آغاز دهکده‌ها عشیرتی وخاندانی بوده‌اند .

بطوریکه در بالا دیدیم گنوماتای مغ از دشمنان خود اموال ، وبرده‌های آنان را بزور میگرفت بدیهی است مردم آزاد ثروتمند وصاحب برده ونجبا بیش از دیگر مردم دچار زحمت میشدند . در میان نجبا وآزادان عده‌ای وجود داشتند که از مغان حمایت میکردند ، وعده‌ای نیز بودند که مغان میتوانستند ایشان رابآسانی بطرف خود جلب نمایند . از گفته‌های «هرودت» چنین برمیآید که گنوماتا در پی بهبود وضع عامه مردم بوده است ، اما در سنگنبشته بیستون آمده که: اومردم رازبرخی از حقوق مالی وغیره محروم مینمود ، وخلق از وی بیمناک بودند این گفته با آنکه متناقض نوشته «هرودت» است نمیتوان آنرا کاملاً مغایر با آن دانست . کتیبه بیستون به امر کسی نوشته شده که بدست خویش گنوماتای مغ را کشته است وبالطبع درباره دشمنی میان وی ومردم غلو کرده است .

در حقیقت مردمی از گنوماتا متضرر شدند که در میان طبقه‌ی اشراف از مخالفان اوبشمار میرفتند .

از گفته‌ی «هرودت» که میگوید: «همه آسیا از مرگ گنوماتا متأثر بودند» معلوم میشود که گنوماتا باسیاست ملایم خود توانسته بود ودر دوره‌ی کوتاه حکومتش اکثر مردم را طرفدار خود کند .

مقصود نویسنده کتیبه‌ی بیستون که «گنوماتا» اموال منقول ، وغیر منقول را از مردم سلحشور یعنی «کاراهیاویث پاتی» ۱۴۴ گرفت ، بخشی از آزادگان است که به ارتش دائمی ومحافل درباری ودستگاه اداری جلب نشده بودند .

بنابراین عملاً «کاراهیاویث پاتی» بطور کلی آزادگان عادی بودند: «آرا» یعنی مردم، وقشون درایران، اهمیت فوق العاده ای داشت، و هیچ حکومتی بدون حمایت، و طرفداری این گروه نمیتوانست برپای خود بایستد.

داریوش، و نجبا که در اطرافش بودند، و همچنین مغانی که منافع عده ای از نجبا را حفظ مینمودند، هر يك بنوبه خود تلاش میکردند که مردم را به طرف خود جلب نمایند. ۱۴۵

نظریات آلتهایم درباره گئوماتا: تازه ترین نظری که درباره قیام گئوماتا، از طرف دانشمندان خاور شناس بیان شده، نظریات ارزنده «آلتهایم» دانشمند آلمانی است، که در کتاب معروف خود: «زبان آرامی در دوره هخامنشی» ۱۴۶ که بهمکاری خانم «اشتیل» نوشته، درباره آن واقعه، بتفصیل بحث کرده است. ما اینک خلاصه گفتار او را در ذیل مقاله ای خود میآوریم:

بنا بر سنگنبشته ی بیستون «گئوماتا» قیام خود را، از دژ «پیشیا هووادا» ۱۴۷ که در کوهستان «ار کدریش» واقع بود آغاز کرده «کنت» در کتاب دستور پارسی باستان، لغت «پیشیا هووادا» را از دو لفظ «پیشیا» ۱۴۸ بمعنی نوشتن، و «هووادا» بمعنی خانه و منزل مرکب میداند. بنابراین، این کلمه تر کیمی بمعنی کتابخانه ای است که جزو خزانه شاهی بود. این کتابخانه در شهر «احمتا» (اکباتان، همدان) موجود بود، و از نوع بایگانی السواح عیلامی، که اخیراً در تخت جمشید، بدست آمده است محسوب میشود، و مخزن مدارك و اسناد رسمی بود که روی الواح با خط میخی به انضمام رو نوشت ۱۴۵- دیاکونوف تاریخ ماد ص ۵۲۲-۵۲۵، دیاکونوف (م.م) تاریخ ایران باستان ص ۱۲۸-۱۲۹

146- Altheim und Steihl, Die Aramaische Sprache unter den Achaimeniden, Frankfurt, 1963.

147- Paishiya.huvada 148- Paishiya

آرامی آنها که روی چرم یا مقوایی که بآن بسته بودند نوشته شده بود. بنا به سنگ‌نبشته‌ی بیستون این خزانه در کوه «ار کدرش» در جای امنی قرار داشت. نام این دژ، در رو نوشت آرامی کتیبه‌ی بیستون که در جزیره «الفانتین»^{۱۴۹} نیل در مصر پیدا شده، و توسط دانشمند انگلیسی: «کولی» ۱۵۰ تحت عنوان «پاپيروس‌های آرامی از قرن پنجم ق. م.» بطبع رسیده ذکر گشته است. بنا به عقیده بعضی از باستان شناسان این خزانه یاد پر پاسارگاد بود و یا در جایی دیگر در پارس. چون در بابل خزانه‌ای از سال اول حکومت کورش وجود داشت، لذا برای نگاهداری مدارک رسمی آرامی در پارس، و ماد نیز نظیر آن خزانه‌هایی دایر شد. تنها اطلاعی که کتیبه‌ی بیستون درباره «گئوماتا» بما میدهد این است که وی از مغان بود اما اینکه او از دبیران پادشاه در کاخ «پیشیا هوادا» یا عضو اداره کشور بوده است معلوم نمیشود.

بقیه این داستان را «آلت‌هایم» و «اشتیل» از روی اخبار «هرودت» و کتیبه‌ی آرامی یونانی که در «متسخته» در گرجستان پیدا شده و همچنین از مدارک قدیمتر بطور شگفت‌آوری تکمیل کرده‌اند.

از نوشته‌های «هرودت» در میا بیم که «گئوماتا» بدست برادر خود به پادشاهی رسید کمبوجیه، هنگامیکه بالشکر خویش رهسپار مصر میشد، برادر گئوماتارا که نگاهبان کاخهای شاهی بود با خود نبرد. از نوشته «هرودت» برمیآید که ظاهراً وی عنوان وزیر دربار داشته است، از این جهت توانسته با دسایسی برادر خود «گئوماتا» را که با بردیا برادر کمبوجیه شباهت داشت با سانی به تخت شاهی بنشانند. رسیدن يك مغ بمقام عالی وزارت دربار، یا مقامی نظیر آن نشان میدهد که پیروان زردشت در آن عصر نیرومند شده بودند، و میکوشیدند تا اداره مملکت را بدست بگیرند.

149. Elephantine

150- Cowley, Aramic Papyri of the fifth century, B. C. Oxford, 1923, p. 253-271

از روایت «هرودت»، وسنگنبشته‌ی بیستون، ومدارك بابلی برمیآید که حکومت «گئوماتا» در ایران با انقلابات شگفتی همراه بوده است. چنانکه میدانیم دین زردشت از سرزمین باختر «بلخ» در مشرق ایران، به «ماد» و از آنجا به «پارس» نفوذ کرد. «هرودت» مغان را يك قبیله‌ی مادی می‌داند. وارد شدن دین زردشت به پارس از راه ماد بوسیله لغات مادی که جزء فرهنگ زردشتی شده است از قبیل: «بگه» و «زر که»، «زورا» و «پیتیا زبایام»^{۱۵۱} و غیره نیز ثابت میشود.

بنابر عقیده «هرودت» دونفر، یکی «گئوماتا» و دیگر برادرش می‌کوشیدند تا حکومت از دست داده‌ی ماد را دوباره بدست آن قوم بسپارند. «کمبوجیه» بقول «هرودت» از هخامنشیان اطراف خود شکایت میکند که: «چیزی جز اینکه حکومت را دوباره بدست مادها بسپارند نمیدانند». «گوبریاس»، انقلابیان را تحریک میکرد و میگفت: نباید بگذاریم تا پارسیان، زیر دست يك مرد مادی مجوسی (مغ) باشند: «کمبوجیه» مردم پارس را تهدید میکرد اگر نکوشند حکومت را دوباره بدست آورند، دیگر باره بزیر دست مادها خواهند افتاد.

از این روایات معلوم میشود که دین زردشت در آخرین سالهای سلطنت کورش پیشرفت بسیاری کرده و مغان خود را برای کارهای مهم در سیاست داخلی مملکت آماده میکردند، از این جهت غیبت کمبوجیه هنگام لشکر کشی او به مصر به آنان فرصت مناسبی داد که حکومت را دیگر باره بدست گیرند. موافق روایت: «هرودت»: همه ملل آسیا بجز پارس از مرگ «گئوماتا» متأثر شده بودند، و برای او گریه میکردند. معلوم میشود علاوه از پرداخت مالیاتهای سنگین لشکر کشی: کمبوجیه به مصر تحمیل دیگری بر ملت ایران بوده است از اینرو زمینه يك انقلاب داخلی در خود کشور آماده شد، و طوری پیش آمد، که «گئوماتا» حتی در خود پارس هم پیروانی پیدا کرده بود.

151- Baga, Vazarka, Zura, Paitiyaz bayam

در کتیبه‌ی بیستون، يك انقلاب ديگر نيز، ذکر شده است، که به رهبری مردی بنام کاملا زردشتی « وهیزداته»^{۱۵۲} پدید آمد. این انقلاب دوم شکستی هولناک خورد، و رهبر آن به «پیشیاهووادا» که از روزگار « گنوماتا » مرکز انقلابیون، شده بود گریخت. ترجمه متن آرامی سنگنبشته‌ی بیستون نام «پیشیاهووادا» را بالغت «برتا»^{۱۵۳} بمعنی قلعه بکار برده است. در آنجا «وهیزداته» بعد از شکست اول خود طرفداران دیگری یافت ولی با وجود آن باز شکست خورد. متن ترجمه آرامی سنگنبشته‌ی بیستون، شمار آنهایی را که در آن انقلاب جان سپردند ذکر میکند: در نبرد اول (۳۰۳) تن از انقلابیون از بین رفتند. تعداد کشته‌ها، و اسیران جنگ دوم در دست نیست، ولی «وهیزداته» پیش از آن لشکر خود را به ولایتی موسوم به «آرخوزیا» (رخج و قندهار) برده بود، و در یکی از جنگهای آنجا (۴۵۷۰) تن از سربازان او کشته شدند «وهیزداته» پس از اسیر شدن، با (۵۲) تن از طرفداران خود به قتل رسید. لغت پارسی باستان «کارا»^{۱۵۴}، که در صفحات پیش از آن بحث کردیم در متن سنگنبشته‌ی بیستون، و جایهای دیگر معمولاً بمعنی «قشون» ترجمه میشود، ولی معنای آن وسیع تر است.

داریوش در آن کتیبه مینویسد که: وی چرا گاهها، و گله‌ها، و برده‌ها و خانه‌هایی را که «گنوماتا» از مردم، و لشکریان گرفته بود به ایشان پس داد. متن آرامی ترجمه کتیبه بیستون لغت «کارا» را، با کلمه «خیلا»^{۱۵۵} ترجمه میکند، و این امر ثابت مینماید که این لغت در پارسی باستان معنای وسیع‌تری داشته است. در متن بابلی کتیبه‌ی بیستون بجای «کارا» لغت هزوارش سومری «او-قو»^{۱۵۶} استعمال شده، که بزبان کدی، «ایشو»^{۱۵۷} بمعنی مردم خوانده شده است، این هزوارش سومری نیز ثابت میکند که لغت «کارا» در پارسی باستان تنها به قشون مربوط نبوده بلکه بمعنی عامه مردم هم بکار میرفته است.

152- Vahyazdata

153- B-R-T-A

154- Kara

155- Khaila

156- U-qu

157- Ishu

داریوش، در همان سنگنبشته میگوید که: یاد گاهها، یعنی عبادتگاههایی را که گئوماتای مغ ویران کرده بود بعد از کشتن وی، تعمیر کرده است، و چرا گاهها، و گلهها و بردهها و خانههایی را که «گئوماتا»، از لشکریان (یعنی «کارا» و اشراف) گرفته بود بایشان پس داده، و در سراسر کشور نظم و ترتیب پیشین را باز گردانیده است یعنی اثر انقلاب «گئوماتا» را که هدفهای مذهبی، و اجتماعی داشته، از میان برده است.

ذکر آزاد کردن بردهها نشان میدهد، که اصلاحات «گئوماتا» جنبه‌های اجتماعی نیز داشته است. بنظر میرسد که گئوماتا، برای توسعه، و اصلاح کشاورزی، و ایجاد اساسی استوار برای آن اراضی، و گلهها و بردهها و خانههای زاید را از اشراف، و مالکین بزرگ گرفته باشد. معنی لغت «کارا» که درباره آن بحث شد، باید همان طبقه اشراف و مالکین باشد. گئوماتا میخواست با ضعیف کردن این دسته، طبقه کشاورزان واقعی را تقویت کند.

عده زیاد پیروان «وهیزداته» که در جنگ «آرخوزیا» جان سپردند نشان میدهد که این اصلاحات اجتماعی مغان در بین عامه مردم پیروان بسیاری پیدا کرده بود.

بنابراین «گئوماتا» با این نوع اصلاحات پیشرو «مزدک بامدادان» بود، که در زمان قباد اول (۴۸۸-۵۳۱) یعنی بالغ بر هزار سال پس از این واقعه قیام کرد، و بر آن شد که اموال اشراف را بگیرد و بین عامه مردم تقسیم کند.

«گئوماتا»، و مزدک، هر دو از روحانیون دین بشمار میرفتند، و برنامه اصلاحات انقلابی ایشان بدون شك به عقاید مذهبی شان بستگی داشت. «هرودت»، از کشتار هولناک مغان پس از مغلوب شدن ایشان سخن میگوید، و آن عمل را «مگوفونی»^{۱۵۸} خوانده، که معادل پارسی آن «مگوزتی»^{۱۵۹} یعنی کشتار مغان میباشد. دشمنی با مغان در تمام دوره‌ی هخامنشی، از روزگار داریوش

تا اسکندر، ادامه داشت. پادشاهان بعد از داریوش، ظاهراً مانند پیران زردشت، رفتار می‌کردند، چنانکه خشایارشا در کتیبه‌ی خود افتخار می‌کند که: معبدهای خدایان (غیر مزدیسنی) را، بدستور اهورمزدا، ویران کرده است، ولسی باز در این دوره اسم «زردشت» دیده نمی‌شود. پادشاه بخواست اهورمزدا حکومت می‌کرد، و اراده او، اراده‌ی اهورمزدا بود، و احتیاجی به پیامبری مانند زردشت نبود، و بنظر میرسد که حتی ذکر عمومی نام او نیز ممنوع بود.

این وضع تا پایان دوره‌ی هخامنشی ادامه داشت. پس از انقراض هخامنشیان، اسکندر نیز در دشمنی با مغان دنباله‌ی سیاست ایشان را گرفت چنانکه کشتار مغان را نیز، به این فاتح نسبت می‌دهند. «هیرمودوروس» ۱۶۰ فیلسوف یونانی (قرن پنجم ق.م) و شاگرد «افلاطون» عقیده داشت که «اسکندر» مغان را از بین برد.

يك مدرك سغدی نیز از کشتار مجوسان (مغوزتی) ۱۶۱، حکایت می‌کند، و آن عمل را به «اسکندر» نسبت می‌دهد. «آلتهايم» معتقد است که، خط و زبان آرامی که بقول دیگر دانشمندان، در زمان داریوش اول، زبان بین‌المللی شاهنشاهی هخامنشی گردید، از زمان کورش کبیر در ایران رواج داشت و دانشمندان و متخصصان ایرانی آن زبان مغان بودند.

وی، مینویسد که، دانستن خط، و زبان آرامی، به «گئوماتای مغ» فرصت داد که به خزانه شاهی راه بیابد، و به جانشینی پادشاه برسد.

در تخت جمشید، اشیاء مربوط به عبادات زردشتی، پیدا شده، که بر آنها مطالبی به خط آرامی نوشته شده است. شاید استعمال این خط و زبان از طرف مغان زردشتی مانع بوده است که داریوش میدان بیشتری در اموال مملکت به آنان بدهد، و اگر چه نمیتوانست آنان را از بین ببرد دست کم مانع پیشرفت

ایشان در آینده بشود. میتوان احتمال داد که مخالفت هخامنشیان، بامغان مانع استعمال خط آرامی در متون پارسی باستان شده، و خط آرامی، برای زبان ایرانی تا آخر دوره هخامنشی مخصوص مغان بوده باشد، و اوستا برای نخستین بار بهمین خط نوشته شده است. بعد از دوره هخامنشیان اجازه داده شد که متون غیر مذهبی زردشتی نیز به زبانهای ایرانی و به خط آرامی نوشته شود. ۱۶۲

نتیجه - از بحث طولانی مزبور چنین نتیجه می گیریم :

۱- هخامنشیان زردشتی نبودند، بلکه بدون اعتقاد به پیغمبری به نام زردشت، اهورا مزدا و دیگر بغان را می پرستیدند .

۲- مغان که تیره ای از قوم ماد بشمار میرفتند، از روحانیان دین زردشتی بودند و در دستگاه دولت و بین مردم نفوذ فراوان داشتند .

۳- مغان مانند دیگر مردم ماد میخواستند سلطنت ماد را دیگر باره در ایران تجدید نمایند .

۴- قیام گنوماتای مغ، یک قیام دینی و سیاسی بود و در حالیکه می خواست سلطنت را به قوم ماد انتقال دهد، بر آن شد که دین زردشتی را نیز مذهب رسمی ایران سازد، همان کاری را که اردشیر بابکان در نه قرن پس از وی کرد .

۵- اصلاحات اجتماعی و اقتصادی گنوماتا تا حدی جنبه سوسیالیستی داشت و به سود طبقه محروم بود، از این جهت همه مردم ایران جز پارسیها از قتل او اندوهگین شدند و بر مرگ او بگریستند .

۱۶۲- زبان آرامی در دوره هخامنشی (دکتر رودلف ماتسوخ) ضمیمه مجله

دانشکده ادبیات، شماره دوم، سال دهم، تهران ۱۳۴۱ ص ۱۳-۲۹

رودخانه ارس و رویداد های تاریخی اطراف آن

بقلم

رحیم هویدا

(دکتر در جغرافیا)

سال ۹۹۷

فرهاد پاشا سردار عثمانی که با قشون بسیار در ارضروم توقف داشت متوجه تسخیر قراباغ گردید و ابتداء بفریفتن سیمون خان از امرای گرجستان که همیشه دولتخواه و خدمتگزار دولت ایران بوده و مکرر با عثمانیان جنگیده بود پرداخت و فرهاد پاشا با وعده های بسیار و هدایای فراوان در حدود اغفال وی در آمد سیمون خان که مردی عاقل و کاردان بود و اوضاع قزلباش را بر نهج دلخواه نمیدید از کمک و مساعدت دولت ایران مأیوس بود ناچار دست از مخالفت با عثمانیان کشیده و راه عبور قشون عثمانی را باز گذاشت و فرهاد پاشا با فراغ خاطر از راه های صعب العبور گرجستان گذشت و وارد قراباغ شد و محمدخان که در همان سال بسمت ایالت قراباغ منصوب و هنوز استقامتی نیافته بود از ورود فرهاد پاشا مضطرب گردید و نظر سلیمان قزاق را از امرای قراباغ با ایل خود روگردان شده به عثمانیان پیوسته و مرتبه پاشائی گرفت و با ملاحظه این اوضاع و احوال طایفه قاجار و ساکنان قراباغ دچار تشویش گشته و قدرت

مقابله از آنان در برابر لشکر بیشمار عثمانی سلب گردیده و ناچار دست از سرزمینهای خود کشیده در کمال پریشانی و اضطراب کوچ کرده از رودخانه ارس عبور و بارسبار آمدند و پریشانی و اختلال تمام بآن جمعیت راه یافت و بسیاری از اموال و اسباب ایشان عرصه غارت لشگریان عثمانی گردید. (عالم- آرای عباسی صفحه ۴۰۶)

سال ۱۰۱۱ هجری

شاه عباس پس از فتح قلعه تبریز که در دست رومیان (عثمانیان) بود ایالت آنجا را بندو الفقار خان و مرند را به جمشید سلطان دنبلی و ناحیه خوی و سلماس را بنازی بیگ و مراغه را بشیخ حیدر سپرد و چراغ سلطان گرامپای استاجلو را با فوجی از لشگریان بکنار رودخانه ارس فرستاد که جلفا را محافظت نماید و از اخبار لشگریان نخجوان و ایروان بعرض ملوکانه برساند ضمناً امیر کونه- بیگ قاچار را نیز مأموریت داد که با جمعی از مردم طوالش بجانب ارسباران (قراداغ سابق) رفته و ایل و عشایر و ارسباران را جمع آوری نموده و در کنار رودخانه ارس اردو زده مواظب اطراف رودخانه باشند که مبادا عثمانیهائی که در گنجه و شیروان هستند بدانجاها دست اندازی نمایند.

از طرف دیگر قلعه نخجوان نیز فتح و اردوی شاهی در نخجوان مستقر گردید در این موقع مستحفظان عثمانی سایر قلاع آذربایجان که در این طرف رودخانه ارس مستقر بودند قلاع را خالی کرده بایروان جمع شدند. (عالم آرای عباسی صفحه ۶۴۳).

سال ۱۰۱۲ هجری

در زمان سلطنت شاه عباس صفوی از عشایر زیادلو حسینخان نامی که مشمول عنایت شاهانه بوده به حکومت استرآباد منصوب شده بود که بر شادت و شجاعت معروف بود.

هنگامیکه شاه عباس قصد تسخیر قراباغ را داشت حسینخان را مأمور نمود که بقراباغ آمده مجال کنار ارس را متصرف شده و هنگام ورود شاه عباس بوی بییوندد. و امیر کونه خان که در کنار ارس مأمور محافظت از حدود اطراف ارس بود با رشادت از آب ارس از پل خدا آفرین گذشته و داخل قراباغ شده و در آنطرف رودخانه ارس در قراباغ سکونت اختیار و باحسن تدبیر به تمشیت امور و جلب قلوب مردم میپرداخت بطوریکه عده ای از تراکمه و ایلات قراباغ جزو دوستداران شاه عباس شده بودند و امیر کونه خان در مراقبت اطراف آب رودخانه ارس دقت تمام داشت که مبادا از عثمانیها چشم زخم یا دستبرد بپوشون صفویه وارد شود و پس از اینکه حسینخان زیادلو بحوزه مأموریت خود وارد شد امیر کونه خان نیز از آنجا حرکت کرده به موکب پادشاهی پیوست اما چون حسینخان با وجود شجاعت و رشادت ذاتی غرور و تکبر زیادی داشت وقتی شنید که داود پاشا با هفت هزار نفر عازم از میان برداشتن حسینخان است از روی غرور و عدم مشورت با عده قلیلی در حدود چهارصد نفر بدون تجهیزات جنگی بجلوی داود پاشا شتافت و چون با او روبرو گردید متوجه اشتباه خود شده و به اطرافیان خود اجازه داد که بکنار آب ارس رفته از پل خدا آفرین عبور نموده در محلی که ایمن از خطر باشد اقامت نمایند و هر کس که اسبش ناتوان است جلو تر حرکت کرده و مقرر داشت که خود بالشکر کم با هستگی حرکت کرده تا بکنار رودخانه ارس برسند. (ص ۶۵۷ عالم آرای عباسی).

سال ۱۰۱۲ هجری

جفال اوغلی سنان پاشا که یکی از سرداران بنام عثمانی و بتهور و شجاعت معروف بود مأمور سرکوبی قزلباشها در آذربایجان گردید و او با فوجی عظیم و لشگری بیشمار از ارضروم حرکت نموده و بدون درنگ خود را بقارص رسانید و چون این خبر بگوش شاه عباس رسید سران لشکر را دعوت نموده و

برای مقابله با سنان پاشا با آنان مشورت نمود و هر کس از امراء و فرماندهان نظریه ابراز داشتند ولی هیچکدام مورد قبول شاه صفوی قرار نگرفت چون در این موقع قشون قزلباش اکثر آنها برای مرخصی و استراحت بخانههای خود در ولایات رفته بودند و بزودی جمع آوری آنان امکان پذیر نبود علیهذا شاه عباس با ملاحظه کثرت قشون عثمانی و نبودن عده کافی در اطرافش خود تصمیم گرفت و دستور داد آنچه از آذوقه و علیق که مورد مصرف قشون قزلباش باشد بردارند و مابقی هرچه از آذوقه و علیق در سر راه جغال اوغلی هست آتش زده و از بین ببرند تا لشکریان جغال اوغلی از کمی آذوقه و ستوران قشون وی از نبودن علیق و علوفه بزحمت افتاده و زبون و ناتوان گشته و از بین بروند و در این صورت جغال اوغلی نخواهد توانست به پیشروی خود ادامه دهد و اهالی آن سامان را برای مصون ماندن از آسیب قشون عثمانی بسایر نقاط کوچ دهند و خود شاه عباس با لشکریانش از رودخانه ارس گذشته و در ساحل جنوبی رودخانه ارس منتظر ورود جغال اوغلی شود و آنچه صلاح دولت باشد در این طرف رودخانه ارس بوقوع پیوندد. (عالم آرای عباسی صفحه ۶۶۷).

سال ۱۰۱۴ هجری

در خلال این سال که امیر کونه خان قاجار بر حسب فرمان شاه ایران در قلعه النجیق نخجوان اقامت داشت اطلاع پیدا کرد که قجر پاشا و مصطفی- پاشا سرداران عثمانی با لشکریان زیاد و سران اکراد از وان حرکت کرده و قصد آمدن به نخجوان و سر کوبی وی را دارند علیهذا امیر کونه خان نیز با عده ای از سران قاجار و امرای دیگر که به کمک وی تعیین شده بودند حرکت نموده خود را بکنار رودخانه ارس رسانید که در آنجا با لشکریان عثمانی مقابله نماید ولی پاشایان عثمانی که از رشادت و پایداری امیر کونه خان بیمناک شده بودند جرأت پیشروی نکردند و مراجعت نموده بودند. (عالم آرای عباسی صفحه ۶۷۶)

شاه عباس در این سال پس از سرکوبی طایفه محمودی در حدود ماکو و تارومار کردن یاغیانمانند مصطفی بیگ و برادرانش و ویرانی قلاع آنها بمدت ده روز در آن حدود که دارای مراتع زیادی بود نزول اجلال نمود و عده‌ای از عشایر یاغی نیز که بکوهستانها پناه برده بودند گرفتار شده و از بین رفتند و در این موقع شاه عباس تصمیم گرفت که به نخجوان که سر راه وان و ارضروم فعلی است و محل عبور قشون عثمانی از آنجا خواهد بود آمده و چند روزی در کنار رودخانه ارس اقامت گزیند که اگر سردار عثمانی بخواهد به آذربایجان تعرض نماید در بین هر دو راه بمقابله آن پردازد و اگر سردار عثمانی در این سال قصد حمله نداشته باشد زمستان را در قشلاق قراباغ بگذراند و مقدمات تسخیر گنجه و شیروان را فراهم سازد باین عزم از معبر یزدآباد نخجوان از آب ارس گذشته و در کنار آب ارس خیمه و خرگاه برافراشتند و امیر کونه‌خان را نیز مأمور تعمیر قلعه ایروان ساخت و چند روزی که در ساحل رودخانه ارس رحل اقامت افکنده بودند خبر آمدن سردار را از راه الباق و سلماس باطلاع شاه رسانیدند. (عالم آرای عباسی ص ۶۸۸)

چون یار محمدخان صاحب اختیار بلخ باتفاق جهانگیرخان فرزند سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان اوزبک بدر بارشاه عباس پناهنده شده بودند و تقاضای کمک و معاودت بسرزمینهای خود را داشتند و شاه عباس که مشغول انتظام کارهای آذربایجان و شیروان بود نمیخواست در حدود خراسان و ماوراءالنهر نیز درگیری داشته باشد و به پناهندگان و بزرگزادگان مزبور وعده مساعدت در موقع مناسب میداد تا اینکه در اثر پیشنهاد یار محمدخان که بامور مسقط الرأس خویش آشنائی داشت آنان را مورد ملاحظت خود قرار داده و از کنار آب ارس در حوالی نخجوان آنانرا ضمن مساعدتهای لازم هرخص نموده و خوشدل و شادمان روانه اوطان خود نمود.

رمضان سال ۱۰۱۴ هجری

شاه صفوی پس از فراغت از کارهای تبریز و کردستان عده‌ای از امراء و سرکردگان را مانند الله‌وردیخان و غیره که مدت‌ها در اردوی شاهانه بودند مرخص نموده و خود برای فتح قلاع گنجه و شیروان با وجود زمستان سخت آنسال بطرف اردبیل حرکت نمود و پس از ورود بار دبیل بزیارت اجداد خود رفت و سپس به قریه کلخوران که مرقد حضرت سلطان جبرئیل جد اعلائی خود در آنجا میباشد وارد شد و چند روزی در آنجا توقف نموده و پس از فراغ از کارهای مربوطه بجانب ارسبار کوچ نموده در کنار رود ارس در منازل خلف بیک سفره‌چی برای گذرانیدن ماه مبارک رمضان نزول اجلال نمود و پس از اختتام ماه مبارک نامه‌ای مشعر بر نصایح به مستحفظان قلعه گنجه ارسال داشته خود از آب ارس گذشته و شکار کنان با آهستگی طی مسافت مینمود. (ص ۷۰۸ عالم آرا)

سال ۱۰۲۴ هجری

در این سال شاه صفوی پس از سرکوبی معابدان و گشودن گرجستان از تقلیس کوچ نموده و متوجه قراباغ شد و چون هوای قراباغ و مراتع زیبای آن مورد پسند شاهانه واقع شده بود شکار کنان حرکت کرده تا بکنار رودخانه ارس رسیدند و چند روزی در کنار رودخانه ارس نزول اجلال نموده از لشگریان مظفر و منصور خود سان دید و بمطالب و عرایض سپاهیان رسیدگی نموده و فوج فوج آنان را مرخص نمود و مویز همایونی از راه قزل آغاج و آستارا از راه کناره دریا برای گذرانیدن ایام زمستان عازم قشلاق مازندران شدند. (صفحه ۸۷۸ عالم آرای عباسی).

سال ۱۰۲۶ هجری

بشمشیری یکی تاده توان کشت برائی لشکری را بشکند پشت موقعیکه شاه عباس در بیلاق کو گجه رحل اقامت افکنده بود جاسوسان

بعرض ملوکانه رسانیدند که سلطان احمدخان پادشاه عثمانی در نظر دارد در بهار سال آینده خلیل پاشا را روانه دیار ایران نماید و خلیل پاشا هم از استانبول بیرون آمده متوجه قشلاق میباشد.

پادشاه صفوی پس از استماع این خبر دستور میدهد که در سر راه خلیل-پاشا در حدود وان و ارضروم هر چه از آذوقه و علیق هست از بین ببرند تا خلیل-پاشا از عسرت و تنگی آذوقه در مضیقه افتاده و دچار مشکلات شود و یکی از سرداران شایسته خود بنام قرچقای خان را که مورد مرحمت شاهانه نیز بوده با سمت سپهسالاری مأمور این کار مهم نموده و روانه میسازد و خود از بیلاق مذکور شکار کنان بکنار رودخانه ارس آمده و از آنجا عبور فرموده و از راه گرگر متوجه اهر شدند و بعد از زیارت مرقد منور حضرت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره بطرف اردبیل حرکت نمودند.

سال ۱۰۴۴ هجری

هنگامیکه شاه عباس گرجستان را فتح نمود عده زیادی از گرجیان اسلام آورده و مسلمانی اختیار کردند از جمله یکی از امراء گرجی بنام موراو اسلام آورده و مورد مرحمت شاهانه قرار گرفته بود پس از مراجعت شاه عباس موراو که بظاهر مسلمان شده بود از غیبت و دوری پادشاه صفوی استفاده نموده و بتحریر یک گرجیان پرداخت یک روز صبح مسلحانه از خیمه خویش بدرخانه قرچقای خان که نسبت بوی بدگمان نبود با اشاره او خیال سواری داشت که با عده ای از لشکریان بسر کوبی آنها برود که موراو غفلتاً بوی حمله ور شد و بانیزه او را چنان ضربه ای زد که نوک نیزه از طرف دیگر در آمده و قرچقای خان را از پای انداخت و پس از غدر و خیانت فوراً بطرف خیمه یوسف خان امیرالامراء شیروان رفته او را نیز با خدعه و تزویر کشت. پس از کشته شدن فرماندهان ایرانی گرجیها باردوی قزلباش آمده یکی از پسران قرچقای خان بنام امام وردی بیگ و هر کس را که دستشان رسید کشتند.

انتشار این خبر موجب تجری مخالفان و اضطراب و پریشانی قزلباش گردید هر کس ب فکر نجات جان خود افتاده و فرار را برقرار ترجیح دادند و سایر مخالفان که در انتظار فرصت بودند بقشون پریشانحال قزلباش حمله نموده عده ای از آنها را کشته و زنان و دختران شان را اسیر و اموال بسیاری بغارت بردند و در این موقع تمامی ایلات و اهالی قرا باغ بو حشت افتاده از جا و مقام خود رمیده خود را بکنار آب ارس رسانیدند و از پل خدا آفرین گذشتند مور او پس از قتل و غارت اهالی آنسامان بقصد تسخیر تفلیس حرکت کرد .

شاردن در کنار ارس حدود سال ۱۰۸۴

شاردن سیاح معروف فرانسوی هنگام آمدن بایران از نخجوان گذشته و در کنار ساحل شمالی ارس مشغول استراحت میشود و فردای آن روز از رودخانه ارس از جلغا میگذرند که شاردن داستان گذشته از رودخانه ارس را در سیاحتنامه معروف خود چنین نگاشته است :

اینک بر گردیم به اقامتگاه خود کنار نهر ارس این رودخانه مشهور در منستان را از ما جدا میکنند سر چشمه ارس در کوهی است که میگویند کشتی حضرت نوح در آنجا توقف کرد و شاید که اسم نهر از نام این کوه بزرگ آرات اشتقاق یافته است .

این رودخانه از منطقه مزبور عبور کرده بدریای کاسپین (قزوین، خزر) میریزد ارس نهری بزرگ و سخت سریع السیر میباشد و بتدریج طی مسیر خود ، با اضافه شدن انهار کوچک بسیار که بهیچوجه نام و نشانی ندارند و انضمام سیلابهای بیشمار بر حجم و عظمت خویش میفزاید بر روی این رودخانه در جلغا و نقاط دیگر چندین پل بسته اند و علی رغم استحکام و عظمت آنها ، چنانکه از طاق و چشمه هایشان کاملا نمودار است این چشمه ها در مقابل فشار جریان نهر دوام نیآورده اند ، هنگامیکه یخها آب و برف کوههای اطراف ذوب میشود، ارس سخت تند و خشمگین میگردد، بطوریکه هر گونه سد و ساختمان

دیگر را از مسیر خود در مینوردد و فی الواقع صدای جریان و سرعت جولان آب آن مایه تعجب اطرافیان میگردد دریک کشتی بزرگی ما از ارس عبور کردیم این سفینه قادر بانتقال بیست رأس اسب و سی نفر آدم در آن واحد بود. من فقط برای عبور آدمها و محمولات خود از آن استفاده کردم، چهارم-سلاح آنرا میراندند و قریب سیصد گام در طول ساحل رو ببالا سیر کردند و بتدریج که وارد وسط مسیر آب رودخانه گشتند، کشتی را با اختیار جریان طبیعی گذاشته و از یکسکان نیرومند و بلندی برای خارج کردن آن از مسیر نهر و هدایت سفینه بساحل دیگر استفاده کردند جریان رودخانه بایک شدت غیر قابل وصفی کشتی را بسوی پائین برد. بطوریکه دریک آن پانصد گام سیر کرد. کشتیرانان ارس به ترتیب از رودخانه میگذرند و بعلت صعوبتی که در بالا رفتن از آن هست بیش از دو ساعت برای رفتن و آمدن وقت قائل میشوند. در فصل زمستان که آب رودخانه کم و پائین است با شتر از ارس میگذرند گذار در نیم فرسنگی جلفا در محلی که بستر رودخانه بسیار پهن و جریان آب در آنجا خیلی آرام میباشد واقع شده است. (ص ۳۹۴ جلد دوم سیاحت- نامه شاردن)

سال ۱۱۴۴ هجری

دراثر فشار شاه طهماسب دوم فرمانده عثمانی مجبور شد که تبریز را تخلیه نماید پس از آنکه تبریز از قوای خارجی خالی شد شاه طهماسب قدم به تبریز نهاد، خبر تسلیم تبریز از یکطرف و شکست نیروی امدادی عثمانی از طرف دیگر و نابسامانی وضع داخلی باب عالی سران عثمانی را مجبور به پیشنهاد صلح بشاه طهماسب نمود اما شاه طهماسب که قبلا با قلیخان^۱ مشورت نموده بود قبول شرایط هتار که و صلح راهو کول بر تخلیه و استرداد اراضی متصرفی و پرداخت ۳۰۰۰۰۰ تومان غرامت از طرف عثمانیها نمود

۱- مقصود از قلیخان نادرشاه است.

شاه طهماسب پس از آگاه ساختن پاشای عثمانی از نظریات خود منتظر جواب نماند و بدون در نظر گرفتن دوری راه و فصل زمستان لشکریان خود را بجانب ایروان بحرکت در آورد لشکریان شاه طهماسب پس از تحمل مشقات فراوان خود را بکنار رودخانه ارس در حدود جلفا رسانیدند اما ملاحظه کردند که ارس یخ بسته ولی نه چنانست که از روی آن بتوان گذشت، ناچار قشون پانزده روز در کنارهای ارس معطل شده و یخها را شکسته و از زورقهای پلی بر روی رودخانه در نزدیکی جلفای قدیم بسته و از ارس گذشتند. (تاریخ نادر شاه صفحه ۶۲)

سال ۱۱۴۵ هجری

هنگامیکه شاه طهماسب در جبهه همدان بالشکر عثمانی سرگرم نبود علی پاشا یکی دیگر از فرماندهان عثمانی که نتوانسته بود پس از واقعه ایروان تمام سپاه ایران را در کردستان تعقیب نماید خود را بایروان رسانده و بقصد محاصره تبریز لشکر خود را در طول رودخانه ارس بحرکت در آورد ولی وقتی مطلع شد که سپاه ایران از تبریز عقب نشینی کرده است بسایر نقاط آذربایجان شتافته و این ایالت را متصرف شد. (تاریخ نادر شاه ص ۶۸)

سال ۱۱۴۷ هجری

وقتی تاتارها ایرانیان را در آن طرف رودخانه دیدند که آماده جنگ هستند خیال کردند باتمامی قشون نادر قلی روبرو شده اند سخت ترسیده و باتمام قوا فرار کردند ایرانیان نیز آنها را دنبال نکرده و منتظر دستور جدید قلیخان شدند. در این وقت نایب السلطنه بانیمی از قشون فاتح خود به تبریز رسید و نیم دیگر را در مرزهای عثمانی گذاشته به فرزند خود فرمان داد که از ارس بگذرد و متوجه ایروان شده آن شهر را محاصره نماید و لشکر دیگر را که در مقابل جلفا اردو زده بود بسوی نخجوان حرکت داد و پس از فتح آن شهر مأمور محاصره گنجه گردید. (تاریخ نادر شاه صفحه ۱۴۳)

سال ۱۱۴۷

چون قلیخان اخبار آمدن تاتارها و لشکریان لزگی را بحدود گرجستان تا نزدیکیهای تفلیس شنید تصمیم گرفت که صحنه جنگ را عوض نموده و به ارمنستان و گرجستان بکشانند در این موقع عده‌ای از لشکریان عثمانی در مرزها بودند و در تمامی سواحل ارس فوج سربازان موج میزد و نایب السلطنه (نادرشاه) عده‌ای از قشون خراسان و قندهار را که در معیت فرزندش آمده بودند بدان طرف فرستاد و این شاهزاده جوان که عده لشکریان وی از تاتار و افغان و ازبک تا ۴۰۰۰۰ میرسید آنانرا درمازندران جمع آوری نموده و در آغاز جنگ با همین لشکریان از ساحل دریا از گیلان و مغان گذشته و در همان هنگامی که تاتارها میخواستند بقصد تصرف مغان از رودخانه ارس عبور کنند قدم بکناره‌های رودخانه ارس نهاد. (صفحه ۱۴۱ تاریخ نادرشاه)

سال ۱۲۰۹ هجری

در سال ۱۲۰۹ هجری ابراهیم خلیل خان باوالی تفلیس و بزرگان شیروان و دربند و شماخی متحد شده و سر از اطاعت آقا محمدخان قاجار پیچید و آقا محمدخان قاجار به میرزا اسدالله خان وزیر لشکر دستور تهیه سپاه داد و پس از جمع آوری قشون راه آذربایجان پیش گرفت و بعد از ورود بار دبیل محمد حسین خان قوآنلورا مأمور کرد که با عده‌ای از لشکریان در سه فرسخی قلعه پناه آباد بر سر پل خدا آفرین رفته و از پل مواظبت نمایند که مبادا پل بدست کسان ابراهیم خان خراب شود و چون محمد حسن خان بسرعت بدانجا رسید پل را خراب شده یافت و ماجرای را بعرض شاه رسانید و شاه دستور تجدید ساختمان پل را داد و پل در اندک مدتی تجدید ساختمان شد و چهار برج در آنسوی پل نیز بنا کردند و چون ساختمان پل تمام شد پادشاه از عبور لشکریان مطمئن گردید.

سال ۱۲۱۰ هجری

زمانیکه آقامحمدخان قاجار مشغول تدارك و جمع آوری قشونی بود که به فرماندهی محمد ولیخان بمرو بفرستد خبر رسید که قشون امپراطوری روسیه بعد از تصرف دربند از رودخانه ارس گذشته و بدشت مغان وارد شده اند. (کتاب خواجه تاجدار صفحه ۳۰۶) و سپس آقا محمد خان یاغیان طالش را مغلوب ساخته و یکی از آنان را که شاهنواز خان نام داشت موردنوازش قرار داد و از پل ارس گذشته و مصطفی خان را با فوجی از لشکریان مأمور فتح ناحیه ارمنی نشین قپان از ولایات قراباغ ساخت و مصطفی خان پس از حمله بدانجا و فتح آن ولایت عده زیادی از زنان خوبرو و پسران مشکین مورا اسیر ساخته و بدر گاه آقامحمدخان آورد. (صفحه ۷۱ و ۷۲ ناسخ التواریخ).

آقا محمدخان بعد از تهیه مقدمات هفتاد تن از اعیان گرجیان را عرصه شمشیر ساخت آنگاه بشهر تفلیس درآمد. و لشکر دست بیغما برگشادند و چندانکه دانستند و توانستند از زر و سیم و دیگر اشیاء نفیسه حمل دادند و پانزده هزار تن از زنان و دوشیزگان و مردان و پسران را اسیر و دستگیر ساختند و کشیشان را دست بسته برود ارس انداختند. (ناسخ التواریخ جلد اول صفحه ۷۷).

ذیقعه سال ۱۲۱۲ هجری

در این سال آقامحمدخان قاجار بالشکری زیاد از تهران بیرون آمد و بفوریت از راه اردبیل بکنار ارس آمده و در آنجا توقف کرد و ده هزار نفر از لشکریان زبده را انتخاب نمود که بقلعه پناه آباد حمله کنند و آنجا را مسخر سازند در این زمان متوجه شد که ابراهیم خان از ترس جان خود پل ارس را شکسته است ولی شاه اهمیت نداد و مانند باد از آب ارس گذشته و بآن طرف رسید ولی بعضی از سفاین شکسته و عده ای از لشکریان غرق شدند و چون

خبر ورود آقا محمدخان قاجار بگوش ابراهیم خلیل خان رسید اهل و عیال خود را برداشته و بطرف مجالشکی ولزگی فرار نمود و قلعه و اموال و خزاین آن بدست پادشاه ایران افتاد . (ناسخ التواریخ صفحه ۸۴)

اواخر سال ۱۲۱۲ هجری قمری

بعد از آنکه آقا محمدخان قاجار در شب شنبه بیست و یکم ذیحجه الحرام ۱۲۱۲ هجری در قلعه شوشی بدست دو تن از زندانیان بقتل رسید دیگران جسد را رها کرده و رفتند و حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله با توجه بوخامت اوضاع قلعه در شوش در آنجا ماند و با کمک مجتهد قلعه شوشی بنام حاجی-بابک جسد را آنجا دفن کرده و باصطلاح بامانت گذاشتند که در موقع مقتضی بجای دیگر حمل نمایند .

پس از آنکه فتحعلی شاه به تخت سلطنت نشست در صدد برآمد که جسد آقا محمدخان قاجار را که بمسئولیت مجتهد بزرگ شوشی در آن شهر بامانت گذارده شده بود بتهران بیاورد و سپس پس از آماده ساختن وسایل انتقال بنجف اشرف بفرستد علیهذا یکی از سرداران خود بنام حسینقلیخان- عزالدین لوقاجار را مأمور کرد که جسد آقا محمدخان را از شوشی به پایتخت منتقل نماید و حسینقلیخان پس از ورود بشوش با احترامات لازم جنازه را حمل و از رودخانه ارس گذرانده و بالاخره روز بیست و هفتم ربیع الاخر سال ۱۲۱۳- هجری جسد آقا محمد خان بکرج نزدیک تهران رسید . (کتاب خواجه- تاجدار صفحه ۴۲۸) .

سال ۱۲۱۸ هجری قمری

موقعی که عباس میرزای نایب السلطنه مشغول جنگ با ایشپخدر فرمانده روسی در حدود قرخ بلاغ قفقاز بود عده ای از لشکریانش سر از خدمت برتافته در حین جنگ در عقب جبهه بغارت پرداختند و چون قشون متوجه قضیه شدند یکباره از جای خود حرکت و طریق فرار پیش گرفتند و نایب السلطنه بعد از

فرار قشون شتابزده تا حدود ایروان آمده و به جمع آوری قشون پراکنده شده پرداخت و شرح ماجرا را به فتحعلی شاه قاجار نوشت و فتحعلی شاه اسماعیل - خان دامغانی را با عده‌ای از لشکریان خراسانی بعنوان مقدمه سپاه اعزام و خود نیز از چمن سلطانیه با شتاب تمام حرکت نموده از رودخانه ارس گذشته و در سه فرسنگی ایروان به لشکر نایب السلطنه رسید. (ناسخ التواریخ -

ص ۱۲۸)

سال ۱۲۲۱

بدستور نایب السلطنه عباس میرزا، ابوالفتح خان جوانشیر با فوجی از تفنگچیان بمدد عطاءالله خان شاهسون مأمور شدند که طایفه جبرئیل‌لو و سایر قبایل را بجای دیگر بکوچانند هنگامی که قبایل را منزل بمنزل همی آوردند یکی از سران طایفه جبرئیل‌لو پنهانی شخصی را بنزد ژنرال روسی فرستاده و از وی کمک خواست روسها نیز که منتظر چنین بهانه‌ای بودند فوراً بکمک آنان شتافتند و در نتیجه اندک قشون ایرانی مأمور کوچاندن قبایل شکست خوردند و چون این خبر به نایب السلطنه رسید فوراً اسماعیل - خان دامغانی و حسن خان قاجار را با گروهی از دلیران سپاه بسوی آنان فرستاد و خود نیز از دنبال آنان حرکت کرد و چون افسر روسی این خبر را شنید عده‌ای از لشکریان خود را بحفظ قلعه پناه آباد گمارد و خود با سرعت با مابقی سپاهیانش بسرعت بطرف گنجه عقب نشست و نایب السلطنه از رودخانه ارس گذشت و چون از قضا یا مستحضر گردید بدنبال افسر روسی بطرف گنجه عازم شد. (ناسخ التواریخ صفحه ۱۵۲)

سال ۱۲۲۳ هجری

پس از شکست قشون ایران در حدود ایروان چون عباس میرزا شنید که لشکر ایران که در جنگ روسها آهنگ نخجوان داشته‌اند سستی ورزیده و عده‌ای هم مانند فرج‌الله خان حاکم اردبیل بنا ایل خود فرار کرده است

سخت بر آشفت و از منزل خود که در چورسی^۲ بود حرکت کرده و بکنار رود ارس آمده در نیم فرسخی نخجوان بالشگری که همراه داشت رحل اقامت افکند.

سال ۱۲۲۵

در سال ۱۲۲۵ هجری مذاکرات صلح بین دولتین ایران و روس در جریان بوده و طور مصوف سردار روسی حین مذاکره با نایب السلطنه اظهار میدارد که دولت روسیه بعد از مصالحه با دولت ایران در نظر دارد که با عثمانیان بچنگ پردازد و یکی از موارد مصالحه نامه باید این باشد که دولت ایران هیچگونه کمکی بدولت عثمانی ننماید چون پس از مذاکرات بسیار متار که حاصل نگردید طرفین همدیگر را ترک نمودند. در این موقع چون قشون روسی در مقری مستقر بوده ابو الفتح خان دستور میدهد که سکنه مقری^۳ و نواحی قپانات را باینسوی رودخانه ارس بکوچانند و نایب السلطنه حکومت دزمارا بازای مقری با ابو الفتح خان وا میگذارد.

سال ۱۲۴۹ هجری قمری

در این ایام فتحعلیشاه در چمن سلطانیه اقامت داشت و نایب السلطنه را مأمور کرده بود که از جنگ باروسیه دست بردارد و در نظم حدود ایران کوشش نماید. نایب السلطنه به عده ای از سرداران خود مانند اشرف خان دماوندی و ابراهیم بیگ سرهنگ فوج تبریزی و چند نفر دیگر دستور داد که باراضی مغاویز قرا باغ رفته سکنه آن نواحی را بجانب نخجوان کوچ دهند و اگر قبول فرمان ننمایند بزور متوسل شوند.

- ایشان برفتند و هر کس را که فرمان پذیرفت بنواختند و گروهی از ارامنه را که تمرد نمودند اسیر کرده و بطرف نخجوان آوردند اما نایب السلطنه
- ۲- چورس در زبان ارمنی بمعنای چهار است و اسم دهی ارمنی نشین است در نزدیکی خوی در آذربایجان غربی .
- ۳- مقری هم اسم ده ارمنی نشین است در ساحل شمالی رودخانه ارس تقریباً در محاذات ده دوزال از ساحل جنوب .

آنرا مستخلص ساخته و خود بکنار رودخانه ارس آمده و رحل اقامت افکند و دستور داد تا قلعه محکم در آنجا بسازند و خود بجانب تبریز مراجعت نمود و در این موقع اسماعیل خان دامغانی با عده‌ای از لشکریان از طرف فتح‌علیشاه به تبریز رسید و عباس میرزا او را قبلاً از طریق چمن کلنبر روانه ساخت و خود از دنبال آنان حرکت کرد و عده‌ای از امرای دیگر را نیز در معیت اسماعیل خان مأمور فتح ناحیه برکشاط نمود آنان از رودخانه ارس گذشته و بسرعت از میان درختستانها که مردم برکشاط در چند جای از تنه درختان سنگرها درست کرده بودند عبور و بسیاری از آنان را مقتول و بقیه را اسیر و آنجا را فتح کردند. (ناسخ التواریخ صفحه ۲۱۴).

همچنین در این موقع که اوضاع قراباغ دچار آشفتگی بود نایب السلطنه فرمان داد که امیرخان قاجار و حاجی محمدخان باسواره چاردولی و ایل مقدم و قرداغی و ایل جبرئیل‌لو بسا هم متحد شده تمامی قبایل قراباغ را کوچانیده و از رود ارس بگذرانند و هر کس نافرمانی کند او را اسیر یا مقتول سازند و چون در این هنگام علف و آذوقه نیز کمیاب بود نایب السلطنه از آب ارس گذشته باصلاندوز فرود آمد. (ناسخ التواریخ صفحه ۲۲۱)

سال ۱۲۲۸ هجری قمری

بلحاظ گرفتاری نایب السلطنه در طالش برای سرکوبی یاغیان که مذاکرات متار که مدت چهل روز بتأخیر افتاده بود و ردیش جوف سردار روس از تفلیس حرکت کرده بقراباغ آمد و اعلام نمود که آماده است خدمت نایب السلطنه رفته و مذاکرات مصالحه را بی پایان رساند اما در این هنگام الکسندر میرزا والی گرجستان که برای ملاقات سلیم پاشا بچلدر رفته و بگرجستان مراجعت کرده بود بنای فتنه را گذاشت و این کار موجب وحشت خاطر سردار روسی شد و از رسیدن بحضرت نایب السلطنه پشیمان گردید و پیغام داد که ملاقات ما در کنار رود ارس میتواند بود. (ناسخ التواریخ ص ۲۳۷)

سال ۱۲۴۱ هجری قمری

در بیست و سوم صفر سال ۱۲۴۱ هجری که روسها نقض عهد نموده بسکویچ را باتفاق مددوف مأمور جنگ با ایرانیان نموده بودند بر اثر اشتباه فرستاده نایب السلطنه که فرزندان خود را از رفتن بمیدان جنگ بر حذر داشته بود قشون ایران هزیمت نمودند و عده‌ای نیز اسیر گشتند و چون این خبر به فتحعلیشاه رسید دستور داد تا دوباره لشکر تهیه شده و نایب السلطنه همچنان در کنار رود ارس مهیای جنگ باشد و نایب السلطنه تا آغاز فصل زمستان در کنار ارس سکونت نمود. و در ششم ربیع الاول فتحعلیشاه از دهخوارقان کوچ نموده به پایتخت مراجعت نمود و از آنسوی مددوف در دهه اول جمادی الاخر از رودخانه ارس گذشته و بحدود مشکین شتافت. (ناسخ التواریخ صفحه ۳۶۷)

سال ۱۲۴۲ هجری

امپراطور روسیه در این سال الکسندر یرملوف سردار گرجستان را از پست خود بر کنار وژنرال بسکویچ را بجای او منصوب کرد و کینیاژ مددوف را نیز از حکومت قراباغ و شیروان و شکی بر کنار نموده و آنجسوف را بجای وی گماشت و این دوسردار روسی متفقاً بفتح ولایات ایران مأمور شدند. آنجسوف بقصد آمدن بقراجه داغ از کنار پل خداآفرین حرکت کرد که محمد میرزا بالشگریان خود بمقابله آنان شتافته و هنگام عبور لشگریان روسی از رودخانه ارس آنها را بتوپ بست و بسیاری از قشون آنجسوف در آب جان سپردند و خود وی نیز تاب مقاومت نیاورده و عقب نشینی کرد. در این هنگام قوای کمکی از روسها رسیدند ولی ساری اصلان نیز بسا عده خود بمقابله با آنها پرداخت و ژنرال منکروف سر کرده قشون روسی چون تاب مقاومت نداشت ناچار توپخانه خویش را گذاشته و راه فرار پیش گرفت و گروهی از سرداران آنها را دنبال کردند و در آنشب تا کنار رود ارس آنها را تعاقب کردند و عده زیادی از قشون روس هنگام عبور از رودخانه غرق و برخی دستگیر شدند. (ناسخ التواریخ ص ۳۷۳)

سال ۱۴۶۷ هجری قمری

روز هشتم ذیحجه سال ۱۲۶۷ هجری وزیر مختار روسیه پرنس دالفور کی بامیرزا محمد حسین قزوینی که بعنوان سفیر مخصوص روانه دربار روسیه بود ملاقات نمود و سفیر مخصوص روز دوازدهم ذیحجه ازط-ریق قزوین و زنجان وارد تبریز شد و پس از ملاقات با کنسول روس از تبریز حرکت کرد و بر حسب فرمان ناصرالدین شاه سی تن از فراشان خاصه سفیر را تا کنار رودخانه ارس مشایعت کردند که علاوه از سی نفر فراشان خاصه چهل تن غلام و دو بیست تن سوار و هشت اسب یدک کش در رکاب سفیر حرکت میکردند و چون سفیر از رودخانه ارس عبور کرد یکصد و پنجاه تن سوار قزاق و سیصد تن سرباز روس از وی استقبال نمودند. (ناسخ التواریخ صفحه ۳۷۵)

سال ۱۴۷۱

پس از فوت نیکلا امپراطور روسیه فرزند و ولیعهدش الکساندر بجای پدر براریکه سلطنت نشست و این زمان مقارن با سلطنت ناصرالدین شاه- قاجار میباشد که پس از وصول خبر تاجگذاری امپراطور روسیه بصوابدید صدراعظم ناصرالدین شاه عباسقلیخان میرپنجه را که عموی صدراعظم بود با لقب سیفالملکی باتفاق عدهای برای تهنیت و تبریک روانه دربار روس نمود سفیر هنگام ورود به تبریز از طرف اعیان شهر استقبال و مورد اکرام قرار گرفت و روز دوازدهم محرم سال ۱۲۷۱ هجری از تبریز حرکت کرده و پنج-روزه بکنار رودخانه ارس رسید و عدهای که تا کنار ارس برای بدرقه سیف-الملک آمده بودند مراجعت نمودند و در این هنگام از جانب کارداران روسیه کاخانوف سرهنگ توپخانه با مترجم و عدهای از صاحب منصبان و رجال روسی باده عراده کالسکه کنار رودخانه ارس به پیشواز سفیر آمده و ایلچی کبیر را از رودخانه ارس گذرانده با جلال تمام تا تفلیس همراهی کردند و سفیر پس از انجام مأموریت دوباره بکنار ارس آمده و از رودخانه ارس گذشته و به تبریز وارد شد. (ناسخ التواریخ جلد ۴ ص ۱۲۱ و ۱۲۷)

جہنم میں دوم

برخی از آرایه‌های موجود در این مقاله، به گونه‌ای است که به آشنایی با واقعیت‌ها
 و همچنین به بیان علل و عوامل آن‌ها پرداخته و در نهایت به ارائه راهکارها و پیشنهادات
 عملی می‌پردازد. نویسنده به سبب رعایت این اصول، این مقاله را به گونه‌ای روان و جذاب
 نگاشته است. (۱) هدف از این مقاله، بررسی وضعیت موجود و ارائه راهکارها و پیشنهادات
 عملی است.

خوانندگان و ما

مقاله «تاریخ دانشگاه اصفهان طی نامه‌ای در مورد مقاله «ارتش
 ایران در دوره زندیه»، نوشته آقای دکتر پرویز
 رجبی که در شماره ۳ سال ششم این مجله درج شده
 بود بمطالبي چند اشاره نموده‌اند که عیناً در این
 شماره برای اطلاع خوانندگان بچاپ آن مبادرت
 شده است.

پرسی های تاریخی

در این شماره، به بررسی وضعیت موجود و ارائه راهکارها و پیشنهادات
 عملی می‌پردازد. نویسنده به سبب رعایت این اصول، این مقاله را به گونه‌ای روان و جذاب
 نگاشته است. (۱) هدف از این مقاله، بررسی وضعیت موجود و ارائه راهکارها و پیشنهادات
 عملی است.

محقق دانشمند آقای پرویز رجبی در شماره ۳ مجله بررسیهای تاریخی مقاله‌ای انتشار داده‌اند که طی آن درباره ارتش ایران در دوره زندیه بحث جالبی نموده‌اند ولی در چند جای آن نکاتی جلب توجه میکند که بعقیده اینجانب بایستی اصلاح یا تکمیل گردد. از جمله در صفحه (۱) مقاله خود چنین نوشته‌اند:

« نیروی دریائی ایران آنچنان نبود که بتوان از آن بعنوان یک واحد نظامی یاد کرد. زمانی که کریم خان زند (۱۱۹۳-۱۱۶۵) برای اولین بار - برای حمله به عمان - ناگزیر از یک جنگ دریائی بود - به سبب نداشتن نیروی دریائی قابل ملاحظه - مجبور شد که از والی دولت عثمانی در بغداد - برای عبور پیاده نظام ایران از طریق زمینی بطرف عمان - اجازه عبور بخواهد.»

ابتدا بپردازیم به نظر کریمخان زند برای حمله به عمان از راه خشکی و عبور از بصره و صحراهای بی انتها و خشک و سوزان جنوبی خلیج فارس. در اینجا از نویسنده محترم باید پرسید آیا واقعاً میتوان تقاضای کریمخان زند را مبنی بر اجازه عبور سپاهیان از بیابانهای بی آب و علف و سوزان ساحل جنوبی خلیج فارس منطقی تلقی کرد؟ چگونه ممکن است فرمانروائی مانند کریم خان چنین اندیشه‌ای بخود راه داده باشد که سپاهیان و دواب ارتش خود را از چنان راهی دور و دراز و بی آب و علف و سوزانی بسوی مقصد بحرکت درآورد. معمولاً در این زمان جنگها را در فصل بهار آغاز میکردند تا اسبان و حیوانات بارکش لشکر از علف بیابان و دشتها تغذیه نموده و اشکالی برای تهیه و حمل مشکل علوفه وجود نداشته باشد.

در هر صورت این قابل قبول نیست که کریم خان زند که در باهوشی و زیرکی زبانزد مردم آن زمان بوده اصولاً ب فکر چنین تصمیمی افتاده باشد و اگر میرزا مهدی استرآبادی و ابوالحسن گلستانه وقایع نگاران آن دوره که هیچگونه اطلاعی از اوضاع جغرافیائی و سیاسی کشورهای همجوار

نداشته‌اند چنین مطالبی نوشته‌اند ما نباید باین قبیل نوشته‌های آنان اهمیتی داده و قعی بگذاریم.

نویسنده مقاله در جای دیگر اینطور اظهار عقیده کرده‌اند:

«بسبب نداشتن نیروی دریائی قابل ملاحظه...»

در اینجا نیز بایستی خاطر نشان ساخت که گرچه کریم خان در ابتدای کارش، بگفته نیبور C. Niebuhr^۱ «حتی يك كشتی هم نداشت» ولی پس از پیروزی بر میرمهنا زعابی و بدست آوردن خزائن موجوده وی در جزیره خارگ، نیروی دریائی او نیز بدست کریمخان افتاد.

کشتی‌هائی که کریمخان بدینوسیله بدست آورد بیشتر آتھائی بودند که میرمهنا یا خود داشته و یا با حملات دریائی خود در خلیج فارس بغنیمت برده بوده. از جمله هنگامیکه در اول ژانویه ۱۷۶۶ میلادی (۱۱۷۹ هجری) با حمله ناگهانی خود جزیره خارگ را متصرف شد همه اموال و ذخایر هلندیها از جمله کشتیهای آنانرا بدست آورد.^۲

چندی قبل از آنهم یعنی در اواسط سال ۱۷۶۵ میلادی یا ۱۱۷۸ هجری هنگامیکه نیروی دریائی متشکل هلندیها و شیخ سعدون بجزیره خارگو که در آنموقع پناهگاه میرمهنا بود حمله نموده بودند بواسطه اختلافی که بین خودشان افتاد شکست سختی از میرمهنا خورده تقریباً همگی کشته شدند

1- Carsten, Niebuhr: Reisebeschreibung nach Arabien und andern umliegenden Laendern, Kopenhagen 1774, S.93

2- A Chronicle of the Carmelites in persia and the papal Mission of the XVIIIth centuries, vol. I., P. 667/ Kelly, John B; Britain and the Persian Gulf, Oxford 1968, p. 54/ parsons 193/Niebuhr II. S. 195-6

تاریخ گیتی گشای نامی ص ۱۶۳ ببعد /
برای اطلاع بیشتر در این باره به مقاله اینجانب در مجله بررسیهای تاریخی شماره ۲ سال ششم مراجعه فرمائید.

و فقط عده بسیار کمی توانستند جان خود را با شنا کردن نجات دهند.^۳
البته مسلم است که کشتیهائی که متحدین شکست خورده با خود آورده بودند همگی بتصرف میرمهنا درآمده بود.

بهر حال پس از این پیروزیها میرمهنا حاکم مطلق خلیج فارس شده پی در پی کشتیهای بیگانه را مورد حمله قرار داده آنها را بنفع خود ضبط مینمود. از جمله در همان سال یکی از کشتیهای بزرگ انگلیسی بنام Speedwell حمله کرده آنرا با تمام کالاهایش تصاحب نمود.^۴

اطلاعات دیگری نیز از این زمان موجود است که همگی دلالت میکنند بر اینکه کریمخان زند در خلیج فارس دارای نیروی دریائی نسبتاً قوی بوده است.

از جمله هنگامیکه در سال ۱۷۷۳ میلادی (۱۱۸۶ هجری) تجاران انگلیسی با کشتیهای مسلح خود بصره را بعزم هندوستان ترك مینمودند در بین راه یعنی در خلیج فارس بفرمان کریمخان دو کشتی آنان بنامهای Drake و Tyger مورد حمله ناوگان ایرانی قرار گرفته یکی از آنان فرار کرده و کشتی Tyger بدست ناخدایان ایرانی توقیف شده به بندر ریگ برده میشود.^۵

در سال ۱۷۷۵ میلادی (۱۱۸۹ هجری) زمانی که صادق خان زند بفرمان برادرش کریمخان به بصره حمله کرده بود انگلیسها با بکار انداختن کشتیهای جنگی خود در صدد دفع سپاه ایران افتادند ولی مورد حمله سپاهیان و نیروی دریائی ایران قرار گرفته عقب نشینی کردند.^۶

3—Niebuhr, II, S. 195/A Chronicle of ... (Carmelites) II. P.667/Malcolm, Sir John; The History of persia, London MDCCCXV, vol. II, P.135—6

و تاریخ گیتی گشای میرزا محمد صادق نامی ص ۱۶۳

4— Wilson, Arnold T., The Persian Gulf, p. 182

5—Parsons, Abraham; Travel in Asia and Africa, London 1808, P.183—4/
Wilson, A.; The Persian Gulf, p. 182—4

6— Parsons, p. 164/Wilson, P. 184/

گیتی گشا ص ۷—۱۸۶ / فارسنامه ناصری ص ۲۱۸ / روضه الصفا ج نهم ص ۱۲۱

مدتی بعد هنگامیکه انگلیسها سقوط بصره را پیش بینی کرده بودند بفرنگجات خود افتاده در ۱۱ آوریل آنسال تمام بساط خود را در کشتیها بار کرده بصره را ترك نمودند. دو کشتی بزرگ انگلیسها بناهای Success و Eagle و چند کشتی متعلق بدولت عثمانی نیز در این سفر در معیت آنها بود. این گروه کشتیها در روی اروند رود مورد حمله ناوگان نیروی دریائی ایران قرار گرفته پس از آنکه بواسطه اصابت گلوله لطمات زیادی به آنها وارد آمد فرار کرده در ۱۳ آوریل به بندر گرین Grane (کویت امروزی) وارد میشوند. در آنجا برای تعمیرات کشتیهای خسارت دیده خود مدتی توقف کرده و سپس بسفر خود ادامه میدهند.^۷

در ماه جولای آنسال یعنی ۱۷۷۵ میلادی صادق خان زند یکی از کشتیهای بزرگ نیروی دریائی ایران را برای حمل يك توپ بزرگ پنجاه پوندی که در بوشهر بود بدان بندر گسیل میدارد.^۸

توضیح آنکه آ-ب-راهام پارسونس Abraham parsons مؤلف کتاب «مسافرت در آسیا و آفریقا» در تمام جریانات فوق بشخصه حضور داشته و ناظر کلیه وقایع بوده است.

آقای رجبی در جای دیگر نوشته اند: «تعداد این قایقها و نیروی ضربتی آنها باید آنقدر کوچک بوده باشد که هنگامیکه خوارج عمان برای یاری بصره از طریق دریا به بصره نزدیک شدند صادق خان مجبور شد که دهانه اروندرود را وسیله زنجیری آهنین ببندد» نویسنده محترم سپس اضافه کرده اند: «بنا بر مطالب یاد شده - نیروی دریائی ایران در زمان زندیه چندان مهم نبود و اگر هم چند کشتی در خلیج فارس میشد فراهم کرد - بازمانده ای بود مختصر از کشتیهای جنگی نادرشاه»

7- Parsons, P. 182/Wilson, P. 185

8- Parsons 200

خیال میکنم پاسخ این مطلب را در بالا با ذکر نکاتی چند داده باشم و دیگر احتیاجی به تکرار آن نباشد.

در هر صورت برخلاف عقیده آقای رجبی دولت ایران در زمان زندیه دارای آنچنان نیروی دریائی بوده است که قادر بوده توسط آن نیرو کشتیهای انگلیسی و عثمانیان را شکست داده تار و مار کند. اگر نیبور (Niebuhr) گفته «کریم خان حقی دارای یک کشتی هم نبود»^۹ مربوط به اوایل کار کریم خان یعنی سالهای ۱۱۶۵ هجری (۱۷۵۰ میلادی) بوده و ربطی به سالهای بعد نداشته است.

از طرف دیگر موضوع بستن زنجیر در وسط رودخانه برای جلوگیری از عبور کشتیها یک نوع تاکتیک نظامی بوده و دلیلی بر ضعف نیروی دریائی ایران نمیتوانست باشد. از آن گذشته چنانچه میدانیم همین زنجیر باندازه ای ضعیف بوده که در اثر یک طوفان و یا ضرباتی که توسط کشتیهای خوارج عمان بدان وارد کرده بودند از هم گسیخته شده بود.^{۱۰} تازه همین ده کشتی بزرگ جنگی خوارج عمان که بکمک اهالی بصره آمده بودند با وجودیکه توسط کشتیهای دولت عثمانی یعنی حاکم بغداد و بصره پشتیبانی میشدند باز هم نتوانستند حریف نیروی دریائی ایران شده و بالاخره فرار را برقرار ترجیح داده پس از پنج ماه زد و خورد مجبور به بازگشت شدند.^{۱۱} اما موضوع دیگر اینکه نویسنده محترم مقاله وقتی از کتابی نقل قول مینمایند نام کتاب و نویسنده را طوری ذکر میکنند که برای خواننده

9- Niebuhr II, S. 93

10- Oppenheim, V.M.; Vom Mittelmeer zum persischen Golf 2. Bd Berlin 1899, S. 342

و تاریخ گیتی گشا اثر میرزا مهدی استرآبادی چاپ تهران ۱۳۱۷ ص ۲۰۰-۱۹۵ و فارسنامه

ناصری ج اول ص ۲۱۸

۱۱- تاریخ گیتی گشا ص ۱۹۲ بعد فارسنامه ناصری ص ۲۱۸ / تاریخ منتظم ناصری

(محمد حسن خان صنیع الدوله) ص ۳۱۶

مفهوم درستی ندارد. مثلاً ایشان در پاورقی‌های شماره ۳۰، ۴۱ و ۴۹ همه جا نوشته‌اند «روشن ضمیر» منظور از آن چیست آیا نام نویسنده است اگر چنین است کدام کتاب؟

در صورتی که ایشان از کتاب اینجانب استفاده کرده‌اند لازم بود نام کتاب را (Die Zand- Dynastie, Hamburg 1970) ذکر می‌کردند و مضافاً باینکه در حال حاضر در دو دانشگاه تبریز و اصفهان دو نفر با نام و نام خانوادگی یکسان (مهدی روشن ضمیر) تدریس می‌کنند و لازم بود نویسنده مقاله باصراحت بیشتری مینوشتند از کتاب چه کسی استفاده کرده‌اند.

نکته دیگر که بایستی خاطر نشان نمود پاورقی شماره ۳۰ صفحه ۹ مقاله ایشان میباشد که در آن چنین آمده: « رستم‌التواریخ ص ۴۴۳ به بعد (به نقل از دکتر روشن ضمیر ص ۱۹۶).

بنده اگر در صفحه ۱۹۶ کتاب خود رستم‌التواریخ را بعنوان منبع ذکر نموده‌ام هیچگاه اسمی از صفحه نبرده بلکه چون کتاب نامبرده که در اختیار اینجانب بوده نسخه خطی بوده است همه جا واژه برگ (از جمله در این مورد « برگ ۴۴۳») قید کرده‌ام که لازم بود نویسنده محترم این موضوع را نیز مورد نظر قرار میدادند.

مجله
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سربنگ یحیی شهیدی

مدیر و اخل : سروان مجید وهرام

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران
اداره روابط عمومی - بررسی های تاریخی
جای اداره : تهران - میدان ارک
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن ۲۲۴۲۲

برای نظامیان و دانشجویان ۳۰ ریال }
برای غیر نظامیان ۶۰ ریال } بهای هر شماره مجله

برای نظامیان و دانشجویان ۱۸۰ ریال }
برای غیر نظامیان ۳۶۰ ریال } بهای اشتراک سالانه ۶ شماره
در ایران

بهای اشتراک در خارج از کشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراک : وجه اشتراک را به حساب ۷۱۴ بانک مرکزی با ذکر جمله « بابت
اشتراک مجله بررسی های تاریخی » پرداخت و رسید را بانشرانی کامل خود به دفتر
مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشی های ، طهوری - شعبات امیر کبیر - نیل
و سایر کتابفروشی های معتبر

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ÉTAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET AÉDACTEUR EN CHEF

COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉРАН - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

نشریه
ساز بزرگ ارتش تاران

اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

Barassihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by

Supreme Commander's Staff

Tehran - Iran



چاپخانه ارتش شاهنشاهی